



ارگان تئوریک - سیاسی  
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

# نبرد خلق



لیجیتال کنندۀ : نینا پویان

تیرماه ۱۳۵۹

دوره جدید، شماره ۱

## توضیح:

صف بندی سیاسی ایدئولوژیک و انحرافاتی که هم اکنون در جنبش ما شکل گرفته و پدید آمده است ، مخصوص رشد مبارزه طبقاتی و از خصوصیات برجسته و قابل توجه پروسه پویا و متحول بعد از قیام است .

این تحولات اجتناب ناپذیر که نمود جنبی و بلارن خود را بصورت انشعاب در سازمان ما نشان داد ، اینک در میان بخشی از نیروهای انقلابی (بخصوص قشر روشنفکر) اغتشاش فکری قابل توجهی را ایجاد کرده است . حال اگر با این وضع بمتابه پدیدهای اجتماعی ، برخورد کرده و ریشه های طبقاتی آنرا بیابیم ، آنگاه در مبارزه برای دموکراسی ، رهائی و سوسیالیسم علاوه بردو شکل سیاسی و اقتصادی ، (بهمانگونه که انگلیس خاطر نشان ساخته است) شکل ایدئولوژیک راهم ضروری و حائز اهمیت بسیار خواهیم دید .

همانطور که میدانید سازمان ما پس از قیام تا انتشار کار ۶۱ برخلاف ضرورتی که وسعت یابی و تعمیق جنبش ، برای مبارزه ایدئولوژیک پیگیر و مداوم ایجاد کرده است ، بدليل گرایشات اپورتونیستی حاکم بر «کیته مرکزی» آن هیچگاه اهمیت چنین امری را در نیافت و برزمینه گرایشات گر و هگر ایانه خویش در مبارزه ایدئولوژیک محدودی که جریان

داشت ، بنحو بارزی به اتوریته و اهرمهای تشکیلاتی توصل جست و هیچگاه به انتقادات اصولی و نظرات سازنده توده‌های سازمانی و سایر نیروهای جنبش توجه نکرد و بدوزیست ایدئولوژیک سازمان حصار کشید . چنین امری نمیتوانست پایدار بماند و بهانگونه که دیدیم این حصار شکست و این گرایش غیر کمونیستی ، مغلوب اراده انقلابی نیروی گشت که راه رهایی جنبش کمونیستی را از بحران کنونی ، مبارزه ایدئولوژیک علی‌میدانست و به انتقاد و انتقاد از خود اعتقاد داشت .

بهر تقدیر ، بدنبال شکستن این حصار که «کمیته مرکزی» بدور سازمان کشیده بود ، انتشار نبرد خلق را به عنوان ارگان سیاسی - تئوریک سازمان ضروری دیدیم .

از آنجا که امروز مسئله «حاکمیت» بمثابه حلقه اصلی و مبرم‌ترین مسئله جنبش کمونیستی می‌باشد . ما با انتشار نقطه نظر اتمان در این مورد درجهٔ وحدت جنبش کمونیستی و برای طرد سازشکاران و رفرمیست‌ها کوشش می‌نماییم پنا براین شماره نبرد خلق به تحلیل ما از «حاکمیت کنونی» اختصاص می‌یابد .

لازم به توضیح است که چون چندماه از تاریخ تدوین تحلیل ما گذشته است بالطبع بعضی از آمار ، اسامی آن ناقص و ثنا دقیق می‌باشد ، علیه‌هذا بدلیل ضروری بودن انتشار سریع آن ، از حک و اصلاح و بازنگری آن صرف نظر کردیم . بنظر ما برخوردهای انتقادی رفقا ، جنبش را درچشم - انداز آتی‌اش در امر دست‌یافتن به تحلیلی جامع که مبتنی بر مارکسیسم - لینینیسم باشد یاری می‌نماید و بی‌هیچ تردیدی آنرا از اغتشاش ، سردرکسی و پراکندگی نجات خواهدداد . مابرخلاف «کمیته مرکزی» اتوریته سازمان را در حقانیت ایدئولوژیک و سیاست‌های کمونیستی و قاطع آن میدانیم و معتقدیم که در حال حاضر بدون شرکت صادقانه و فعال کمونیستها در مبارزه ایدئولوژیک می‌بدون تلاش هم‌جانبه‌ای

که عاری از تناک نظریهای گروهگرایانه باشد ، علی‌برغم  
برجستگی و نقشی که سازمان ما طی دو سال مبارزه پیدا  
کرده است قادر نخواهیم بود بعران کنونی را حل کنیم و  
قطعماً تفرقه وجودی همچنان برجنبیش حاکم خواهد ماند .

برافراشته باد پرچم مبارزه ایدئولوژیک وحدت‌بخش‌جنبیش کمونیستی  
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

«مسئله اساسی هر انقلاب موضوع  
 قدرت حاکمه است، بدون توضیح  
 این مسئله نمیتوان از هیچگونه  
 شرکت آکامانه در انقلاب و بطور  
 اولی از رهبری آن صحبت کرد.»  
 (لینین قدرت دوگانه - تاکید از ماست)

## مقدمه

یکسال از سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه و بقدرت رئیسین حاکمیت  
 کنونی میگذرد. لیکن هنوز از موضع کیری صریح، روشن و مشخص در  
 قبال قدرت حاکمه درکشور وارانه حداقل تحلیل از شرایط و اوضاع و  
 احوال کنونی و روند آتی گسترش مبارزه طبقاتی و طرح و برنامه و استراتژی  
 مرحله‌ای بازمانده‌ایم. ادامه وضع بهمین منوال بدون شک پرسنلیتی  
 برپیکر جنبش کمونیستی و کارگری و جنبش خلقهای ایران واردخواهد  
 آورد.

در شرایطی که بعran اقتصادی و سیاسی حادی بر جامعه حکمرانیست و  
 عدم تحقق خواسته‌ای واقعی مردم هر روز تعداد بیشتری از توده‌های زحمتکش  
 را از حاکمیت دلسوز نموده و بسوی جنبش انقلابی می‌کشاند و توده‌ها هر روز  
 در پراطیک هینچ خویش و در رویدادهای پویای واقعی، عدم تحقق خواسته‌ای  
 خویش توسط حاکمیت کنونی را بیشتر درمی‌یابند، در شرایطی که مصف-  
 بندی طبقاتی در جنبش بطور مشخص و با سرعت در حال شکل‌گیری است  
 و نیروهای اجتماعی متخاصم به صفات آرائی دربرايد. یکدیگر برخاسته‌گاه  
 تاسیس حد جنگهای محلی پهرویاروئی می‌پردازنند، و در شرایطی که موقعیت  
 یغرنج و پیچیده مبارزه طبقاتی هر روز مسائل نوینی را در عنصری نبند  
 اجتماعی و پیکار طبقاتی نیروهای انقلابی فرا روی ما قرار میدهد، بدون  
 پاسخ قطعی و روشن به مسئله قدرت حاکمه در کشور و تعیین روش

پرولتاریا در قبال آن ، از انجام وظایف انقلابی خویش بازخواهیم ماند .  
 فراموش نکنیم تاکیدات مکرر لینین را که می گفت : «مسئله ای اساسی  
 هر انقلاب مسئله قدرت سیاسی» ۱ است چرا که «بدون توضیح این مسئله  
 نمی توان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطور اولی از رهبری آن  
 صحبت کرد .» ۲ چرا که شرکت آگاهانه در انقلاب ، یعنی بسیج و رهبری  
 نیروهای ارادجهت واحد و راستای مشخص که هدف آن کسب قدرت سیاسی  
 توسط پرولتاریاست . کلیه فعالیت‌ها و تاکتیک‌های کمونیستها در رابطه  
 دیالکتیکی با این هدف استراتژیک مفهوم واقعی خود را می‌یابد . کلیه  
 تاکتیک‌های ماسی باید در هر گام ما را به هدف استراتژیک خود نزدیک تر  
 سازد و زمینه را برای تامین هژمونی پرولتاریائی در جنبش خلق فراهم  
 سازد . وقتنهایا بر نامه و سیاست مستقل پرولتاریائی است که طبقه کارگر به  
 نیروی مستشكل و مستقلی تبدیل شده و پرچم سرخ جنبش پرولتاریائی در  
 پیشاپیش جنبش خلق را برآوراده ساخت . هدف موکزی کمونیست  
 ها کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا  
 بمنظور استقرار و استحکام این قدرت است . این اصلی است که تغطی از  
 آن بمترزه خیانت آشکار به پرولتاریاست . کمونیستها باید عمل و فعالیت  
 و تاکتیک‌های خویش را در رابطه با این هدف مرکزی انتخاب نمایند و  
 نشان دهند که چگونه در جهت این هدف گام بر میدارند و رابطه فعالیت‌های  
 آنان با این استراتژی چگونه و به چه شکلی است . دید علمی و استراتژیک  
 کمونیستها در هر فعالیت تاکتیکی آنها باید متعکس گردد . عدم درک این  
 مسئله بمعنای عدم درک الفبای دیالکتیک رهبری انقلابی است و بقول لینین:  
 «ماهیشه تاکتیک های کسانی را که لحظه به لحظه و روز بروزندگی  
 می‌کنند محکوم کرده‌ایم و مارکسیست‌ها هم باید چنین کنند . پیروزی  
 لحظه‌ای (موقعی) برای ماقابلی نیست . بطور کلی نقشه هایی که فقط حساب  
 یک دقیقه یا یک روز را می‌کند برای ما کافی نیست . همواره با مطالعه  
 سلسه حوادث سیاسی در کلیتشان ، در ارتباط علی‌شان و نتایج‌شان خود  
 را بیازمانیم .» (لينين ، اشتباكات حزب ، سپتمبر ۱۹۱۷)

ولی آیاتوانسته‌ایم در یکسال اخیر به این آموزش‌های لینینی گرفدار

۱- قدرت دوگانه ، وظایف پرولتاریا ... و در اطراف شعارها و ... لینین .

۲- قدرت دوگانه .

مانده و بر علیق آن عمل نمائیم . پراتیک عیتی ، چپ و راستزدنها ، ابهام در تحلیلها ، فقدان یک موضع‌گیری صریح ، روشن و مشخص در قبال مهمترین و اساسی‌ترین مسئله ، یعنی مسئله قدرت حاکمه در کشور به عینه‌نشان میدهد که ماچنین عمل نکرده‌ایم .

هنوز در بین رفقاء ابهامات زیادی درباره ترکیب و ماهیت طبقاتی حاکمیت‌کنونی ، تفاوت بین قدرت ظاهری (صوری) واقعی دولتی و ... وجود دارد و این درست‌همان چیزی است که لذین امکان بروز آنرا در بین کمونیستها بسیار محتمل میداند وی می‌نویسد :

«ما گفتیم مسئله اساسی انقلاب مسئله قدرت حاکمه است، باید اضافه کرد : همانا انقلاب هاستند که در هرگام بمانشان میدهند در مسئله مریوط به این‌که قدرت حقیقی در کجاست اتهام وجود دارد و نیز نشان میدهد که بین قدرت صوری و قدرت واقعی مغایرت وجود دارد .. (لذین، در اطراف شمارها - تاکید از مامت) .

این ابهامات نه تنها در بین رفقاء ، بلکه در تحلیلهای مختلف و خط حرکت سازمان به بارزترین شکلی متجلی می‌گردد . التقادم‌گرانی و ذهن‌گرانی همچون موریانه سلونهای سازمان را از درون می‌خورد و می‌پوسماند . اسلوب تحلیل متأفیزیکی جایگزین دیالکتیک خلاق و برند شده است . از میان آنبوه سیاست‌ها و عملکردهای مختلف حاکمیت‌کنونی گرایش اصلی تمیزداده نمی‌شود و ماهیت طبقاتی قدرت واقعی دولتی در پرده‌ای از ابهام فرورفت و در لابلای عملکردهای فرعی حاکمیت کنونی کم می‌شود . حرف بجای عمل ، گرایشات فرعی بجای گرایش اصلی و قدرت ظاهری بجای قدرت واقعی گرفته می‌شود، تازه آنهم در پرده‌ای از ابهام .

در شرایط بحرانی کنونی ، اینکه توده‌های میلیونی در ابهام و اوهام خرد بورژوازی قرار گیرند تا حدودی ملیعی بنظر می‌رسد ، ولی بهیچوجه شایسته پیشاہنگان مارکسیست نمی‌تواند باشد ، وادامه‌ی این وضع ضربات جبران ناپذیری بر جنبش انقلابی وارد خواهد ساخت .

این نوشته که محصول کار جمعی اقلیت سازمان می‌باشد ، تلاشی است درجهت پاسخگویی به مسئله‌ی اساسی، یعنی مسئله قدرت حاکمه در کشورمان . در این نوشته در حد توان خود سعی می‌کنیم با بررسی تحولات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی و روند عینی مبارزه طبقاتی نشان دهیم که : حاکمیت کنونی بنایه ماهیت‌اش خواست‌های واقعی زحمتکشان و

توده‌های معروف خلق رانه می‌تواند ونه می‌خواهد برآورده ساز دوراه پیشبرد و گسترش انقلاب را سد نموده است و قدرت واقعی حکومتی در دست بورژوازی متوسط وابسته‌می باشد و دیداستراتژیک پرولتاریا در قبال این حاکمیت سرنگونی آنست.

می‌گوییم دیداستراتژیک پرولتاریا باید سرنگونی این حاکمیت باشد و این بدانمعنی نیست که در لحظه کنونی نیز پرولتاریا و متعددی‌نش قادر به انجام این امر هستند و یا اساساً شرایط آن فراهم است، لیکن بدون روشن بودن و روشن‌کردن این دیداستراتژیک، پرولتاریا و متعددی‌نش قادر به اتخاذ سیاست و تاکتیک‌های صریح و قاطع نخواهند بود. به اعتقاد ما تنها بامشخص کردن این دید است که می‌توان به وظیفه‌ی خود در جهت سمتدهی انقلابی مبارزات توده‌هاوسازماندهی صحیح آنان و بالاخره تامین هژمونی پرولتاریائی در جنبش انقلابی، عمل نمود.

ماز همه رفقا مصراء می‌خواهیم که فعالانه در بحث‌های منبوط به مسئله قدرت حاکمه شرکت کنند و با اتخاذ موضع صریح و معین به پیشبرد مبارزه ایدنلوزیک جهت دست‌یابی به مواضع واحد، مشخص و انقلابی و قاطع در مقابل حاکمیت‌کنونی و تعیین روش پرولتاریا در برایر آن، پاری رسانند، تا بتوانیم خط مرزهای خود را با انواع‌گرایشات انحرافی و اپرتو نیستی راست و چپ مشخص نموده، خط مرزهای خود را با عناصر متزلزل و غیر قابل اعتماد روشن نمائیم و در جهت رهبری انقلابی و برقراری هژمونی پرولتاریائی در جنبش، گام‌های اساسی به پیش‌برداریم.

# بخش اول:

# ۱- بحران اقتصادی

بررسی و تحلیل حاکمیت را از بحران اقتصادی آغاز می‌کنیم که از او آخر نیمه‌اول دهه پنجماه ، کل جامعه را فراگرفت و امروز نیز یکسال پس از قیام همچنان پا بر جاست و با تمام ابعاد مغرب خود عمل می‌کند. شناخت ابعاد و نقش این بحران که از ساخت وابسته جامعه و بحران مزمن و همه جانبی سرمایه‌داری جهانی ناشی می‌شود ، بماکمک می‌کند تا نه تنها رویداد های پیش از قیام را بدرستی تحلیل کنیم ، بلکه در کی درست از وضعیت کوتونی و دروند تکاملی آن و وظایف آتی خود داشته باشیم . اما پیش از آنکه به این مستله بپردازیم ، نظری کلی به بحرانهای اقتصادی سیستم سرمایه‌داری و چگونگی عملکرد این بحرانها در شرایط کنونی بیان‌دازیم .

بحران اقتصادی ، بیان رابطه‌ای معین بین تولید و باز تولید است . بحران بیان یک وقفه در پیوستگی مدام است . پیوستگی تولید و باز تولید ، وگستگی در دوره های معینی از این پیوستگی متضاد . در یک کلام بحران اقتصادی عبارتست از قطع جریان طبیعی تولید مجدد . اگرچه بحران ، قطع جریان طبیعی باز تولید است . اما خودناشی از شیوه تولید است . خصوصیات بحران را از خصوصیات شیوه‌ی تولید و تجدید تولید میتوان دریافت . مارکس هنگام بررسی بحرانهای اقتصادی نظام سرمایه‌داری می‌نویسد :

«بحرانها همیشه راه حل‌های لحظه‌ای و چبری تضاد های موجودند ،

آنها انفجارات قهرآمیزی هستند که برای لحظه‌ای تعادل برهمنورده را بازمی‌گردانند». ۱

این گفتار مارکس به بارزترین شکلی بیان‌کننده‌ی سرشت متناقض سرمایه‌داری است. اقتصاد سرمایه‌داری که مبتنی بر تجدید تولید گسترده است، بدون گسترش سرمایه و بدون انباشت، دلیل وجودی خود را از دست میدهد. اما از آنجائیکه نظام سرمایه‌داری دارای سرشتی متناقض است، گسترش سرمایه و تجدید تولید گسترده نمی‌تواند بدون بعرانهای اقتصادی صورت پذیرد. بدین لحاظ نظام سرمایه‌داری در ذات خود تناقضیاتی رامی‌پروراند، برسره گسترش سرمایه و تجدید تولید گسترده موانعی را پدیدمی‌آورد، گرددش تولید را متوقف و بازسازی تولید را با اشکال روپرور می‌سازد، و مسانجام این موافع، خود را به شکل بعرانهای اقتصادی متجلى می‌سازند.

بعرانهای اقتصادی نظام سرمایه‌داری که از ماهیت سیستم، از تضاد اساسی آن و برطبق قوانین دورنی اش پدید می‌آیند نه تنها گریز ناپذیرند، بلکه محدودیت‌هایی که برسره گسترش سرمایه پدید آمده است تنها از طریق این بعرانهایست که بطور ادواری از میان می‌روند. بنابراین بعرانهای نه تنها بیانگر تشدد تضادها و تناقضات سیستم سرمایه‌داری‌اند، نه تنها بیانگر موانعی هستند که برسره گسترش سرمایه‌داری وجود دارند، بلکه در همان حال «راحلهای لحظه‌ای و جبری تضاد های موجودند». اما از آنجائیکه بعرانهای، تضاد اساسی سیستم - یعنی علت عدمه بعرانهای را بطور کلی حل نمی‌کنند و آنرا منتفع نمی‌سازند، بلکه موقتاً آنرا حل کرده و تعادلی موقتی و لحظه‌ای در سطح اقتصاد پدید می‌اورند، زمینه‌را برای عملکرد گسترده تزویرتر بعرانهای و تشدد هرچه بیشتر تضاد-های موجود فراهم می‌اورند. و از اینروست که حرکت تولید سرمایه‌داری از اما یکبار دیگر به بعرانهای انجامد و بدین طریق بعرانهاد وارد می‌شوند و تولید سرمایه‌داری با حرکت سیکلی تکامل می‌یابد. مارکس می-نویسد:

«تولید سرمایه‌داری مدام در جستجوی آنست که براین موافع ذاتی فائق‌آید. اما فقط با وسائلی برآنهای فائق می‌اید که یکبار دیگر این موافع

را در مقیاس سهمگین تری بر سر راه خود قرار دهد ، مانع واقعی تولید سرمایه داری خود سرمایه است . سرمایه و خودگستری آن همچون نقطه آغاز و پایان ، معرك و هدف تولید است ، و تولید تنها برای سرمایه امت و نه بالعکس . وسایل تولید صرف او مسائلی برای بسط مداوم پرسوه زندگی جامعه تولید کنندگان نیستند . محدوده هائی که در درون آن حفظ و خودگستری سرمایه تنها بر سلب مالکیت و خانه خرابی (فقر) آنبوه عظیم تولید کنندگان می تواند حرکت کند . این محدوده ها مدام با روشهای تولیدی که سرمایه برای مقاصد خود بخدمت گرفته است ، اصطکاک پیدا می کنند که بسوی بسط نامحدود تولید ، بسوی تولید بعنوان یک هدف فی نفسه ، بسوی پیشرفت بی قید و شرط بازدهی اجتماعی کار پیش میرود ۱۰۰٪ بنابر این بعرانهای اقتصادی از ذات خود سرمایه ، از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تملک خصوصی سرمایه داری ناشی می شوند . این بعرانها مدام حدت و شدت پیشتری می یابند و هنگامیکه دیگر راه حل موقتی برای حل ستیز بین نیازهای مولود مناسبات تولید ، در محدوده سیستم موجود وجود نداشته باشد ، در صورتیکه شرایط ذهنی آماده باشد انقلاب اجتماعی تضاد اساسی سیستم راحل می کند و همراه با آن بعرانها را بطور کلی بر میاندازند .

باجهانی تر شدن هرچه بیشتر روابط سرمایه داری و پیوند هرچه نزدیکر و بهم بافته شدن اقتصاد کشورهای سرمایه داری ، بعرانها از محدوده های ملی فراتر می روند و خصلتی جهانی بخود می گیرند . این امر بویژه باور و دسرمایه داری ب مرحله امپریالیستی و شکل گیری سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی ، گسترش روابط و پیوندهای بازرگانی ، پولی و اعتباری ، صدور سرمایه و کالا که همگی در زمرة کانالهای انتقال بعرانها هستند ، شدت یافته است . بنحوی که غالباً بعرانهایی که پدید می ایند به کشورهای دیگری که در درون سیستم جهانی سرمایه داری قرار دارند منتقل می شوند ، اما به لحاظ رشد و تکامل ناموزون اقتصادی وحدت تضاد هادر همه کشورها از عمق و وسعت همانندی برخوردار نیستند ، بلکه با ابعاد مختلف بروز می کنند .

آنچه را که مارکس درباره نتایج بعرانها و نقش مغرب آنها بیان

کرده است، باورود سرمایه‌داری بمرحله امپریالیستی به اوج خود رسیده است. اساساً با تمرکز و انباشت بیشتر سرمایه، بعراحتها از عمق و وسعت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند و هرچه برجام‌تولید افزوده شود و سرمایه‌ها متمرکزتر گردد، تضاد اساسی سیستم حدت‌می‌یابد. بدین لحاظ در مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری تضاد‌های سیستم باحدت هرچه تمام‌تر عمل می‌کنند و بعراحته‌ای اقتصادی برپایه بعراحته‌ای عمومی سیستم سرمایه‌داری ابعاد عظیمی یافته‌اند. ما امروز شاهدیم که اقتصادکشورهای امپریالیستی دچار آنچنان بعran مزمنی شده است که رکوددام، کوتاه‌شدن و یادرباره‌ای موارد حذف مرحله رونق در سیکل اقتصادی، بیکاری روزافزون کارگران و تورم افسارگسیخته و فراینده، بصورت ویژگی بارز اقتصاد آنها درآمده است. گرچه بررسی بعran اقتصادی کشورهای امپریالیستی که از نیمه‌اول دهه ۷۰ کل سیستم را فراگرفته است، در این مقاله نمی‌گنجد. اما به‌علت رابطه این بعran با بعran اقتصادی جامعه ماوپی بردن به عمق و وسعت آن، ذکر ارقامی چند در مورد تورم، بیکاری و رکودحاکم بر اقتصاد اردوگاه امپریالیسم ضروری است.

این بعran که بویژه از سال ۱۹۷۴ نمودی کاملاً بازیافت، تمام کشورهای امپریالیستی را فرا گرفت. تولیدات کاهش یافت، بازارگانی دچار رکود شد، بر تعداد بیکاران بطرز چشمگیری افزوده شد، و همراه با آن یک بعran پولی و بازارگانی نیز پدید آمد. در سال ۱۹۷۵ نسبت به سال ۱۹۷۴ کاهش تولیدات صنعتی بطور متوسط به ۸٪ رسید و رشد تولید ناخالص ملی در ۶ کشور امپریالیستی بر طبق منابع بورژواشی در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به شرح زیر کاهش یافت:

سال ۱۹۷۵	سال ۱۹۷۴	
-۱/۸	-۲/۱	- آمریکا
۲/۱	-۱/۸	- ژاپن
-۱/۲	۳/۹	- فرانسه
-۳/۲	۰/۴	- آلمان
-۳/۷	۲/۲	- ایتالیا
-۱/۸	۰/۱	- انگلیس
<hr/>	<hr/>	
-۱/۲	۰/۱	

رشد حجم بازرگانی که در سال ۱۹۷۳ معادل ۱۳٪ بود در سال ۱۹۷۴ به ۵٪ تقلیل یافت و در سال ۱۹۷۵ کاهش حجم بازرگانی جهانی به محدود ۶٪، رسیدگی این امر بیانگر رکود حاکم بر اقتصاد و بحران تولیدیست. در سال ۱۹۷۴ بر تعداد بیکاران در کشورهای امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و ژاپن ۵۰ میلیون نفر افزوده شدو کل بیکاران در این کشورها به رقم ۱۱۵ میلیون نفر رسید، و در سال ۱۹۷۵ تعداد بیکاران در کشورهای امپریالیستی به ۱۵ میلیون نفر بالغ گردید، اما در همان حال که رکود بر اقتصاد حاکم بود، قیمتها افزایش یافت و افزایش قیمتها در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ بطور متوسط ۱۲٪ بود. بحران پولی نیز که بازنتاب بحران تولیدی و ناشی از مازاد تولید و رکود اقتصادی کشورهای امپریالیستی است به بارزترین شکلی خود را در کاهش مدام ارزش دلار نشان داده است. در دسامبر ۱۹۷۱ ارزش دلار نسبت به ارزهای دیگر ۱۲٪ کاهش یافت و در فوریه ۱۹۷۳ بازهم ۱۰٪ کاهش یافت و تنها در فاصله ژانویه تامه ۱۹۷۴، ۱۴٪ کاهش یافت. کاهش ارزش دلار بویژه یکی از مواردی بود که تاثیر خود را بر اقتصاد کشورهای وابسته بر جای گذاشت. در اوخر ۱۹۷۵ و آوریل ۱۹۷۶ یک پیوپودکوتاه مدت در اقتصاد کشورهای امپریالیستی پندید آمد. اما بمرحله رونق نرسید و مجدداً به حالت رکود برگشت و بنابراین بحران حاکم بر اقتصاد کشورهای امپریالیستی همچنان ادامه یافت. بطوریکه رشد اقتصادی در امریکا که در سال ۱۹۷۶، ۵٪ بود در سال ۱۹۷۹ به ۱٪ کاهش یافت و تعداد بیکاران در کشورهای سرمایه داری اروپا از ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۵ به ۶۱۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۹ افزایش یافت. تمام شواهد حاکی است که رکود بصورت پدیده ای مزمن درآمده است و بحران اقتصادی مدام عمق و وسعت تازه ای می یابد.

گرچه ذکر ارقام مذکور در مورد وضعیت اقتصادی کشورهای امپریالیستی از منابع بورژوائی ۱ نمی تواند بدستنی بیانگر واقعیت‌ها و عمق بحران باشد، با این وجود تاحدودی رکود و بحران حاکم بر اقتصاد این کشورها را به مانشان میدهد. این بحران مزمن، بیانگر حدت تضادها و کشش-

۱- آمار ذکر شده از گزارش‌های بانک مرکزی، تایم - دهم مارس ۱۹۸۰ و نیوزویک سوم مارس ۱۹۸۰ گرفته شده است.

ناپذیری سیستمی است که آخرین لحظات عمر خود را می‌گذراند. اما آنچه که از بررسی بحران جهانی سرمایه‌داری موردنظر ماست اینست که این بحران به مغرب ترین شکلی تأثیر زیانبار خود را بر اقتصاد کشورهای تحت سلطه وابسته بر جای می‌گذارد. زیرا با عمدۀ بحران با همه ابعاد از به کشورهای وابسته که مورد غارتگری و استثمار امپریالیست‌ها قرار دارد، منتقل می‌شود و اقتصاد فلاکت‌زده آنها را مغلوب‌تر می‌سازد. این بحرانها به لحاظ پیوند وابستگی هرچه بیشتر اقتصاد کشورهای وابسته به سیستم جهانی سرمایه‌داری، از کانالهای صدور سرمایه و کالا، بازارگانی جهانی، وابستگی‌های مالی، صدور تکولوژی و غیره، سریعاً به کشورهای وابسته و تحت سلطه منتقل می‌شوند. از همین‌روست که ما همان بارگرد مزمن کشورهای امپریالیستی از نیمه اول دهه ۷۰ شاهد پروز بحرانهای بی‌سابقه در کشورهای وابسته و در نتیجه اوج گیری هرچه بیشتر مبارزات خلق‌های تحت‌ستم بر علیه امپریالیزم وجود اشنون پیاپی آنها از سیستم جهانی سرمایه هستیم.

آنچه در این نوشته مورد بحث‌ماست، بحران اقتصادی دریک اقتصاد وابسته نظیر ایران است. گرچه در اقتصاد سرمایه‌داری وابسته نیز مماثلند کل نظام سرمایه‌داری بحرانهای امری اجتناب‌ناپذیر و ذاتی سیستم‌اند، اما این بحرانها از عمق وسعت بی‌نظیری برخوردارند که از وابستگی اقتصادی ناشی می‌شود. ویژگی آنها در رابطه با چکونگی حرکت سیکلی و رابطه آنها با بحرانهای جهانی سرمایه‌داری است. اقتصاد کشورهای وابسته که در ارتباط نزدیک و پیوند ارگانیک با اقتصاد کشورهای امپریالیستی شکل گرفته است و از جهت عملکرد تاحد زیادی تابع این اقتصاد است، از جهت حرکت سیکلی نیز تا حدود زیادی در پیوند و وابستگی به حرکت سیکلی و بحران اقتصادی کشورهای امپریالیستی عمل می‌کند. درک این مسئله هنگامی روش می‌شود که ما ساخت اقتصادی سرمایه‌داری وابسته و عملکردهایش را در رابطه با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری توضیح دهیم، بنابراین برای اینکه بحران اقتصادی کنونی جامعه‌ی خود را توضیح دهیم، ابتدا لازم‌ست نظری کوتاه به ساخت

اقتصادی سرمایه‌داری وابسته و عملکردهای آن بیان‌دازیم:

یکی از ویژگی‌های بر جسته ساخته سرمایه‌داری وابسته در اینست که اساساً در رابطه ارگانیک و پیوند بسیار نزدیک با اقتصاد کشورهای امپریالیستی

شکل گرفته و عمدتاً در جهت پاسخگوئی به نیازهای این اقتصادقرار دارد.  
بهمین علت است که مسلطه شدن روابط سرمایه‌داری و گسترش آن در جامعه  
ما همراه است با پیوندیافتن، بهم بافته شدن و واستگی هرچه بیشتر  
اقتصاد جامعه ما با اقتصاد کشور های امپریالیستی . در یک چنین  
اقتصادی که عملکرد های آن اساساً در چارچوب سیستم  
سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد و بخش ارگانیک سیستم محسوب می-  
شود، واستگی های مختلف مالی ، بازرگانی ، صنعتی ، تکنولوژیک و ...  
اقتصاد جامعه را در یک مجموعه واستگی محصور کرده است . واستگی  
سیستم اقتصادی و وظایفی که این اقتصاد در تقسیم بین المللی کاربر عهده  
دارد ، ساختی را پیدید آورده است که رشد سرطانی پاره‌ای از بخشها ،  
ناموزونی رشد ، فقدان تناسب ، عدم تعادل چشمگیر و عدم پیوند ارگانیک  
بخشها و اجزاء مختلف اقتصاد به آشکارترین وجهی در آن دیده می‌شود .  
درست است که در کشورهای سرمایه‌داری بطورکلی ، ناموزونی رشد و عدم  
تعادل اقتصادی وجود دارد، امادرکشور های واپسیه ابعادی بی‌نظیر به  
خود گرفته است . مسئله‌ای که بویژه در رابطه باساخت سرمایه‌داری واپسیه  
قابل تأکید است ، اینست که چندان پیوند ارگانیکی بین بخش‌های مختلف  
اقتصاد ، و نیز اجزاء ورشته های مختلف آن وجود ندارد ، در کشورهای  
سرمایه‌داری کلاسیک ، بخشها و اجزاء مختلف اقتصاد در پیوند ارگانیک  
با یکدیگر پسرمی برند و در سطح اقتصاد ملی دو بخش مخصوص و واحد اجتماعی  
وجود دارد : بخش تولید کننده و سایل تولید و بخش تولید کننده کالای  
صرفی . بین این دو بخش وحدتی درونی برقرار است و بهم پیوستگی این  
دو بخش امری ضروریست . بین این دو بخش و اجزاء هر بخش رابطه‌ای  
ارگانیک وجود دارد . آنها تابع و تحت تاثیر یکدیگرند ، هر بخش به بخش  
دیگر و هر جزء به جزء دیگر متکی است . بنابراین هرگونه اختلافی که در  
یک بخش و یا یک جزء پیدید آید ، به فوریت بر دیگری تاثیر می‌گذارد ، و  
بالعکس هرگونه پیشرفت و یارونق در یکی ، بر دیگری الری قاطع دارد.

در یک چنین اقتصادی از وسائل تولید گرفته تا کالاهای صرفی  
موردنیاز مردم ، همگی در یک پروسه واحد و بهم پیوسته تولید قرار دارند .  
اما در اقتصاد جامعه متنوعی جدایی در سطح اقتصاد داخلی بین این  
دو بخش بچشم می‌خورد و آن وحدت درونی و بهم پیوستگی لازم بین آنها وجود  
ندارد . در اینجا مابجز در مواردی خاص ، بمعنای دقیق کلمه با بخش

تولید کننده‌ی وسایل تولید (بویژه صنایع کلیدی که ابزار و وسایل تولید، تولیدمی‌کند) که با بخش تولید کننده‌ی کالاهای مصرفی رابطه‌ای ارگانیک داشته‌رو برو نیستیم. در اینجا مامشاده رشد صنایع مصرفی هستیم بدون آنکه همگام با آنها بخش تولید کننده وسایل تولید، رشد کند و یا با آن پیوند نزدیک داشته باشد، در اقتصاد وابسته‌ی جامعه ما، رابطه‌ی بین این دو بخش تنها در سطح کل سیستم سرمایه‌داری جهانی برقرار شده است. کشورهای امپریالیستی بخش تولید کننده وسایل تولید بویژه صنایع کلیدی را در در اختیار دارند، و آنها هستند که وسایل تولید، ماشین‌آلات و تجهیزات مورد لزوم صنایع تولید کننده‌ی کالای مصرفی را در جامعه ما در اختیار این بخش قرار میدهند، و این خودیکی از اشکال صدور سرمایه و وابستگی اقتصاد جامعه ماست. اگر ما در اقتصاد جامعه خود با بخش تولید کننده وسایل تولید نیز روبرو هستیم، یا چندان رابطه‌ی ارگانیکی با بخش صنایع مصرفی ندارند - نظیر ذوب‌آهن - و یا بیش از آنکه با صنایع مصرفی و اجزاء دیگر بخش  $\frac{II}{I}$  در ارتباط باشند، با صنایع کشورهای امپریالیستی ارتباط ارگانیک دارند. از این گذشته حتی در سطح صنایع مصرفی نیز بین اجزاء این بخش چندان رابطه‌ی ارگانیک و منسجمی وجود ندارد، و این نیز از وابستگی اقتصادی ناشی می‌شود.

نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر یک‌چنین ساخت اقتصادی، رشد یک‌جانبه بخش تولید کننده‌ی کالاهای مصرفی، و همراه با آن رشد سلطانی بخش خدمات، نقش یک محصول واحد نظیر نفت در کل اقتصاد، تقاضای اقتصاد کشاورزی و خلاصه اقتصادی به غایت ناموزون، قادر تناسب و نامتعادل می‌باشد. ماقبل توضیح دادیم که اگر در نظام سرمایه‌داری بطور کلی، تکامل و رشد ناموزون و نیز عدم تعادل اقتصادی به علت آثارشی حاکم بر اقتصاد امری اجتناب‌ناپذیر است. تنها از طریق بحران است که انطباق موقتی لازم بددست می‌اید و یا بعبارتی تکامل ناموزون رشته‌های تولید باید به چنان‌ستیزی بررسد که نطبیق مجدد تنها از طریق یک بحران ممکن باشد، در اقتصاد جامعه ما از همان آغاز چنان رشد ناموزون و عدم تناسب و تعادل فاحشی در اقتصاد به‌چشم می‌خورد که نظیر آنرا در هیچ کشوری که مسیر نرمال تکامل سرمایه‌داری را کرده باشد، نمی‌توان یافت. برای پی‌بردن به این مسئله کافی است که به ترکیب رشته‌های مختلف اقتصاد و سهم هر یک از رشته‌های کشاورزی، صنایع و خدمات در تولید ناخالص داخلی

نظری بیانکنیم :

گزارش‌های سالانه بانک مرکزی سهم هر یک از این رشته‌هارا در فاصله سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۰ به شرح زیر ارائه میدهد :

۵۶	۵۵	۵۴	۵۳
۹/۴	۹/۴	۹/۶	۹/۶
۳۵/۸	۳۸	۳۹/۶	۵۰/۶
۱۹/۱	۲۰/۵	۱۷/۸	۱۴/۴
۳۵/۷	۳۲/۱	۳۳	۲۵/۶

سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی ۹٪ است و این امر با توجه به ارقام بخش‌های دیگر اقتصاد بویژه سهم ناچیز تولیدات صنعتی، بیانگر عقبه‌ماندگی و تلاشی سیستم کشاورزی و نیز عدم وجود تناسب لازم بین این بخش و بخش‌های دیگر است. کشاورزی یکی از رشته‌های اقتصاد است که پس از رفرم، بیشترین آسیب‌بدان وارد آمد و اولین نتایج مغرب یک اقتصاد وابسته در کشاورزی ظاهر گردید. از آنجائیکه هدف از رفرم ارضی عمدتاً گسترش مناسبات سرمایه‌داری وابسته و آزادگردن نیروی کار موجود در روستاهای بود بخاطر پائین‌بودن نرخ سود هیچگونه توجهی به کشاورزی معطوف نشد، از همان‌آغاز رفرم و قطمه قطمه شدن زمینها، بدون مکانیزه شدن کشاورزی و بدون حمایت مادی و برنامه‌ریزی شده‌از دهستانان، سیستم کشاورزی موجود با وضعیت فلاکت‌باری روبرو شد. فشارهای متعدد مالی بر دهستانان، ورشکستگی و سرازیر شدن آنها بسوی شهرها، واردات بی‌رویه محصولات کشاورزی که نتیجه اجتناب‌ناپذیر اقتصاد وابسته و میاستهای ضدخلقی رژیم بود، سیاستهای ضدخلقی در مورد مراعع و چراگاهها که دامداری‌ستی را به نابودی کشاند و نیز عوامل فنی و مالی نظیر مکانیزه نبودن کشاورزی، عدم دسترسی دهستانان به بذرهای مرغوب، ماشین‌آلات، متخصصین، کودشیمیائی و خلاصه عدم برخورداری آنها از امکانات مالی و فنی وهمی این عوامل باعث شد که مدام سطح بازدهی تولید در کشاورزی کاهش یابد، دهستانان مدام به خانه خرابی و ورشکستگی کشیده شدند، تولید مدام کاهش یافت، سهم

آن در تولید ناخالص داخلی به حداقل ممکن رسید و سرانجام یک بحران مزمن برکشاورزی مستولی شد . اگر به ارقام مربوط به سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی پس از رفرم توجه کنیم ، پی‌می‌بینیم که در این فاصله مدام آین سهم کاهش یافته تا اینکه در سال ۱۳۵۶ تنها به ۴۹٪ رسید . در زمینه صنایع نیز عدم تناسب و ناموزونی را به بارزترین وجه می‌بینیم . در حالیکه بخش نفت نزدیک به نیمی از تولید ناخالص داخلی را بخود اختصاص داده است و از سال ۱۳۴۶ که ۱۷٪ تولید ناخالص داخلی را تشکیل میداد در سال ۱۳۵۱ به ۱۹٪ افزایش یافت ، سهم بقیه صنایع در تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۵۴ به ۱۷٪ رسیده بود . تا پیش از رفرم ، اقتصاد جامعه ما آنچنان وابستگی که بعد از اقتصاد نفت و درآمدهای ناشی از آن پیدا کرد ، نداشت . تا آنزمان جامعه ما در حیطه تقسیم کار بین‌المللی ، صرفاً تولیدکنندهٔ مواد خام نظیر نفت بود و از آنجائیکه هنوز مناسبات فنودالی مسلط بود ، نه اقتصاد نفت به جزء جدائی‌ناپذیر ساخت تبدیل شده بود و نه کل اقتصاد را وابسته به خود کرده بود . از این گذشته هنوز کل سیستم اقتصادی جامعه مادر سرمایه‌داری جهانی ادغام نشده بود . تغییرات پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم نوین بین‌المللی کار ، باعث شد که همراه با رفرم و مسلط شدن روابط سرمایه‌داری از یکسو صنایع مصرفی و موتناژدر وابستگی به سرمایه‌ها و صنایع کشورهای امپریالیستی رشد کنند . از سوی دیگر اقتصاد نفت در کل اقتصاد آنچنان نقش اساسی کسب کند که رشته‌های دیگر را تابع خود سازد . هرچه بر نقش نفت و افزایش درآمدهای ناشی از نفت افزوده شد ، تناسب‌های لازم بین رشته‌های مختلف اقتصاد و سهم آنها در تولید ناخالص داخلی بر هم خورد و رشد اقتصادی بویژه در بخش صنایع مصرفی و خدمات ، وابسته به اقتصاد نفت شد . همانگونه که قبلاً نیز گفتم نقش نفت در اقتصاد ، بدان حدافز ایش یافت که سهم آن در کل تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۳۴۶، ۱۷٪ بود . در سال ۱۳۵۱ به ۱۹٪ افزایش یافت و درآمد حاصل از نفت که در سال ۵۲ برابر با ۲۲ ریالیارد دلار بود در سال ۱۳۵۲ به ۲۰ ریالیارد دلار افزایش یافت . از آنجائیکه افزایش درآمدهای نفتی منبع تغذیه و رشد صنایع مصرفی و بخش خدمات شده بود و به اتکاء درآمدهای نفتی نرخ سود بالاتری در این رشته‌ها نسبت سرمایه‌داران بیشید ، کل اقتصاد را تحت سلطه خود درآورد . این مسئله بویژه از آن

جهت قابل تاکید و بررسی است که بعد امی بینیم چگونه با کاهش درآمد-های ناشی از نفت ، کل اقتصاد دچار از هم پاشیدگی و اختلال میشود . به حال اتکاء ساخت اقتصادی به نفت هرگز به معنای گسترش و تقویت صنایع تولید کننده‌ی وسایل تولید نبود ، بلکه صرفاً بخش صنایع مصرفی را که تقسیم نوین بین المللی کار ، آنرا ایجاد کرده بود و نیز بخش خدمات را که لازمه یک اقتصاد مصرفی است ، رشدداد . نقش نفت و درآمدهای ناشی از آن زمینه را برای گردش کالاهاموسماهیه‌های امپریالیستی و درنتیجه کسب سودهای کلان برای انحصارات بین‌المللی و بورژوازی وابسته مساعد ساخت و اقتصاد را بیش از پیش به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و بازار جهانی آن وابسته کردو آنرا در معرض نوسانات ناشی از این بازار قرارداد . افزایش درآمدهای نفتی ، بویژه‌پس از سالهای ۵۰ به بعد ، سرمایه‌گذاریهای وسیعی را از جانب بخش خصوصی و دولتی به مرأه داشت ، و گرچه درآمدهای حاصل از نفت بطرق مختلف در رشته‌های غینی مولد درجهت منافع امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته سرمایه‌گذاری می-شود و یا از طریق اعتبار و وامهای کلان به سرمایه‌داران وابسته ، در اختیار قشر کوچکی قرار می‌گرفت ، اما بدین لحاظ که بر میزان اشتغال ، قدرت خرید و تقاضا برای کالاهامی افزود ، رونقی موقعی را در اقتصاد پیداوردۀ بود . و هرچه نقش نفت و بالنتیجه زمینه غارتگری امپریالیستها در اقتصاد بیشتر میشد ، بر میزان صدور سرمایه‌های امپریالیستی به جامعه مافزوده میشد و تنها سرمایه‌گذاری‌های خصوصی خارجی از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی در فاصله سالهای ۴۲ تا ۵۵ به بیش از ۲۳ بر این افزایش یافت .

به حال ارقام مربوط به سهم رشته‌های مختلف در تولید ناخالص داخلی نشان میدهد که گذشته از سهم نفت ، سهم بقیه صنایع در کل تولید ناخالص داخلی در سال ۵۴ به ۱۷.۸٪ رسیده بود و از این رقم نیز بیشترین سهم متعلق به صنایع مصرفی و مونتاز است که در وابستگی به انحصارات کشورهای امپریالیستی شکل گرفته‌اند . اسامادر کشورهای وابسته ، به علت نیروی کار و مواد خام ارزان و بازار موجود ، صنایع مصرفی و مونتاز رشد قابل ملاحظه‌ای می‌یابند ، اما همانگونه که قبل گفتیم رشد این صنایع در کشور ما از یکسو وابسته به صدور سرمایه‌ها و صنایع کشورهای امپریالیستی ، و از سوی دیگر تاحد زیادی تابع اقتصاد

نفت شده‌اند ، که نفت نیز یکی از شریانهای اصلی وابستگی اقتصادی جامعه‌است .

از آنجه تاکنون گفته شد می‌بینیم که در جامعه مابازسازی اساساً در حیطه بخش تولیدکننده‌ی کالاهای مصرفی صورت‌منی‌گیرد و بعلت‌وابستگی در شرایط حفظ مناسبات موجود ، شرعاً بازسازی در آین است که کشورهای امپریالیستی صادر کننده‌ی سرمایه ، بویژه سرمایه ثابت برای بخش  $\text{II}$  باشند . آین مسئله بویژه در رابطه با حل بحران از اهمیت‌ویژه‌ای برخوردار است .

یکی دیگر از ویژگیهای ساخت سرمایه‌داری وابسته که همانارشد سلطانی بخش خدمات است ، در اینجا نیز بچشم می‌خورد و سهم این بخش غیر مولودرکل تولید خالص داخلی تابدانجا رسیده بود که در سال ۱۳۵۶، ۷۵٪ تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داد . بخش خدمات که در مجموع خود یکی از کانالهای اصلی توزیع ارزش اضافی حاصل از نفت بین انحصارات بین‌المللی و بورژوازی وابسته بـ بویژه قشر بورکرات‌آن بود در سالهای پس از رفرم ، از رشد خارق العاده‌ای برخوردار شد . روایط بسیار نزدیکی بین رشد سلطانی این بخش و اقتصاد مصرفی از یکسو و افزایش نقش درآمد نفت در اقتصاد از سوی دیگر وجود دارد . از طریق بخش خدمات است که سودهای کلانی نصیب سرمایه‌داران می‌شود و ارزش اضافی حاصل از نفت بین سرمایه‌داران توزیع می‌شود . در سالهای پس از رفرم بویژه با افزایش نقش نفت در اقتصاد ، مناشه‌د گسترش می‌سیستم بانکی ، مالی و اعتباری هستیم که سودهای کلانی را نصیب بورژوازی می‌کند . بعلاوه در طی این سالها سرمایه‌گذاری‌های کلانی در بخش ساختمان جاده‌ها ، فرودگاه‌ها ، بنادر و تاسیسات دیگر که از نرخ سود بالاتر برخوردار بود صورت گرفت . تنها سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان که بر طبق آمار بانک مرکزی تاسال ۱۳۵۱ مجموعاً به ۱۷۴ میلیارد ریال رسیده بود ، همراه با افزایش درآمدهای نفتی در سال ۵۵ به ۸۹۰ ریال میلیارد ریال رسید . سهم بخش خصوصی از ۶۶ ریال ۳۰ میلیارد ریال به ۱۰۸ ریال دولتی از ۲۲ میلیارد ریال به ۵۸۳ میلیارد ریال افزایش یافت .

اساساً یکی از ویژگیهای اقتصاد وابسته در این است که به سبب محدوده‌های تنگ بازار داخلی و سلطه‌انحصاری بر آن ، بخش وسیعی از

سرمایه‌ها ، بسوی ساختمان و خرید و فروش زمین و املاک که از سود بالائی برخوردار است سرازیر می‌شوند . بهرحال بخش خدمات آنچنان وزن و اهمیتی در اقتصاد کسب کرد که بیش از ۲ میلیون نفر یعنی در حدود یک‌سوم نیروی کار شاغل ، در آن مشغول پکار بودند ، و اختصاص حدود یک‌سوم تولید ناخالص داخلی به این بخش ، بیانگر عدم تناسب رشته‌های اقتصادی و خصلت غیرمولد و انگلی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته است . بدین لحاظ می‌بینیم که خصوصیات آشکار اقتصاد وابسته در جامعه ما ، رشد نابهنجار پاره‌ای از بخشها ، عدم تناسب و تعادل لازم بین بخش‌های مختلف ، گسترش صنایع مصرفی ، وابستگی مفرط به سرمایه‌های امپریالیستی و اتکاء بیش از پیش کل اقتصاد به یک محصول واحد است . یک چنین ساخت اقتصادی و یک چنین اقتصاد مصرفی و غیر مولد ایجاب می‌کرد که مدام برواردات کالاهای افزوده شود . مثلا در حالیکه ارزش واردات گمرکی در سال ۱۳۵۱ به ۴۷۰ میلیون دلار رسیده بود . در سال ۱۳۵۶ به ۱۵ میلیارد دلار رسید . این امننه تنها بروابستگی اقتصادی می‌افزود ، بلکه خانه خرابی از دهقانان و خرد تولیدکنندگان داخلی را به همراهداشت . در ساخت اقتصادی وابسته ایران ، به علت خصلت غیرمولد اقتصاد ، از آنجاییکه همراه با افزایش درآمدهای نفتی و افزایش حجم پول درگردش ، بخش موبد اقتصاد رشد نکرد و نیز به علت سلطه انحصاری بر بازار و انتقال موج تورمی کشورهای امپریالیستی ، افزایش سراسام آور قیمت‌ها تا حدغیرقابل تحملی توده‌های مردم را تحت فشار قرار میداد . بر طبق آمار بانک مرکزی که مطمئنا بسیار کم برآورده شده است ، نرخ تورم در سال ۵۳ به ۲۰٪ در اسفند ماه سال ۵۵ نسبت به ۳۷٪ در سال ۵۶ به بیش از ۳۰٪ رسید ، در مدت کوتاهی اجاره‌ها به حدود سه برابر افزایش یافت و تنها در سال ۵۶ افزایش شاخص مسکن ۴۷٪ بود .

در حالی که رونق نسبی اقتصاد ، سودهای کلانی رانصیب سرمایه - داران می‌کرد ، توده‌های مردم را بسوی فقر و خانه‌خرابی فزاینده‌ای سوق داد ، بر نابرابری اجتماعی مدام افزوده شد ، سرمایه‌داران و زمینداران ثروتمندتر و کار گران ، دهقانان و خرد بورژوازی شهری فقیرتر می‌شدند . بر طبق ارقام سالنامه آماری ، مجموع مزدو حقوق که در سال ۴۶، ۱۵۵۷۵۰ میلیون ریال بود ، در سال ۵۲ به رقم ۳۷۶۹۱۱ میلیون ریال رسید در حالی که سود ، بهره و اجاره سرمایه‌داران و زمینداران که در سال ۴۶ معادل ۳۱۶۳۲۵ میلیون

ریال بود، در سال ۱۳۵۲ برقم ۱۴۰۷۹۸۴ میلیون ریال رسید. این ارقام نشان میدهد که چگونه سهم زحمتکشان از درآمد ملی مدام کاهش یافته است، در حالی که بر سهم سرمایه‌داران مدام افزوده شده است. مطمئناً با افزایش درآمدهای نفتی و توزیع آن از کانالهای مختلف، بین سرمایه‌داران، بویژه بورژوازی بوروکرات این شکاف باز هم بیشتر شده است. در سالهای پس از رفرم نه تنها شرایط زندگی کارگران، این تویید - کنندگان اصلی جامعه مدام وخیم‌تر شد و آنها بیش از همه تحت فشار و استثمار قرار داشتند، بلکه بخش وسیعی از خرده بورژوازی شهری زیر فشار سرمایه‌های بزرگ به ورشکستگی و فلاکت کشانده شدند، و تعداد زیادی از همکنان نیزخانه خراب گردیدند. در چنین شرایطی که توده‌ها مدام تحت ستم و استثمار قرار داشتند، درآمدهای هنگفتی نصیب انحصارات جهانی و سرمایه‌داران وابسته داخلی میشد، و در این میان بورژوازی بوروکرات سهم بیشتر را بخود اختصاص میداد، رژیم ضدخلقی شاه میلیارداها دلار صرف هزینه‌های تسلیحاتی ریخت و پاش‌های دربار واپادی وابسته بخود، کمک به اقتصاد در حال احتضار کشور های امپریالیستی - از جمله خرید سهام شرکت‌های ورشکسته - و کمک‌های اقتصادی و نظامی به رژیم‌های مزدور و ضدخلقی میکرد.

اقتصاد جامعه بدان مرحله رسیده بود که دیگر کشش پذیری لازم را نداشت، رشد تضادها، اقتصاد را به سوی یک بحران انفجارآمیز سوق میداد، در اوخر سال ۵۶ ملیمیه‌های یک بحران ژرف در بخش تولید آشکار شد. از همان سالهای آغاز دهه ۵۰ به علت رشد تضادها، کشش ناپذیری سیستم اقتصادی موجود، کاهش نرخ سود در پاره‌ای رشته‌ها، رکود اقتصادی در بعضی از زمینه‌ها آغاز گردید. اما دقیقاً در همین شرایط درآمدهای حاصله از نفت افزایش یافت و با افزایش درآمدهای حاصل از نفت، سرمایه‌گذاریهای کلان در اقتصاد، بویژه در بخش خدمات که متنضم سود های کلان برای بورژوازی بود، موقتاً اقتصاد را از رونق ویژه‌ای برخوردار ساخت، اما از آنجائیکه این رونق عمدتاً متکی به افزایش درآمدهای نفتی بود برشدت وابستگی بخش‌های مختلف اقتصاد به بخش نفت و اقتصاد جهانی سرمایه‌داری افزود و در نتیجه زمینه را برای عملکرد مغرب‌تر و انتقال گسترده‌تر بحرانهای کشورهای امپریالیستی فراهم ساخت.

اقتصاد کشورهای امپریالیستی که به علت حدت تضادها و پوسیدگی نظام اقتصادی، بارکود مزمنی رویرو شده بود بزودی تائین خود را بر اقتصاد جامعه مانند در اواخر سال ۵۴ تحت تأثیر حدت تضاد های درونی سیستم اقتصادی بسوی یک بحران پیش میفت، بر جای گذارد. این تائین نه فقط از نقش نفت و انتقال بحران از کانال وابستگی های بازرگانی و ارزی، بلکه از تمامی پیوندهای اقتصادی استه پاسیستم جهانی سرمایه داری ناشی میشد. در اینجا مرحله بحران در سیکل منطبق و تابع مرحله بحران در سیکل جهانی سرمایه داری شد، بار بحران جهانی نیز وسیعاً به اقتصاد جامعه ما منتقل شده و به لحاظ عدم برخورداری اقتصاد از بنیانهای محکم، بی تعادلی مفرط وحدت بی سابقه تضادها، بحران با ابعادی بسیار وسیع بروز کرد.

با کاهش درآمد های ناشی از نفت، بسیاری از طرحها و سرمایه گذاری های بخش دولتی و خصوصی متوقف شد. دولت هزینه ها و اعتبارات خود را کاهش داد. نرخ سود در بسیاری از رشته ها کاهش یافت و بلافاصله تحت تأثیر کاهش درآمد های نفتی، یک سلسله واکنش های زنجیره ای در کل سیستم اقتصادی پدید آمد. رکود، بخش های مختلف اقتصاد را فراگرفت. با کاهش مداوم ارزش دلار قیمت واقعی نفت و درنتیجه درآمد حاصل از آن پیوسته کاهش می یافت و توزم جهانی از طریق واردات بی رویه، بروخات اوضاع اقتصادی می افزود. از سال ۵۶ تقلیل قابل ملاحظه ای در صادرات نفت صورت گرفت و ارزش افزوده ای این بخش بی میزان ۷٪ تقلیل یافت، و رشد تولید ناخالص داخلی از ۱٪ تجاوز نکرد در حالی که رقم مشابه سال قبل معادل ۱۲٪ بود (سالنامه بانکداری ایران - سال ۵۶). دولت از بسیاری طرح های پیش بینی شده و یا نیمه کاره صرف نظر کرد. کاهش هزینه ها و سرمایه گذاری های دولت دچار بحران شوند. بحران تمامی رشته های اقتصاد را فراگرفت. سرمایه گذاری مجدد دچار وقفه شده و گردن کالا و پول مختلف گردید. شاخص رشد تولید در کارگاه های بزرگ صنعتی که در سال ۵۵، ۱۷٪ بود در سال ۵۶ به ۱۱٪ تقلیل یافت. ارزش افزوده در کشاورزی، نفت، صنعت و خدمات که در سال ۵۵ به ترتیب ۵۵، ۹۵، ۹۴ و ۱۴ درصد بود، در سال ۵۷ به ۸۰٪، ۷۲٪، ۶۸٪ و ۹۲٪ درصد رسید.

رشد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی برای ماشین‌آلات که در سال ۱۴۵۶، ۶۰ ادرصد بود، تا سال ۱۴۵۶ به ۸۶ ادرصد کاهش یافت. فعالیت بخش خدمات نیز تا حد زیادی متوقف شد. معاملات زمین و املاک کاهش یافت. پیزار سهام دچار رکود شد و درحالی که جمع‌کل معاملات بورس در سال ۱۴۵۶ به ۳۴۲۰۵ میلیون ریال رسیده بود، در سال ۱۴۵۷ این رقم به ۴۴۴۱۷ ریال کاهش یافت. سیستم اعتباری بکلی مختل شد و همراه با بحران تولیدی، بحران تجاری و مالی نیز اقتصاد را فراگرفت. نتیجه اجتناب‌ناپذیر این بحران، فقر هرچه بیشتر توده‌ها، و بیکاری روزافزون کارگران بود. کارگرانی که در طی سالهای رونق نسبی، بویژه همراه با افزایش درآمدهای نفتی و سرمایه‌گذاریهای وسیع در بخش خدمات و صنایع مصرفی بکار مشغول بودند، بسرعت بیکار می‌شدند. این امر قدرت خرید توده‌های مردم را کاهش میداد و بن‌شدت بحران می‌افزود. درحالی‌که کارگران بیکار می‌شدند و خرد بورژوازی شهر و ده تحت شدیدترین فشارهای مالی قرار داشتند، قیمت کالاهای مورد نیاز توده‌های مردم مدام درحال افزایش بود. رژیم برای مقابله با رکود و تورم باز هم به سیاستهای ضدخلقی و فشار بیشتر بر توده‌های مردم متوصل شد. برای جبران کاهش درآمدهای خود بر فشارهای مالیاتی افزود، مجازات و جریمه‌کسبه و خرد تولیدکنندگان، باصطلاح برای مبارزه با تورم و مهار کردن قیمت‌ها شدت یافت و آنها را بیش از پیش تحت فشار قرار میداد. دهقانان که در اثر سیاستهای ضدخلقی رژیم از مدت‌ها پیش به خانه خرابی و ورشکستگی سوق داده شده بودند، اکنون نیز می‌بایستی مخصوصات خود را به قیمت ارزان پیروشند و کالاهای مورد نیاز خود را بقیمت‌گران خریداری کنند. آنها زیر بار فشارهای متعدد مالی از هستی ساقط می‌شدند.

بحran اقتصادی تضادهای طبقاتی را به سحد انفجار رساند و تمامی خلق را به عرصه مبارزه آشکار بر علیه رژیم شاه کشاند و بحرانی سیاسی با ابعادی عظیم بروز کرد. اوج گیری بحران سیاسی وحدت‌یافتمن مبارزه توده‌ها بر علیه رژیم حاکم، بر شدت بحران اقتصادی افزود. قطع صدور نفت از سوی کارگران مبارز صنعت نفت ضربه قطعی را بر پیکر پوسیده رژیم شاه وارد آورد و فرار سرمایه‌هادر شرایط بحران سیاسی، اقتصاد را بکلی فلنج کرد.

بحran اقتصادی و سیاسی چنان ابعادی بخود گرفت که سرانجام با

قیام بهمن ماه به سرنگونی رژیم شاه انجامید. اما امروز نیز نه تنها بعران اقتصادی فروکش نکرده است، نه تنها چشم‌انداز رونق اقتصادی بچشم نمی‌خورد، بلکه بعران با ابعاد گسترده‌تری به رشد خود ادامه می‌دهد، از این‌رو لازمست که هر چند کوتاه، ادامه بعران را پس از قیام نیز بررسی کنیم.

## ادامه بحران اقتصادی پس از قیام

یکسال پس از قیام بحران اقتصادی حاکم بر جامعه با ابعاد سیعیتر و مغربتری نسبت به بحران اقتصادی پیش از قیام عمل می‌کند. اقتصاد در تمام زمینه‌های خودبار کود فلنج کننده‌ای رو بروست. صنایع، بازرگانی و سیستم اعتباری و مالی همچنان در بحران بسرمی برند. میلیونها نفر از توده‌های مردم زیربار بحران اقتصادی موجود، در بدترین شرایط زندگی می‌کنند. بیکاری همچنان روبه‌افزایش است، تورم با سرعتی سراسم آور رشد می‌کند و تولیدات بعداً ممکن کاهش یافته است. در یک‌چندین شرایطی، تاکنون هیچ‌اثر و نشانه‌ای دال بر بهبود و رونق اقتصادی کنونی از ندارد. ما پیش از این گفتیم که شدت و عمق بحران اقتصادی کنونی از ساخت وابسته اقتصاد و بحران مزمن جهان سرمایه‌داری ناشی می‌شود. اگر در یک اقتصاد کلاسیک، مکانیسم‌های درونی آن، راه حل موقتی بحران را نیز بهمراه داشت، در اقتصاد وابسته و بفایت نامتعادل و ناموزون جامعه‌ما، در اقتصادی که بین بخشها و اجزاء آن هماهنگی و پیوندارگانیک وجود ندارد، مکانیسم‌های درونی نمی‌توانند خودبخود در چهت رهائی از بحران موجود عمل کند و راه حل بحران را ارائه نهند. از این‌گذشته ما دیدیم که بحران اقتصادی وحدت تضادها در کشورهای امپریالیستی آنچنان ابعادی یافته است که حتی اقتصاد این کشورها را نیز دچار رکود مزمن نموده است، بنابراین در یک اقتصاد وابسته نظری کشور ما که سیکل اقتصادی آن وابسته و تابع سیکل اقتصادی سرمایه‌اری است،

نمی‌توان انتظار داشت که مستقلاً مرحله بحران را پشتسر گذارد . ما در اینجا سعی می‌کنیم که با توجه به امار و ارقام و شواهد موجود وضعیت اقتصادی پس از قیام و عمق بحران را نشان دهیم :

هرراه باقیام ، زیر ضربات بی‌امان و مبارزات پی‌گیر توده‌ها ضرباتی جدی به الیگارشی مالی - وابسته حاکم برایران و انحصارات وابسته و درراس آنها بوروکراتها و درباروارداد آمد . اما از آنجا که رهبری جنبش دردست عناصر سازشکار و محافظه‌کار قرار گرفت و پرولتاریا بعللی که در اینجا مجال بازگوکردن آن نیست نتوانست هژمونی خود را برجنبش تامین کند و رهبری آنرا در دست گیرد ، مناسبات سرمایه‌داری وابسته همچنان پابرجا باقی ماند .

پس از قیام بورژوازی تلاش‌های گسترشده‌ای را آغاز کرد تا بتواند به اقتصاد از هم‌گسیخته و بحرانی ، سروسامانی بخشد و مناسبات را بطور کامل بازسازی کند . اما بدلالتی چند از جمله ساخت وابسته ، بحران جهانی سرمایه‌داری ، حدت یافتن مبارزه طبقاتی و تضادهای درونی هیئت حاکمه ، تاکنون نتوانسته است توفیقی بدست آورد . در چنین شرایطی نه تنها بحران فروکش نکرده بلکه ابعاد تازه‌تری یافته و عمیق‌تر شده است . سرمایه‌گذاری در رشته‌های مختلف اقتصاد در حداقل ممکن صورت می‌گیرد . گزارش سازمان برنامه و بودجه درمورد وضعیت اقتصادی کشور نشان میدهد که ارقام قطعی مربوط به پرداختهای سرمایه‌گذاری ثابت در شش ماه اول سال ۱۳۵۸ نسبت به مدت مشابه سال قبل  $74\%$  کاهش یافته است و سرمایه‌گذاری در بخش صنایع و معادن نیز نسبت به مدت مشابه سال قبل حدود  $60\%$  کاهش نشان میدهد . کاهش سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی نسبت به سال قبل که اوچ بحران انقلابی بود ، بیانگر عمق بحران و رکود حاکم بر اقتصاد است . کاهش تولیدات نیز شاخص دیگری در تائید این مسئله است . نمونه برداری بانک مرکزی در مورد کاهش تولید صنایع مختلف در سه ماهه اول سال  $58\%$  نسبت به دوره مشابه سال قبل گرچه هنگام تعیین از دقت و صراحت لازم برخوردار نیست ، با این وجود تا حدودی وضعیت حاکم بر صنایع را بازگو می‌کند . برطبق این آمار درصد کاهش تولید در سه ماهه اول سال  $58\%$  در صنایع مواد غذائی  $8\%$  ، در صنایع ماشین آلات و وسائل فلزی  $40\%$  ، بخش ساختمانی  $28\%$  ، صنایع نساجی  $28\%$  صنایع داروئی  $11\%$  ، چرم و کاغذ و کارتون  $42\%$  بوده است . حال با توجه

باين مسئله که متوسط ذخیره مواد اولیه موجود بطور متوسط در این رشته‌ها کفاف بیش از سه ماه را نمیداده است و تنها باستگی این صنایع به مواد اولیه وارداتی به ترتیب  $70, 80, 59, 71, 75, 60$  درصد بوده است، میتوان حدس زد که چگونه در ماههای بعد میزان تولید در مجموع به علت وا استگی سرمایه‌ای به مقیاس قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و پاره‌ای از کارخانه‌ها تعطیل شده است . بخش صنایع مصرفی در جامعه ما که در وا استگی کامل وارکانیک به صنایع کشورهای امپریالیستی شکل گرفته ، امروز نیاز به سرمایه ، اعتبار ، مواد خام ، قطعات پیش‌ساخته ، قطعات یدکی و غیره دارند و اگر چندماهی پس از قیام پاره‌ای از کارخانه‌ها به اتکاء ذخایر موجود خود توانستند تولید را تا حدودی ادامه دهند ، اما امروز ادامه تولید بیش از پیش با اشکال رو برو شده است . حتی در مواردی که قراردادها با امپریالیستها تجدید شده است ، باز هم رکود در صنایع و تولیدات حاکم است .

مانگونه که میدانیم ادامه فعالیت صنایع وابسته ، مشروط ، به صدور سرمایه ، و تضمین ادامه فعالیت غارتگرانه انحصارات بین‌المللی ، و سود های کلان برای آنهاست . اما در شرایط بحران سیاسی حاکم بر جامعه ، مبارزات توده‌های مردم ، تضادهای درونی هیئت حاکمه و رکود حاکم بر اقتصاد این امر بسادگی امکان پذیر نیست . تولید نفت نیز که تاکنون بخش وسیعی از تولیدناخالص داخلی محسوب میشود و یکی از منابع اصلی درآمد های دولت ، سرمایه‌گذاری ، تامین اعتبار ، واردات کالاهای ، وغیره بوده ، در شش ماهه اول سال ۵۸ نسبت به دوره مشابه سال قبل  $6\% / 36$  کاهش یافته است . دلائل این کاهش تولید را باید در رکود حاکم بر اقتصاد کشورهای امپریالیستی ، تضادهای هیئت حاکمه ، مبارزات توده های مردم ، فشارهای انحصارات نفتی در جهت حل تضادهای حاکمیت بنفع امپریالیسم ، و نیز عوامل تکنیکی جستجو کرد . در شش ماهه اول سال ۵۸ ، صادرات نفت که دارای نقشی بسیار حساس در اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران است و یکی از منابع اصلی درآمدهای بورژوا است ،  $37\%$  تقلیل یافته است و درآمد نفت و گاز نسبت به دوره مشابه سال قبل معادل  $34\%$  کاهش یافته است . این ارقام بارشد مبارزات توده‌ها وحدت تضادهای هیئت حاکمه و

۱- گزارش وضع اقتصادی کشور - شماره ۱۷ آبان ۱۳۵۸ - سازمان برنامه و بودجه

فشار های امپریالیسم در نیمه دوم سال جاری ، بازهم کاهش بیشتری یافته است ، در نتیجه یکی از منابع عمدۀ درآمدهای بورژوازی که نقش قطعی در بقاء و تداوم ساخت سرمایه داری وابسته ایفا می کند کاهش قابل ملاحظه ای را نشان میدهد ، که این امر بر عمق و وسعت بحران موجود افزوده است . در زمینه خدمات نیز سرمایه گذاری و در نتیجه میزان اشتغال کارگران بعد اقل ممکن کاهش یافته است . این بخش که سابق براین یکی از سودآور ترین رشته های فعالیت بورژوازی بود و در ساخت وابسته آنچنان اهمیت ویژه ای کسب کرده بود که تنها در بخش فعالیت های ساختمانی حدودیک میلیون و دویست هزار نفر بکار مشغول بودند ، امروز در رکود کامل بسی برد و تعداد زیادی از کارگرانی که در این بخش مشغول بکار بودند بیکار شده اند . اگرچند ماهی پس از قیام فعالیت در این بخش ادامه یافت ، اما امروز بیش از پیش رکود بر آن حاکم گردیده است و سرمایه گذاری در آن به حداقل ممکن کاهش یافته است .

در شرایط بحران تولیدی موجود ، داد وستد بازرگانی نیز همچنان باکسادی رو بروست . سیستم بانکی و اعتباری بهبود جه نقص فعالی در پروسه گردش سرمایه و کالاهای ایفا نمی کند ، بحران حاکم بر سیستم بانکی و اعتباری علیرغم تلاشهای هیئت حاکمه در جهت جلوگیری از ورشکسته شدن آنها که منجر به دولتی شدن آنها شد و به گفته یکی از مقامات رسمی ۴۰۰ میلیون دلار برای دولت هزینه برداشته است ، همچنان پابرجاست . سیستم بانکی و اعتباری موجود نتوانسته است کمترین اقدامی در جهت برآهاند اختن سیستم اقتصادی انجام دهد و امروز تنها به پرداخت اعتبارات محدود و کوتاه مدت می پردازد که بهبود جه نمی تواند صنایع را از حالت رکود نجات بخشند .

معاملات بورس که یکی از شاخص های مهم در کشورهای سرمایه داریست ، در رکود کامل بسی برد . بر طبق گزارش سازمان بورس - اوراق بهادار تهران ، آمار مربوط به معاملات بورس در شش ماهه اول سال جاری نسبت به مدت مشابه سال قبل حدود ۹٪ تقلیل یافته است در حالی که جمع کل معاملات بورس در شش ماه اول سال ۵۷ به رقم ۷۴۳۶ میلیون ریال رسیده بود ، در شش ماه اول سال ۵۸ این رقم به ۱۸۷۹ میلیون ریال کاهش یافت و در نیمه دوم سال جاری بازار بورس بطور کلی راکد شده است .

در یک‌چنین شرایطی نه تنها سرمایه‌گذاریهای قابل ملاحظه‌ای در بخش‌های مختلف اقتصاد صورت نمی‌گیرد، بلکه مدام سرمایه‌ها در حال فرارند. به‌گفته معاون نخست وزیر در کابینه بازارگان در مدت کوتاهی در حین قیام معادل ۲۰ میلیارد دلار سرمایه به خارج از کشور منتقل شده است و علی‌غم اقداماتی که صورت گرفته است، هنوز هم به اشکال مختلف سرمایه‌ها به خارج از کشور منتقل می‌شوند.

در زمینه کشاورزی نیز بحران مزمن همچنان پابرجاست، اگرچه پاره‌ای رفربما ازسوی هیئت حاکمه و تاحدودی حمایت مادی از دهستانان می‌تواند اندکی بررسد محصولات کشاورزی بیافزاید، اما حل بحران مزمن کشاورزی در ایران از عهده هیچ دولت سرمایه‌داری ساخته نیست.

از آنچه که در مورد وضعیت اقتصادی کشور گفته شد نتیجه می‌گیریم که بحران اقتصادی، در زمینه‌های صنعتی، کشاورزی، اعتباری، بازارگانی وغیره نه تنها فروکش نکرده، بلکه ادامه یافته و رکود حاکم بر اقتصاد جتی نسبت به قبل از قیام نیز تشیدید شده است. در یک‌چنین شرایطی تمام زحمتکشان، ماشاهد بیکاری روزافزوں کارگران، فقر و تمییدستی تمام مزدم، حدت تضادهای طبقاتی کمبود کالاهای مصرفی موردنیاز توده‌های مردم، افزایش مدام قیمت‌ها و خلاصه شدت یافتن مبارزات توده‌های زحمتکش هستیم، کارگران مدام بیکار می‌شوند، قیمت‌ها بطرز حیرت‌آوری افزایش می‌یابند. آمار رسمی شاخص بهای کالاهای خدمات مصرفی را در شش ماهه اول سال ۵۸ نسبت به دوره مشابه سال قبل  $13\%$  و شاخص مواد غذائی را  $22\%$  نشان میدهد. واقعیت این است که این ارقام پهیچوجه بیانگر واقعی افزایش قیمت‌های نیست. در همین مدت ما شاهد افزایش پاده‌ای کالاهای موردنیاز مردم حتی به دو برابر بوده‌ایم «اخیراً بنتی صدر افزایش قیمت کالاهای مصرفی را با  $50\%$  ذکر کرد». هیئت حاکمه گنوئی نیز که قادر به جلوگیری از افزایش قیمت‌ها نیست، سیاست سرکوب را برای حل مسائل پیچیده اقتصادی پکار گرفته و به یکی از همان شیوه‌های رژیم گذشته یعنی سرکوب، شلاق‌زدن و جریمه فروشنده‌گان و تولید کننده‌گان خردمنوس شده است و از این جهت بر نارضایتی خرد بورژوازی می‌افزاید، خلاصه اینکه شدت بحران، فقر و بیکاری فزاینده‌ی توده‌ها را به مردم آورده است، مبارزات کارگران در حال گسترش است، و رشد و گسترش اعتصابات و دیگر اشکال مبارزه کارگران گویای این واقعیت

است . خرده بورژوازی نیز بدرجات مختلف تحت فشار بحران اقتصادی قرارداد و در پارهای از مناطق کشور نظیر شمال ، سیاستهای قشری جناحهای از هیئت حاکمه نیز برشدت فشار نسبت به خرده بورژوازی افروده است . در زمینه مسائل دهقانی نیز ما شاهد گسترش مبارزات دهقانان در مناطق مختلف هستیم . نتیجه حتمی این شرایط ، جداشدن تدریجی توده‌ها از حاکمیت کنونی است ، و یکسال پس از قیام بخوبی این مسئله را شاهدیم . اینجا و آنجا جرقه‌های تارضایتی بصورت عصیان توده‌ای نمودار می‌شود و این پرده‌هه جدائی از حاکمیت همچنان در حال گسترش است .

بنابراین برخلاف تصورات واهم پارهای افرادویات مایلات اپرتو نیستی آنها ، عصیان توده‌ها علیه حاکمیت کنونی نتیجه‌ی فعالیت خرابکارانه عناصر ارتجاعی وابسته به امپریالیسم نیست ، بلکه شدت تضادها و فقر و فشار ناشی از بحران است که توده‌ها را در برابر حاکمیت کنونی قرار میدهد ، اما طبیعی است که اگر نیروهای انقلابی نتوانند موقعیت جنبش و توده‌ها را درک کنند ، اگر یک تحلیل درست ازین مبارزات توده‌ها و موقعیت هیئت حاکمه نداشته باشند ، اگر آنها نتوانند رهبری توده‌ها را در دست‌گیرند ، عناصر ارتجاعی از قماشی‌ای رنگارنگ تلاش می‌کنند که این رهبری را در دست خود بگیرند . بنابر این شواهد نشان میدهد که حاکمیت سیاسی کنونی نه تنها از حل بحران اقتصادی موجود عاجز مانده است ، بلکه بحران مدام شدت یافته است . ما یکبار دیگر عواملی را که مانع حل بحرانند بشرح زیر خلاصه می‌کنیم :

۱- اگر در یک اقتصاد کلاسیک ، مکانیسم‌های دورنی ، راه حل‌های موقتی بحران را نیز فراهم می‌آورد در اقتصاد وابسته جامعه ما ، این مکانیسم خود بخودی در جهت حل بحران عمل نمی‌کند .

۲- در حالیکه سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری بایک بحران همه‌جانبه رو بروست و رکود همراه با تورم بصورت پدیده‌ای مزمن در آمدۀ است ، اقتصاد جامعه ماقون یک جزء از این مجموعه ، با توجه به وابستگی عمیق و ارگانی‌سگ آن ، و بساتوجه او باستگی میدل اقتصادی به تنها این امکان رهایی از بحران موجود را ندارد . این دو علت ، عللی اصلی تداوم بحران اقتصادی موجودند . اما

عوامل دیگر نیز در این جهت عمل می‌کنند، از جمله:  
گسترش و شدت مبارزه طبقاتی، تضاد‌های درونی هیئت حاکمه،  
سیاست‌های ضدخلقی هیئت حاکمه در زمینه سرکوب‌توده‌ها، صرف‌هزینه‌های  
هنگفت درجهت بازسازی ارتش، خرید تسليحات، درگیریهای منطقه‌ای،  
افزايش نیروهای انگلی سرکوب جدید به نیروهای انگلی ارتش و  
بوروکراسی که هزینه‌های سنگینی را به جامعه و اقتصاد آن تحميل می‌کند  
و غیره.

باتوجه به آنچه که گفته شد، چشم‌انداز حل بحران اقتصادی موجود  
بسیار تیره و تاریخ‌بینظر میرسد، و ما در آینده شاهد حدت بحران و شدت یافتن  
مبارزه طبقاتی خواهیم بود. البته به لحاظ اینکه در کشورهای وابسته‌ای  
نظیر جامعه ما، دولت نقش عظیمی در پروسه بازسازی تولید ایفا می‌کند  
و بخصوص پس از قیام با دولتی شدن پاره‌ای از کارخانه‌ها و موسسات  
مالی بر نقش سرمایه‌داری دولتی افزوده شده است، بشرط حل تضادهای  
دروونی هیئت حاکمه و حمایت همه‌جانبه امپریالیسم امکان تعديل و رهائی  
بسیار کوتاه‌مدت از بحران موجود وجود دارد، بجز این‌حتی رهائی کوتاه‌مدت  
نیز از بحران موجود، معکن نیست.

# تحولات سیاسی

## قامقاطع قیام و شکل‌گیری ارگان سازش

بعران اقتصادی که در بخش قبل بدان اشاره کردیم ، اثرات سیاسی - اجتماعی خود را آشکار ساخت . شاه و دربار ، قشر بوروکرات باقرار گرفتن در رأس قدرت دولتی و بدست گرفتن اهرمای قدرت اقتصادی ، سود های سرشاری را به جیب انحصارات امپریالیستی و بورژوازی وابسته سرازیر می نمودند .

بورژوازی بوروکرات بیشترین سهم را از استثمار توده های زحمتکش و غارت منابع و ثروتهای ملی بخود و انحصارات امپریالیستی مسلط اختصاص داده بود . رژیم شاه بعلت صرف هزینه های تسليحاتی کلان و خرید مدرن ترین سلاحها ، نیروگاه های اتمی ، هوایپماهای کنکورد و غیره ... خرید سهام شرکت های ورشکسته و کمک به اقتصاد محضر کشورهای امپریالیستی و کمک های اقتصادی و نظامی به رژیم های دسته نشانده و خداحلقی ، نه تنها قادر نبود بعران اقتصادی را تخفیف دهد ، بلکه برنامه های اقتصادی و سیاسی آن که همانه با حیف و میل ها و دزدی های فراوان و ایجاد فساد علاج ناپذیر در سیستم بوروکراسی و ارتش بود ، دامنه بعران را وسیع تر کرده بدان دامن میزد و در گیری های جناحهای مختلف بورژوازی وابسته را تشدید میکرد .

شاه با ایجاد حزب فرمایشی « رستاخیز » و تقویت ساواک و توسل به شیوه های فاشیستی ، نه تنها توده های خلق را به شدیدترین وجہی سرکوب میکرد بلکه حتی مانع ابراز مخالفت دیگر جناحهای بورژوازی بود . اگر در

دوره رونق نسبی اقتصادی پس از رفرم‌های سال ۱۳۷۴ توانسته بودند بر اختلاف درونی بورژوازی وابسته سرپوش بگذارند، در شرایطی که بحران اقتصادی هر روز عمیق‌تر می‌شد، دیگر قادر نبودند مانع بروز آن گردند.

در شرایطی که بحران گلوبالی سرمایه‌داری وابسته را می‌شود و رکود اقتصادی بر جامعه حاکم می‌شود و کمبود اعتبارات ارزی و غیره مشکلات اقتصادی فراوانی ایجاد کرده بود، هنگامیکه بحران سراسر جامعه را آرام‌آرام در کام خویش فرومی‌برد، رشد تضادهای درونی بورژوازی وابسته امری جبری و طبیعی بود.

جناحهای غیر مسلط بورژوازی وابسته خصوصی بویژه بخش متوسط آن، پاسیاست‌های دولت موافق نبودند و با سهمی که نصیب بورژوازی بوروکرات می‌شد مخالفت می‌کردند و خواهان شرکت فعالتر در امور سیاسی و استفاده بیشتر از امکانات دولتی در جهت منافع خویش و دریافت سهم بیشتری از استثمار توده‌های زحمتکش و غارت ثروتهای ملی بودند.

این تضادها در عرصه سیاسی بصورت تضاد بین جناح «سازنده» و «پیشو» درون حزب رستاخیز و مخالفخوانی‌های جناحهای ارتجاعی اپوزیسیون نظیر امینی‌ها، درخشش‌ها، برخی نمایندگان مجلس فرمایشی، جمیعت‌های مختلف تحت پوشش «دفاع از حقوق بشر»، نامه‌پراکنی‌عناصر با مطلع لیبرال، تکاپوی بقایای جبهه ملی وغیره ... نمود پیدا می‌کرد. مضمون اقتصادی این مخالفتها که تحت پوشش اعتراض علیه دیکتاتوری عنان گسیخته و تمرکز قدرت در دست شاه و دربار صورت می‌گرفت، تلاش برای دریافت سهم بیشتر از استثمار توده‌های زحمتکش، تثبیت سیستم سرمایه‌داری وابسته و تخفیف بحران اقتصادی بود.

اختلاف بر سر «تعدیل» دیکتاتوری یعنی بر سر «تعدیل» سود های انحصاری بین جناحهای مختلف بورژوازی وابسته بالامی گرفت. منافع انحصارات مسلط و قشر بورژوازی بوروکرات بیش از سایر جناحهای تامین می‌شد، از این‌رو آنان با کاهش نقش فائقه شاه و دربار و قشر بوروکرات که بمنزله کاهش سودهای انحصاری آنان بود مخالفت می‌کردند و دست به مقاومت در برابر دیگر جناحها می‌زدند. تضاد بین انحصارات جهانی و چندملیتی نیز اثرات خود را در ایران بر جای می‌گذاشت و کشور مارا بصورت یکی از کانونهای بحران درآورده بود.

نیروهای سیاسی و مذهبی وابسته به جناحهای غیر مسلط بورژوازی

فعالتر شدند. آنها از سوئی میخواستند خواستهای خویش را به رُیم تحمیل کنند و ازموی دیگر جنبش توده‌ای عظیمی را که براه افتاده بود از مسیر اصلی منحرف کرده در چارچوب خواسته و شعار های «لیبرالی» محدود سازند. زمزمه قانون اساسی و حقوق بشر بتدریج بر سر زبانها افتداد. «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» این بود شعار حد اکثر جناحهای اجتماعی اپوزیسیون بورژوازی.

نامه پراکنی عناصر «لیبرال» بیشتر گردید. امینی‌ها، بنی‌احمد‌ها و... مدعی دفاع از آزادی و حل بعran سیاسی شدند. رهبران جنبه‌ملی که سالیان سال سیاست صبر و انتظار پیشه کرده و درخانه‌ها نشسته بودند، دوباره در صحنه سیاسی ظاهر شدند. بختیار، صدیقی، فروهر، منجابی و... که خود را از ادب‌دهندگان راه مصدق و انmod میکردند و میخواستند از اعتبار مصدق برای منافع بورژوازی متوسط سودجویند، نه ادامه دهنگان راه مصدق بلکه کاریکاتورهای وی بودند. اینان بنایه ماهیت طبقاتی خویش نه تنها هیچگاه علیه امپریالیزم موضع گیری نکردند، بلکه حتی با رُیم دیکتاتوری شاه نیز معاشات می‌کردند. در تاریخ ۱۳۴۲، کریم منجابی، شاهپور بختیار و داریوش فروهر در نامه‌ای به شاه تحت عنوان «پیشگاه اعلیحضرت همایون» چنین نوشتند:

و... واز همه بدتر نادیده‌گرفتن حقوق انسانی و آزادیهای فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونتهای پلیسی به حداکثر رسیده... اینهمه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طریق مدیریت مملکت دانست مدیریتی که برخلاف نص مسیح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جنبه فردی واستبدادی درآایش نظام شاهنشاهی پیداگرده است.

«... بنابراین تنها راه بازگشت ورشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تشنگنانها و دشورایهایی که آینده ایران را تهدید میکند ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصاف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان سیاسی و تبعید شدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکتریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مستول اداره مملکت بداند.» آری خواست اینان چنین بود، مملکت

می باید بر طبق قانون اساسی و اصول مشروطیت اداره شود .

هرچند در موضع گیری های نمایندگان بورژوازی بزرگ و متوسط تفاوت هایی در چگونگی ارائه اصلاحات بچشم می خورد ولی در دفاع از مناسبات سرمایه داری وابسته و حفظ سیستم وسلطه امپرالیزم اختلافی نبود . موضع گیری جناح های از روحانیت و مراجع مذهبی تغییر شریعتمداری، قسمی، شیرازی ، روحانی و ... نیز در همین طیف قرار می کرفت . همه این جناحها روی شعار واحدی که بیانگر ماهیت طبقاتی و خواست های آنان بود، توافق داشتند . این شعار که بخوبی تمايلات واقعی آنان را آشکار می ساخت در يك جمله خلاصه میشد ، «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» . اما شاه هنوز سودای حکومت داشت و نه سلطنت . آنچه بیش از هر چیز و قبل از هر چیز این نیروهارا بیمناك ساخته بود ، رشد جنبش توده ای و رادیکالیزه شدن آن بود .

بعران اقتصادی از یکسو تضاد های درونی بورژوازی راحدت بخشید، واز سوی دیگر اثرات خود را بروز ندگی توده ها بر جای گذاشت . تورم شدید، گرانی ، بیکاری، بالارفتن اجاره مسکن ، کمبود مسکن و بطور کلی بالارفتن سراسام آور هزینه زندگی ، اجحافات گوناگون و ... و ستم دیکتاتوری هر روز تعداد بیشتری از توده ها را به مبارزه می کشاند . وضع زندگی و معیشت توده ها هر روز اسفبار تر می شد و برق و تنگدستی آنان و رنج های بی شمارشان می افزود . همه جانارضایتی ، اعتراض و مبارزه توده ها در حال گسترش بود و شکاف های درون بورژوازی که هر روز عمیقتر می شد امکانات بیشتری برای زبانه کشیدن اعتراض توده ای بوجود می آورد . پس از رفع ارضی و شتاب گرفتن رشد سرمایه داری وابسته و مسلط شدن روابط بورژوازی در جامعه ، تعداد کارگران به کمیت قابل توجهی رسیده بود و مت加وز از سه میلیون و نیم کارگر در رشته های مختلف صنعت خدمات و کشاورزی به کار مشغول بودند و اگر کارگران بیکار را نیز به این رقم بیفزاییم نزدیک چهار و نیم میلیون میگردید که نیروی اصلی انقلاب دمکراتیک توده ای ایران را تشکیل میداد .

کارگران به وحشیانه ترین شکلی توسط سرمایه های وابسته استثمار می شدند و از ابتدائی ترین حقوق اجتماعی و سیاسی محروم بودند . کارگران علی رغم آنکه بار عمدت تولید را برداش داشتند، سهم ناچیزی از تولیدات اجتماعی نصیب شان نمی شد و رژیم کوچکترین حرکت اعتراضی

آنان را به شدیدترین وجهی سرکوب میکرد و به خون میکشید . هرچند طبقه کارگر ایران هنوز «جوان» و کم تجربه بود ، به این معنی که بسیاری از کارگران بتازگی در پرسه تجزیه طبقاتی دهقانان و خردبورو زوازی شهری بدرورن طبقه کارگر رانده شده بودند و سابقه و سنت های طولانی مبارزات کارگری و آکاهی طبقاتی نداشتند و از هرگونه امکان تشکل آزادانه وعلتی نظیر سندیکا و غیره معروف بودند ، لیکن فشار زندگی و وضعیت خراب اقتصادی آنان را به جنبش میکشاند و به مبارزه و امیداشت .

رکود اقتصادی و تورم شدید ، اثرات فوری و مستقیم بر زندگی کارگران داشت . از یکطرف رکود اقتصادی ، افزایش بیکاری را در پی داشت و از طرف دیگر تورم موجب بالا رفتن قیمتها و پائین آمدن قدرت خرید کارگران میشد . در شرایطی که نرخ تورم نزدیک به ۳۵٪ بود فرمول وزارت کاربرای افزایش سالیانه مزد کارگران عبارت بود از : (۱۰ ریال + مزد × ۱۱۳) : یعنی نرخ تورم به مراتب بیشتر از نرخ افزایش دستمزد کارگران بود . در نتیجه هر سال قدرت خرید کارگران کاهش می یافتد و زندگی شان سخت تر و محنت بارتر میشد . کارگران مجبور بودند علاوه بر ستم اقتصادی همه گونه ستم سیاسی ، فرهنگی و غیره را نیز تحمل کنند . با تشدید بعران اقتصادی و سیاسی ، این شرایط سخت تر شد و هر روز کارگران بیشتری به مبارزه روی میاوردند و جنبش های خود بخودی طبقه کارگر اوچ می گرفته ولی بعلت فقدان سازمانهای با تجربه و قوی پرولتاری و کمبود کارگران دارای آکاهی طبقاتی ، متناسب باروی آوردن کارگران بدرورن جنبش برنامش سیاسی طبقه کارگر در جنبش افزوده نشد و مبارزات کارگران عمده تا تحت تاثیر رهبری خردبورو زوازی جریان یافت و طبقه کارگر نتوانست رسالت تاریخی خویش را در تحولات سیاسی - اجتماعی از قوه به فعل در آورد و مهر و نشان خود را بر مبارزات توده ها بکوبدور هبری در دست نیزه های غیرپرولتاری قرار گرفت .

شرکت کارگران در جنبش نه بشکل متشكل و باصف مستقل ، بلکه عمده تا بصورت توده های بسدون تشکل بود که در موج حرکت خرده بسوزروانی غرق می تند . با وجود این ، توده کارگران فعالانه در جنبش شرکت کردن و با پیوستن به صفوفتظاهرات خیابانی و با اعتراضات قهرمانانه شان پشت رژیم را بزرگ درآوردند . پرولتاریای صنعتی فعال ترین و متشكل ترین لایه های پرولتاریا بود و با اعتراضات خود پر بات

خردکنندگان بز رژیم زد. ۱. بارزترین نمونه این اعتراضات، اعتراضات کارگران شرکت نفت بود که رژیم را با بحران شدیدی رو برو ساخت. اقتصاد کشاورزی ایران پس از رفرم ارضی با بحران مزمن و دائم درگیر بود و بعلت پائین بودن سود سرمایه‌گذاری در رشته کشاورزی، سرمایه‌های واپسخواست در پیش کشاورزی بطور وسیع بکار نیافتاد و تولید بزرگ سرمایه‌داری در روستا رشد چندانی نیافت. ۲. بسیاری از دهستان‌کاری وسیله و امکانات لازم جهت ادامه کشت نداشتند، خانه‌خراب شده و بارها گردند و یافروختن زمین‌هایشان راهی شهرها شده به دنبال یافتن کاری بهارتش نخیره کار می‌پیوستند و بسیاری از این کوچکنندگان روستا در خارج از محدوده و حاشیه شهرها باساختن آلونک محقی به زندگی پردرد و مشقت تهدیدستان شهری می‌پیوستند و در مقابل مسکوب و اجحافات مأمورین دولتی دلیرانه مقاومت می‌کردند.

با اجرای رفرم ارضی در ساخت روستاهای ایران تغییراتی پدید آمد، رابطه ارباب و رعیتی بجز در مناطقی محدود از میان رفت، دهستانان به اقسام مختلف تعزیزی شدند و با تقسیم و فروش زمین‌ها بر تعداد خرده‌مالکان افزوده شد. از همان آغاز، زمین‌تنهای به آن عده از دهستانانی تعلق گرفت که صاحب نسق بودند و بقیه از داشتن زمین محروم شدند. آن بخش از دهستانان صاحب نسق هم که زمین به آنها تعلق گرفت زیر بار فشارهای مالی و استثمار بورژوازی واپسخواسته قرار گرفتند و بتدريج تعدادی از دهستانان صاحب‌زمین، قلعه‌زمین خود را از دستدادند. فشارهای مالی ناشی از اقسام زمین، وام‌های شرکتهای تعاونی، بانکها، ایجاد شرکتهای سهامی زراعی، واحدهای کشت و صنعت مکانیزه، ورود محصولات کشاورزی مشابه از کشورهای امپریالیستی و عدم حمایت از محصولات کشاورزی داخلی، روز بروز بر و خامت زندگی اقتصادی روستائیان افزود. این وضع به نارضایتی دهستانان که در آغاز از بدبست‌آوردن زمین راضی بودند، افزود. دولت که با حمایت بیدریغ از سرمایه‌های امپریالیستی و واپسخواسته،

۱- اعتراضات کارگران نفت، برق، راه‌آهن، ماشین سازی.

۲- بعلت خرابی وضع کشاورزی بخش قابل توجهی از محصولات کشاورزی از قبیل گندم، برنج ... از خارج وارد می‌شد. رشد تولیدات کشاورزی از سال ۴۲ تا ۴۵ حدود ۱۵٪ بود که بخوبی نشان دهنده وضع اسفبار کشاورزی است.

دهقانان را بهورشکستگی کشانده بود، هرگونه اعتراض دهقانان را با نیروی سرکوبگر، زاندار مری و ارتشن درهم می‌کوبید (پیازکاران ایلخچی، دهقانان آمل و...) و این امر نارضایتی فرایندۀ ای را در میان دهقانان پدید آورد.

دهقانان علیرغم اینکه زیربار قرض و سختی معیشت‌کمنشان خم شده بود، بعلت سطح پائین آگاهی، زندگی بسته‌ی روستائی و ... و بالاخره فقدان جریان سیاسی و جنبش دهقانی در روستا، بطور وسیعی به مبارزه کشیده‌شدند و درآغاز با نوعی ناباوری و عدم اعتماد به مبارزات تقدّه‌های شهری و رهبری خردۀ بورژوازی آن می‌نگریستند. نبود رهبری انقلابی و عدم توجه به خواسته‌ای دهقانان و فقدان یک برنامه درجهٔ منافع‌زحمتکشان از جانب رهبری جنبش و تبلیغات رژیم که رهبری مذهبی را مدافعان فئو‌دالیسم و نظام ارباب و رعیتی و مخالف‌اگذاری زمین به دهقانان معرفی کرده بود، در این امر بی‌تأثیر نبود. ولی علیرغم این، دهقانان از طریق پیوندهایی که بازحمتکشان شهری داشتند تحت تأثیر مبارزات شهری قرار می‌گرفتند و به جنبش کشیده می‌شدند ولی تعرک طبقاتی شان قابل مقایسه با سایر نیروهای بودی در تراز سایر اقشار و طبقات به مبارزه کشیده شدند.

در ترکیب و ساخت خردۀ بورژوازی نیز در مالیات اخیر تغییرات محسوسی صورت گرفت. از یکسو گسترش روابط سرمایه‌داری وابسته و هجوم سرمایه‌های امپریالیستی باعث تضعیف خردۀ بورژوازی سنتی گردید و از سوی دیگر به تناسب نیازهای سیستم جدید قشر وسیعی از خردۀ بورژوازی جدید که اکثرًا در بخش خدمات اشتغال داشتند پدید آمد. یکی از ویژگی‌های جوامع وابسته نظیر جامعه ما، کمیت وسیع خردۀ بورژوازی است و این نیروی اجتماعی تأثیرات خود را بر فعل و انفعالات سیاسی بر جای می‌گذارد. موقعیت اقشار مختلف خردۀ بورژوازی و عکس العمل آنها در مقابل نظام حاکم و انقلاب هیچگاه یکسان نبوده و بسته به وضعیت اقتصادی و سیاسی در برابر رژیم موضع گیری می‌کردد.

خردۀ بورژوازی سنتی شهری که عمدتاً شامل پیشه‌وران، کسبه و صنعتگران می‌شود، مدام زیر فشار سرمایه‌های مالی و صنعتی و تجاری بورژوازی وابسته و سیاستهای اقتصادی رژیم قرار داشت و بهورشکستگی و نابودی سوق داده می‌شد. پس از رفرم، سرمایه‌های بزرگ پس از اشغال

مواقع کلیدی اقتصادی، بسوی رشته‌های مرازیر شدند که سابق‌بازین حیطه فعالیت خرده بورژوازی سنتی بود. محدودیت‌های گوناگونی که برانی خرده بورژوازی سنتی پدید آمده بود، فشارهای مالیاتی و مالی، ورود سرمایام آور کالاهای مشابهی که توسط خرده تولیدکنندگان شهری تولید نمیشد، و حمایت بیدریغ دولت از چنین وارداتی و گسترش تولید این کالاهای در واحدهای تولیدی بزرگ سرمایه‌داران وابسته (کفش ماشینی در مقابل کفش دست‌دوز، قالی ماشینی در برابر قالی دست‌باف، وسائل خانگی پلاستیکی و استیل در مقابل مسی و روئی...)، همگی «وجب و روشکستگی و خانه‌خراibi» این تولیدکنندگان میشد و در این رابطه بسیاری از مشاغل به فراموشی میپردازند و برای همیشه آن نوع کالاهای از فرهنگ بازاری ما حذف شدند. در مورد شبکه توزیع سنتی (کاسپیکاران و منازه‌داران و غیره) نیز پاییجاد و گسترش فروشگاههای زنجیره‌ای و بزرگ آنهم با صرعتی سرمایام آور در سطح شهرهای بزرگ و سپس حتی در شهرهای کوچک، بخشی از توزیع کنندگان خرد روبه نابودی رفتند.

رشد سرمایه‌های وابسته، خرده بورژوازی سنتی را باورشکستگی و خانه‌خراibi روبرو ماخته و موقعیت آنرا پنهان روزافزونی تضمیف میکند. رژیم نه تنها با حمایت از سرمایه‌های وابسته هر روز تعداد بیشتری از افراد این گشتو را به ورشکستگی میکشاند و دامنه عملشان را محدود میکرد، بلکه با سرکوب قهری و خشن، با دایرکردن اتاق اصناف و تحت پوشش مبارزه با گرانفروشی، هلاوه بر فشارهای اقتصادی با زور و فشار غیر اقتصادی نیز این قشر را محدودتر میکرد.

خرده بورژوازی سنتی که همراه با رشد سیستم و حاکمیت کامل بورژوازی وابسته تحت فشار قرار گرفته و روبه ورشکستگی میرفت، طبیعی بود که مبارزه منگ و زندگی با سرمایه‌های وابسته و رژیم حامی این مناسبات پیروز شود. بخصوص که سنت سالها مبارزه با رژیم را نیز بهمراه داشت و از حداقل تشکل در مقایسه با سایر اقشار و طبقات، و امکانات نسبی برای اعتراض، برخوردار بود. برهمین زمینه بالفعل تر بودن خرده بورژوازی سنتی و نفوذ مذهب و اعتقادات دینی در میان توده‌ها بود که نیزهای مذهبی وابسته به این قشر توانستند در راست جنبش قرار گرفته رهبری آنرا کسب نمایند.

بخش دیگر خرده بورژوازی یعنی خرده بورژوازی جدید، با مسلط

شدن روابط سرمایه‌داری وابسته پسرهت‌گسترش یافت. این بخش بطور کلی در کشورهای نو مستعمره‌ها رشدی نظری برخوردار است. پخاطر گسترش بعض خدمات در زمینه‌های بازرگانی، بانکی و اعتماری، تامین نیروی کار ماهر و آموزش دیده، تقویت سیستم اداری و نظامی، هم برای تقویت سیستم سکوب و هم به منظور ایجاد اشتغال کاذب، الزاماً بعض خدمات در یک کشور نو مستعمره بطور فوق العاده بتناسب نسبت به کل اقتصاد رشد می‌باید، و خرد بورژوازی جدید بساخت از لحاظ کمی توسعه پیدا می‌کند. بطوریکه در ایران نیروی شاغل در بعض خدمات حدود ۳۰٪ کل نیروی شاغل را شامل می‌شود و تنها استادان و معلمان، کارمندان، پناشکان و کارکنان امور خدماتی به حدود ۲ میلیون نفر می‌رسند. لایه‌های بالائی از این بخش خرد بورژوازی از رفاه نسبی برخورداراند و لایه‌های میانی و پائینی آن با محرومیت‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رو برویدند. این بخش نیز تحت ستم بورژوازی وابسته قرارداشت و با عمیق تر شدن بحران و رکود اقتصادی، تورم و گرانی و بیکاری و افزایش هزینه زندگی وغیره بتدریج به بازاره کشیده می‌شد.

بعران سراسر جامعه و کل منابع اجتماعی را در برگرفته بود و رژیم قادر به پاسخگویی به ابتدائی ترین نیازهای مردم نیز نبود، شکاف بین جناحهای مختلف بورژوازی عمیق‌تر می‌شد و توده‌ها نیز دیگر طلاق‌شان تمام می‌شد. مقاومت دلیرانه ساکنین خارج از محدوده و مقابله جمعی آنان با مامورین شهرداری و پلیس، اولين نشانه‌های بارز آغاز جنبش عمیق و نوین توده‌ها بود.

هنوز مدت‌زمان زیادی از مبارزات خارج از محدوده نگذشته بود که جنبش وسیع مردم در شهر قم در ۱۹ دیماه ۵۶ بیک بازه شهر قم را به آتش کشید و متعاقب آن در روز چهلم قم در ۲۹ بهمن جنبش قهرآمیز مردم شهر تبریز لرزه براندام رژیم انداخت. مردم بانکها را به آتش می‌کشیدند و به شعب حزب رستاخیز و دیگر مراکز جور و ستم رژیم حمله می‌کردند... جنبش اعتراضی مردم ابعاد وسیع<sup>۷</sup> و تهدید کشنه‌ای بخود می‌گرفت. جنبش هائی که به تناوب در شهرهای مختلف تکرار می‌شد هنوز عمدتاً جنبه خودانگیخته داشت و فاقد رهبری بود. بازاریان، کسبه و پیشه‌وران، تمیضستان شهری، دانش‌آموزان و دانشجویان و روشنفکران در آغاز عمدۀ نیروی این جنبش را تشکیل می‌دادند. علفداران خمینی که پیوند‌های

نژدیکی با خرده بورژوازی سنتی داشتند و از منافع بازاریها و کسبه دفاع میکردند، با اتکاء به نیروهای مادی این قشر و فعال بودن آن و نیز نفوذ و رسوخ اعتقادات مذهبی در میان توده‌های ناآگاه بتدریج در موضع رهبری جتبش قرار گرفتند و سایر جناح‌های مذهبی و سیاسی را به قبول رهبری و اتوریته خویش واداشتند و پس استفاده از تاکتیک‌های مذهبی (استفاده از منبر، مسجد، تکایا، عزاداری‌ها و بهره‌گیری از احساسات مذهبی مردم...) مبارزات مردم را تحت کنترل و رهبری خویش درآوردند. استفاده از تاکتیک‌های مذهبی و محافظه‌کاری رهبری مانع رادیکالیزم شدن جنبش شد. شعار‌های این رهبری همواره از شعارها و خواسته‌های توده‌ها عقب‌تر بود.

جنبشهای توده‌ای هر روز اوج نوینی می‌یافت و گرایش به قهر در میان تودها هر روز فزونی می‌گرفت ارتش رودرروی مردم قرار گرفته بود و رژیم دیگر قادر نبود این موج پیخوش را کنترل کند. در پنجم مرداد ماه ۵۷ در اصفهان حرکت مردم به خون کشیده شد و متعاقب آن در اصفهان حکومت نظامی اعلام شد. مجلس، دولت آموزگار را استیضاح کرد و رژیم برای بدست آوردن بهانه‌ای جهت سرکوب خلق، مینما رکس آبادان را در ۲۸ مرداد توسط جلادانش به آتش کشید. اما این جنایت فجیع، رژیم را بیشتر مقتضع و رسوا کرد.

دولت آموزگار سقوط کرد و شریف‌امامی با برنامه «آشتی ملی» پرس کارآمد. شریف‌امامی می‌غواست بایک سری رفته‌های اداری و اقتصادی و وعده‌دادن برخی آزادیها و دادن امتیازاتی به روحانیت و «لیبرالیها»، روحانیت و استه به خرده بورژوازی سنتی را ایزوله کند و بحران سیاسی را تخفیف دهد. شریف‌امامی خطاب به مردم گفت «مردم بپاخیزید! در فروع قرآن، تعالیم اسلام و قانون اساسی به نجات مملکت همت گماریم.» پرسکارآمدن شریف‌امامی بیشتر مانور سیاسی برای انحراف جنبش و مدد کردن مبارزات توده‌ها بودتا اقدامات جدی جهت مقابله با بحران اقتصادی، شاه و درباریاز همچنان اهرمهای قدر تسلیمی را در اختیار خود داشتند.

اقدامات شریف‌امامی چنین بود:

— بستن کازینوها و فمارخانه‌ها.

— پنکرداشتن تاریخ به صورت اول (تبديل تاریخ شاهنشاهی به تاریخ شمسی).

- انحلال اتاق اصناف .

- وام به دهقانان و کشاورزان .

- مستعفی کردن بعضی ژنرال های «بی‌دین»

- انحلال حزب رستاخیز .

- قول محاکمه شکنجه‌گران و قول آزادی زندانیان سیاسی .

جنبش که کاملاً رنگ مذهبی بخود گرفته بود ، حتی شریف‌امامی را هم وادار کرد که دم از اسلام و قرآن بزند. ماهیت برنامه های شریف‌امامی کاملاً روشن بود . گرفتن موضع مذهبی برای فریب‌تدوهای وادعای مجازات بدکاران و «تعدیل» دیکتاتوری و رفرم‌های در جهت منافع خرد بورژوازی شهری و دهقانان (انحلال اتاق اصناف و وام به کشاورزان) .

ولی دیگر این نمایشات کهنه قادر نبود توده‌ها را بفریبد و جلوی مبارزاتشان را بگیرد . هر روز توده‌های وسیع‌تری بمیدان مبارزه می‌امدند ، تظاهرات قهرآمیز سراسر ایران را فرا گرفته بود . کارکران و سیما به مبارزه کشیده شده بودند ، اعتصابات کارگری گسترش بیسابقه‌ای یافته بود و کارگران بعنوان روزافزونی در تظاهرات خیابانی شرکت می‌کردند. رهبری جنبش کاملاً در اختیار روحانیت وابسته به خرد بورژوازی سنتی مرفه‌قرار گرفته بود . جناحهای مختلف روحانیت علیرغم تضادهای سیاسی (که ناشی از موضع طبقاتی گوناگونشان بود) که در موضع‌گیری‌های مراجعت عالی‌رتبه روحانیت کاملاً منعکس بود ، ۱. تقریباً بطور یکپارچه عمل می‌کردند و در برابر رژیم دیکتاتوری صفت واحدی را تشکیل میدادند . این موضع - گیری‌ها طیف گسترده‌ای را از موضع‌گیری درجه‌های منافع لایه‌های مختلف خرد بورژوازی (طالقانی ، خمینی و ...) تابورژوازی متسلط و بزرگ (روحانی ، قمی ، شیرازی ، شریعتمداری و ...) را دربر می‌گرفت . این امر خود بیانگر فقدان صفت‌بندی طبقاتی مشخص در جنبش بود . جناحهای مراجعت و مترقبی «همسو» باهم (البته از موضع طبقاتی مختلف) برعلیه دیکتاتوری مبارزه می‌کردند و صفت نیروهای مراجعت و مترقبی متمایز نگشته بود . علاوه بر این «همسوئی» نیروهای طبقاتی گوناگون ، منافع و مصالح

۱- مراجعت شود به اعلامیه‌های روحانی ، شیرازی ، قمی ، شریعتمداری ، خمینی ، طالقانی و ... که بمناسبت های گوناگون صادر شده است . در این اعلامیه‌ها اختلاف موضع این مراجع کاملاً روشن و آشکار است .

فشری روحانیت و همبستگی های صنفی این قش زمینه های همکاری <sup>۵</sup> حرکت یکپارچه آنان را فراهم کرد بود .  
البته هنوز شعار «مرگ بر شاه» یک شعار کمونیستی و انحصاری بود و رقابت بین جبهه ملی و نهضت آزادی با جناحهای مذهبی بشکل ضعیفی ادامه داشت .

جبهه ملی پرای روز یکشنبه ۱۲ شهریور اعلام تظاهرات کرد بود و روحانیت در مقابل این عمل جبهه ملی روز دوشنبه ۱۳ شهریور را برای تظاهرات انتخاب کرد . بدین ترتیب جبهه ملی ناگزیر از قبول اتوریته روحانیت شد و کوتاه آمد نماز جماعت عینده فطر به امامت دکتر مفتح در تپه های قیطریه برگزار شد و سپس راه پیمانی بطرف شهر صورت گرفت . در این راه پیمانی شعار «مرگ بر شاه» از آنجا که شعار کمونیستی قلمداد شده بود منع میشد . پس از درگیری در میدان شهدا نیروهای از مردم روز پنجشنبه ۱۶ شهریور را دعوت به راه پیمانی کردند و چپ توانست نقشی در آن داشته باشد . آیت الله نوری شدیداً با راه پیمانی روز پنجم شنبه مخالفت کرد . در این راه پیمانی ، قبل از اینکه توسط روحانیون کنترل شود ، شعارهای بسیاری داده شد .

رهبری تلاش می کرد مبارزات توده ها را به اشکال مسالمت آمیز و کنترل شده محدود کند . شعار «ارتش برادر ماست» و سیما توسط رهبری تبلیغ میشد ، و مردم را وادار می کرد که به تفنگ های ارتشیان گل بزنند . در این شرایط رهبری و سایر نیروهای سازشکار با شعار «ارتش ضد خلقی نا بود باید گردد» که از طرف نیروهای مارکسیست و انقلابی تبلیغ میشد مخالفت می کردند .

در روز پانزدهم شهریور حمله ای از جانب سازمان به مرکز گارد شهرو بانی صورت گرفت که پرتابلیغی و سیما به همراه داشت و در اعلامیه توضیحی سازمان به نیروهای سازشکار حمله شده بود :

«حمایت خلق از چریکهای انقلابی و اهداف مبارزه مسلحانه راه را بر هر گونه سازشکاری و تسليم طلبی می بندد و به سازشکاران فرصت معامله و ساخت و پاخت بارژیم را نخواهد داد .»

روز ۱۷ شهریور (جمعه خوین) تظاهرات مردم در میدان شهدا به کلوله بسته شد . رژیم دست به کشتار وحشیانه ای زد و نزدیک ۴۰۰ نفر شهید و بسیاری زخمی شدند . توده ها در تجربه عملی خویش بدرستی

در یافتند که جواب «گل» از جانب ارتش خدختقی همواره «کلوله» است.  
وارتش خدختقی هیچگاه برادر آنها نیست و «رهبران» شان به آنها دروغ  
میگویند.

از همان روز در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد.  
در چنین وضعی بطور قطع روشن بود که رژیم قادر نیست بدشیوه گذشته  
حکومت کند و توده‌ها نیز حاضر نیستند به شکل سابق زندگی کنند.  
موقعیت انقلابی در شرف تکوین و بلوغ نهایی بود.

امواج سهمگین مبارزات توده‌ای آنچنان کوبنده بود که حکومت نظامی  
نیز نمی‌توانست دامنه آنرا محدود کند. اعتصابات کارگران و کارکنان  
صنعت نفت، پالایشگاه آبادان را در معرض تعطیل قرارداد و کمبود نفت  
مسئله روز شد وصف‌های طویل در جلوی دکه‌های نفت‌فروشی ایجاد شد.  
مردم صمیمانه با همدیگر همکاری می‌کردند، کمیته‌های محلی شکل می‌  
گرفت، در همه‌خانه‌ها بروی زخمیان و کسانی که از جلوی رگبار‌گلوه‌های  
آمریکائی ارتش مزدور فرار می‌کردند بازیود، سورانقلابی توده‌ها را  
فراگرفته بود و در هر گوشه‌ئی نمونه‌های فراوانی از فداکاری و از خود  
گذشتگی توده‌ها به چشم می‌خورد، توده‌ها براستی قهرمانی‌ها می‌آفریدند.  
شعار «من گ برشاه» مورد توافق اکثریت نیروهای اپوزیسیون قرار  
گرفته بود. ولی این یکسانی ظاهری شعار بهیچوجه به معنی موضع سیاسی  
- طبقاتی یکسان نیروهای مختلف نبود. ولی براساس چنین شعاری «وحدت  
کلمه» تبلیغ می‌شد و از صفت‌بندي مشخص طبقاتی در جنبش جلوگیری بعمل  
می‌آمد.

در میهن و آیان با یازشدن مدارس موج نوینی از جنبش کلیه شهرهارا  
در برگرفت. در سوم آبان تعداد زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند.  
دانشگاه به میدان مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک وسیعی تبدیل شده بود  
نیروهای انقلابی شعار «تنها رهراهی جنگ مسلحانه» را وسیعاً تبلیغ  
می‌کردند، شعار «نه سازش نه تسلیم، جنگ مسلحانه» از جانب توده‌ها  
با استقبال روبرو می‌شد. شعار تشکیل ارتش انقلابی خلق از طرف نیرو-  
های آنقلابی طرح شد. سازمان پس از یک عمل نظامی طی اعلامیه‌ای جنگ  
مسلحانه و تشکیل ارتش انقلابی خلق را تنها راه‌سنجکنی رژیم اعلام  
کرد و نوشت:

«سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بعنوان پیشاہنگ مبارزه مسلحانه، تنها راه سرنگونی رژیم شاه خائن را جنگ مسلحانه میداند ... مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق ایران و دیگر پیشاہنگان مسلح خلق، راه رهائی را به توده‌هانشان میدهد و راهگشای مبارزات آنهاست . پیروزی خلق تنها درگرو پشتیبانی و پیوستن همه آنها به چریک‌های انقلابی و تشکیل ارتش انقلابی خلق است.»<sup>۱</sup>

بتدریج شیوه انقلابی کسب قدرت سیاسی در بین توده‌ها تبلیغ می‌شد و مورد پذیرش آنان قرار منی گرفت ، ولی علی‌غم آمادگی انقلابی توده‌ها، رهبری در خیال تصاحب مسالمت‌آمیز قدرت ، به رهبران ارتش پیام میفرستاد .

در تاریخ ۸ آبان دکتر سنجابی برای ملاقات با امام به پاریس رفت و نتیجه ملاقات این شدکه جبهه ملی که تا این موقع از شعار «شاه باید سلطنت کندنه حکومت» طرفداری میکرد ، به رفتن شاه رضایت داد . اوج گیری جنبش و قدرت گرفتن جناح خمینی (که موضع گیری قاطعی در برابر شاه داشتند علی‌غم تزلیشان در برابر امپریالیزم) آنها را مجبور به موضع گیری صریح در برابر شاه و قبول رفتن وی کرد .

رشد جنبش توده‌ای و اعتلاء انقلابی در جامعه ، رهبران را وادار میکرد که شعار های «حداد» تری را مطرح کنند و گرنه خط‌آن بود که عنان رهبری توده‌ها از دستشان خارج شود .

برنامه دولت شریف امامی که «برگزاری انتخابات با شرکت احزاب قانونی و شرکت همه طبقات ، تضمین آزادیهای فردی و اجتماعی ، تغییر قانون مالیاتها به نفع طبقه کم درآمد و سیاست عدم مداخله در قوه قضائیه و تأمین استقلال قضات بود» شکست خورده بود . روز ۱۳ آبان کشتار خوتین دانشگاه با عکس العمل شدید مردم روپو شد و مزدوران رژیم نیز تلاش کردند حداقل سو عاستفاده را از این واقعه که برخی آتش سوزی‌ها را عمداً ایجاد کرده بودند ، بکنند . پس از این کشتار ، شاه با قیافه شکست خورده بر صحنه تلویزیون ظاهر شد و گفت :

«من صدای انقلاب شما را شنیدم» . بقول لئین «انقلاب را همه باور کرده بودند» . پس از این سخنان شاه و برسرکار آمدن دولت نظامی از هاری

دیگر مسلم شده بودکه شاه رفتی است . از هاری فقط وعده تامین امنیت و فراهم آوردن شرایط برای انتخابات را داد و نیز تعدادی از کسانی را که در گذشته من تکب فساد و دزدی شده بودند برای فریب مردم دستگیر کرد . ولی او قادر نبود جلوی مبارزات توده ها را سد کند . بحران عمیق قدر می شود و اعتمادهای همچنان را فرامیگیرد و رژیم بهالت فلنج شده در میاند و کشتار همچنان ادامه می یابد .

از هاری پس از کشتار اول محروم ، در مجلس ادعا میکند که همه شایمات دروغ است و همه این شعارها که شبها بزرگی پامخانه هاداده میشوند نوار پوده و خونهایی که بر درودیوار کوچه ها و خیابان هاست جوهر قرمز است و مردم در جواب وی در یک راه پیمانی وسیع فریاد میزندند «از هاری گوساله ، پیر سگ شصتساله ، بازم بگو نوار که پانداره » . جنبش ابعاد گسترده ای بخود میگیرد و خواستها سیاسی شده است ، انحلال ساواک ، آزادی زندانیان سیاسی ، بازگشت تبعیدی ها ، آزادی بیان ، اجتماعات و ... خواست مشترک همه توده های میلیونی است .

اوج گرفتن مبارزات و قهرآمیز تر شدن آن بورژوازی و امپریالیسم را بوحشت میاندازد . زاهدی تلاش های دیپلماتیکش را شروع میکند . مسافت از واشنگتن به تهران . از تهران به پاریس و از پاریس به واشنگتن ، و می کوشند رامحلی بیابند . ترنر رئیس سازمان سیا میگوید : « خوشحال که دولت ایران به کوشش هایش برای گسترش آزادیها ادامه میدهد » . آمینی هم اعلامیه ای صادر میکند و خواستار مذاکره با امام میشود و تقاضای دیدار هم میگند ولی چون به تعویق میافتد ، فرست را غنیمت شمرده به قم میرود و مذاکرات اولیه اش را با شریعتمداری و دیگر مراجع مذهبی انجام میدهد .

روز تاسوعا راه پیمانی مردم توسط روحانیون و « لیبرالها » شدیدا کنترل میشود . در تمام راه پیمانی حتی یک بار نیز شعار « مرگ بر شاه » داده نشد و شعارها هم « الله اکبر و ... بود ، اما روز عاشورا در نتیجه تلاش نیروهای انقلابی و آمادگی توده ها ، مردم با فریاد های مرگ بر شاه و ... تهران را بلر زه درآوردند . عصر همین روز ارتش و چماق بدستان در اصفهان و نجف آباد و حشیانه بمردم حمله کردند و کشتار و حشیانه ای کردند . خمینی موضع اش مستحکم شده بود . وی در آبانماه گفته بود : هر کس با شاه ملاقات و مذاکره کند ، من اورانمی پذیرم و اواز مانیست . بدین ترتیب او جلوه را که راکه حاوی حفظ

شاه باشد بیست .

امپریالیست‌ها تصمیم می‌گیرند به نحوی شده باره بری به توافق  
برند . زاهدی ، امینی و سایر کارگزاران امپریالیزم از یکطرف ، بازارگان  
سنجبابی ، فرهنگ و دیگر اعضا جبهه ملی و نهضت آزادی از طرف دیگر  
بدین منظور تلاش می‌کنند . خبرگزاری فرانسه می‌نویسد : «بنظر می‌رسد  
که سر نوشته آینده نزدیک ایران در این روزها در پاریس مورد تصمیم‌گیری  
است .» رهبران جبهه ملی می‌کوشند تا آیت الله را به همکاری برای جلوگیری  
از متلاشی شدن کامل سیستم مقاعده کنند ، حتی لومند نیز می‌نویسد :  
«رهبران جبهه ملی و دیگر جنبش‌های مخالف در حال حاضر سعی دارند  
آیت الله خمینی را در پاریس مقاعده سازند که برای جلوگیری از سقوط  
واضیح‌الحال کشور با آنها همکاری کند . این عده طرفدار تحولی هستند که  
باتحقق آن طبعاً تمرکز اختیارات کاهش می‌یابد . با این ترتیب رهبران  
مخالف ، باعلم باینکه هیچ راه حلی بدون موافقت آیت الله موفق نخواهد شد ،  
در جستجوی پی‌ریزی استراتژی مشترکی با ایشان به پاریس روی آورده‌اند .»  
بورژوازی و امپریالیزم زمانیکه دریافتند سرکوب خشن دیگر قادر نیست  
جلوی جنبش را بگیرد ، بفکر استفاده از نفوذ خمینی در میان توده‌ها برای  
لگام‌زنن بنجنبش توده‌ای عظیمی افتادند که سیستم را با خطر نابودی  
روبن و ساخته بود . اما خمینی با وجود شاه حاضر به هیچ‌گونه مذاکره‌ای  
نیود ، وی طرد همه مذاکره کنندگان با دولت شاه را اعلام می‌کند .

draienga دیگر برای امپریالیست‌ها مسجل می‌شود که سازش با وجود  
شاه غیرممکن است و این روبرای نوعی سازش بدون شاه تلاش می‌کنند .  
باید هرچه زودتر راه حلی پیدا می‌شود که از گسترش جنبش توده‌ای بدجنگ  
مسلحانه و قدرت‌گیری سریع سازمانهای انقلابی جلوگیری شود .  
در همین روزها سازمان با انتشار اعلامیه «هر سازش با رژیم خیانت به  
آرمان مردم است» به ارتش و کسانیکه می‌خواهند ارتش ضد خلقی را تطمییز  
کنند و از راه‌های قانونی رژیم را تفییز دهند حمله می‌کند و می‌نویسد :  
«بویژه پس از روی کار آمدن دولت نظامی برای مردم بیش از هر زمان  
دیگر روش گشته که این رژیم سرتاپا مسلح را که حافظ و نگهبان منافع  
امپریالیست‌هاست ، توسل به روشها و تاکتیک‌های قانونی ، معافظه کارانه ،  
سازش کارانه ، مسالمت‌جویانه و اصلاح طلبانه متلاشی نخواهد کرد .» ۱

مردم در تجربه روزمره خویش بتدریج دریافته‌اند که قهرضدانقلابی را باید باقهر انقلابی پاسخداد و فریاد میزند «وای بروزی که مسلح شویم» و غریوهای مرگ برشاه همه‌جارا فراگرفته است.

داخله ارتش و سرکوب بپرخمانه ووحشیانه توده‌ها، در عمل نه تنها سکوت و عقب‌نشینی و فروکش‌کردن مبارزات توده‌ها را درپی‌نداشت، بلکه موجب شکاف بیشتر در درون ارتش گردید. فرار از خدمت‌امری کاملاً عادی روزمره شد، نافرمانی وتمرد از دستور مافوق بنحو بیسابقه‌ای فزونی یافت و حتی پرخی فرماندهان که فرمان آتش‌داده بودند بوسیله زیردستانشان مورد هدف قرار گرفتند و کم نبودند فرماندهانی که جانشان را برسر فرمانهای ضدخلطی وضد مردمی خویش گذاشتند.

دیگر برای همگان آشکار شده بود که دوران حکومت شاه بس‌آمدۀ است. امپریالیستها تصمیم می‌گیرند برای رسیدن به استراتئی واحد و یافتن راه حل، کنفرانس گوادولپ را تشکیل دهند.

مذاکرات سران سه‌روز بطول انجامید و نتیجه تفاهم کامل بود، شاه باید بزود. ضرورت‌های مادی حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته که رژیم دیکتاتوری شاه را به آنچنان قدرتی تبدیل کرده بود، در شرایطی که بعran پایه‌های آنرا متزلزل ساخته بود، حکم به تعویض این شکل حکومتی با دیگر اشکال حاکمیت بورژوازی برای حفظ سلطه بورژوازی وابسته میداد.

انحصارات جهانی برسر سهم‌های خود به توافق رسیده بودند. چنین تغییراتی از یک طرف تلاشی بود برای تخفیف تضادهای درونی اردوی بورژوازی و شرکت‌دادن بیشتر جناحهای ناراضی بورژوازی در امور سیاسی و ایجاد زمینه سازش بارهبری جنبش و از طرف دیگر انحراف جنبش و فریب توده‌ها و خاموش‌کردن آتش مبارزات توده‌ای. بدنبال این تصمیم-گیری‌هایک مقام رسمی امریکائی اعلام کرد: «خروج شاه تنها آمید بددست آوردن نظم و آرامش است.» و سه‌روز بعد وزیر امور خارجه سایروس ونس (در بیستم دیماه) گفت: «امریکا خواستار خروج شاه از ایران است». در همین‌زمان خمینی طی مصاحبه‌هایی از پاریس اعلام میکند که مناسبات اقتصادی در حد معقول با غرب ادامه می‌یابد و کمونیست‌ها بشرطی که توطئه نکنند آزادند، و از همه مهمتر اینکه بغير آن بعضی سران ارتش بقیه ارتش برادر ماست و نباید به آنها تعرض شود.

هنری بر شت در یک مصاحبه تلویزیونی میگوید: «عمیقاً نگران تعولات سیاسی ایران هستم ... امید آنست که رهبران مخالف مذاکره با حکومت را آغاز کنند ... مانشانه هائی در دست داریم که هردو طرف دارند به یک حد وسط میرسند، سیاست هاتی چه در زمینه سیاسی و چه اقتصادی هم اکنون مورد گفتگو است» (تاكيد از ماست).

بدین ترتیب در تاریخ شانزدهم دیماه بختیار نخست وزیر شد و اعلام کرد که هنر تغییری یاید با انتخابات انجام شود. بختیار در مصاحبه اش با اشپیگل در جواب این سؤال که «آیا شاه چنین حزبی، (سوسیال دمکرات) را خواهد پذیرفت» جواب میدهد: «او دیگر قادر به حکومت نیست او باید برود»

بختیار برای منع رفکردن جنبش و تخفیف بحران، قرارداد های تسليحاتی را لغو کرده و ایزان را از پیمان سنتو خارج ساخت، و عده انحلال ساواک و ورود خمینی به ایران را داد و زندانیان سیاسی را آزاد کرد صدور نفت به اسرائیل و افریقای جنوبی نیز قطع شد.

در تاریخ ۲۳ دیمه خمینی تشکیل اولین شورای انقلاب اسلامی را اعلام کرد. وظایف آن: تاسیس دولت انتقالی، تشکیل مجلس موسسان و انجام انتخابات بود. رهبری در آرزوی انتقال مسالمت آمیز و کام بکام قدرت بودو با تشکیل شورای انقلاب عملاً دولت جدید در کنار دولت بختیار قرار میگیرد.

خبرگزاری فرانسه خبر میدهد: «ژنرال هویزر اکنون میگوشد تا همکاران اپرانی خود را مقاعده کند تا از دولت غیر نظامی بختیار یا دولتی که جانشین آن بشود جانبداری کنند یا حداقل با آن مخالفت نکنند».

بدین ترتیب در ۲۶ دیماه شاه با رسوانی از ایران در رفت. پس از فرار شاه بسرعت شعار «بعد از شاه نوبت آمریکاست» توسط نیروهای انقلابی در میان مردم تبلیغ شد. پس اس ایران یکپارچه شور و شادی بود. بلا فاصله پس از فرار شاه سازمان اعلامیه ای منتشر کرد که در پایان آن چنین آمده بود. «امروز با سرنگونی شاه، حدود زهای نیروهای سازشکار و فرستاد طلب و نیروهای انقلابی و صادق روشن تر میگردد. این حدفاصل تنها پر اساس چگونگی جهتگیری نظری و عملی روی شعار های ضد امپریالیستی و مبارزه آشی ناپذیر جهت سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و نوکرانش قابل تشخیص است. ما با تکیه بر تداوم و پیگیری هرچه بیشتر مبارزه پر اساس شعار های ضد امپریالیستی و نابودی کامل سیستم وابستگی، تاكيد اصلی

خود را بر مسلح نمودن توده‌ها و تشکیل ارتش انقلابی خلق چهت حفظ و گسترش پیروزیهای بندست‌آمده قرار میدهیم و با تکیه بر تجربیات تاریخی و گذشته خوبین هشت‌ساله سازمان خود ، درجهت مبارزه‌ای اصولی باتمام سازشکاران و فرصت‌طلبان و یاران نیمه‌راه انقلاب خواهیم کوشید».

پس از رفتن شاه خمینی اعلام میکند که بزودی به ایران بازخواهد گشت ، ولی نمایندگان مجلس باید استعفا دهندو شورای سلطنت‌غیرقانونی است، ارتش باید به ملت ببیو نند و بدین ترتیب عمل‌در صدد تصرف قدرت سیاسی بر می‌اید . در تاریخ ۲۵ دیماه قره‌باغی گفت «تمرد در ارتش سرکوب میشود» و خمینی در همین روز اعلام کرد از ارتش دربرابر اشرار دفاع نمایند . پس از آن‌عده زیادی از نمایندگان مجلس استعفا میدهند و عملاً بختیار راه را برای بازگان هموار می‌سازند .

بدستور خمینی بازگان برای حل مشکلات تلاش می‌کند و برای حل مسئله کمبود نفت در راس‌هیئتی به مناطق نفت‌خیز می‌رود و مذاکرات اش را شروع می‌کند و بدنبال آن تولید نفت برای مصارف داخلی از سرگرفته میشود . تایم می‌نویسد : «مهدی بازگان یکی از مشاورین نزدیک آیت‌الله خمینی که سیاستمدار مجری نیز هست ، اخیراً به مقامات امریکائی تأکید کرده است که برقراری روابط کاری با واشنگتن مسلماً میسر است .» و هودینگ کارتر سخنگوی وزارت امور خارجه موضوع را کاملاً روشن و رک بازگو می‌کند و می‌گوید : «آمریکا بازگان را یک میانه‌رو تلقی می‌کند و مقام‌های آمریکائی هنوز امید دارند یک دولت طرفدار غرب در ایران سرکار بیاید و نظامیان برای تحمل راه حل خود مداخله نکنند».

در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۵۷ سید جلال تهرانی ، رئیس شورای سلطنت استعفای خود را تسلیم امام کرد و بدین ترتیب قدرت بسود امام افزایش می‌یافتد . در تهران مذاکره ژنرال هویزر با مقامات نظامی و سیاسی از هردو قدرت ادامه داشت . ژنرال هویزر در تهران با مقامات بسیار ملاقات کرد که اسرار آن بطور کامل فاش نشد ، ولی قسمت‌هایی از آن از گوش و کنار درز کرده است . سپهبد ربیعی در دادگاه انقلاب گفت که ، هویزر به ایران آمد و در جلسه سران ارتش گفت شاه باید برود و ارتش نسبت به دولت جدید اعلم‌هار وفاداری کند . وی به تمام سران ارتش دو شماره تلفن میدهد که در صورت لزوم از آنها دستور بگیرند . یکی شماره بازگان و دیگری شماره بهشتی . قره‌باغی مستول کنترل می‌شود ، می‌بایست جناح راست

افراطی ارتش نیز راضی شوند . در این موقعیت ارتش مردم را به آرامش دعوت می کردو مردم فریاد می زندند «اگر خمینی دیر بیاد مسلسلها بیرون میاد» و «وای بروزی که مسلح شویم» و «رهبران ما را مسلح کنید» .  
بختیار هم ادعا میکرد که دستور سرکوب نداده است . در چنین شرایطی خمینی با استقبال بی نظیر مردم واژ موضع قدرت وارد تهران میشود . در تاریخ ۱۶ بهمن خمینی طی کنفرانس مطبوعاتی تاریخی خود، مهندس بازرگان را به عنوان اولین نخست وزیر حکومت «انقلابی» معرفی کرده روز بعد مهندس بازرگان در دفتر «دولت موقت» در محل کمیته استقبال مستقر شد .

در روز ۱۹ بهمن میلیونها نفر در سراسر کشور باراه پیمانی خود به دولت منتخب امام رای موافق دادند . بازرگان روز ۲۰ بهمن در اجتماع بزرگ دانشگاه برنامه ۶ ماده‌ای دولت موقت را اعلام کرد .  
بختیار در مقابل این حرکات فقط اعتراض میکرد و بخشای زیادی از ارتش آعلام و فداری کرده بودند . چند روز قبل بسیاری از افسران نیروی هوایی به ملاقات امام رفتند و همزمان با آن عده‌ای از همافران دستگیر شدند . ارتش هنوز یکپارچه سیاست امپریالیزم را درک نکرده بود، اگرچه آکثریت سران ارتش به این سیاست تن دادند ولی به علت اختلافات جناحهای مختلف امپریالیستی و بورژوازی کمپرادور در داخل ارتش نیز اختلافاتی وجود داشت . برخی از سران ارتش در زمان بختیار فرار گردند و خسروداد در فکر کودتا بود . برنامه امام این بودکه پس از اطمینان از وضعیت ارتش ، با توجه باینکه همه مردم ازوی پشتیبانی می کردند ، وزیران دولت بازرگان را به کمک مردم به وزارت خانه‌ها بفرستد .  
حال که به مقطع قیام رسیده‌ایم وضعیت عمومی جنبش توده‌ای ، رهبری و هیئت حاکمه را جمع‌بندی کنیم :

در مقطع بیستم بهمن ماه موقعیت انقلابی بلوغ نهائی خود را یافته بود، توده‌ها وسیعاً به مبارزه روی آورده بودند و گرایش به اعمال قهر در بین توده‌ها شدیداً تقویت شده بود ، توده‌ها علیرغم آنکه رهبری آنان را به مسالمت و آرامش دعوت میکرد ، یا ارتش و پلیس به مقابله برمی- خاستند و در خیابانها با آنها درگیر می شدند . نیروهای سرکوبگر ارتش و پلیس ... قادر نبودند جنبش توده‌ای را عقب پرانند . ارگانهای توده‌ای نظیر شورا و کمیته‌های مختلف تشکیل گردیده بود و به نوعی اعمال قدرت

توده‌ای مستقیم دست‌می‌زدند . توده‌ها که در تجربه عملی خویش‌ماهیت سرکوبگرانه وارتجاعی نیروهای مسلح را دریافته بودند ، آمادگی کامل داشتند تادریک قیام عمومی این نیروهای سرکوبگر را متلاشی کنند . دولت بختیار از جانب توده‌ها بهبیچوجه مورد پذیرش نبود و همه جا شعار «بختیار نوکری اختیار» بگوش می‌رسید . و رهبری خمینی و شورای انقلاب مورد تائید اکثریت قاطع توده‌های مردم قرار گرفته بود .

در چنین شرایطی که توده‌های اشکال عالی تر مبارزه روی‌می‌اوردند ، رهبری که همواره بدنبال توده‌ها و نهپیشاپیش آنها حرکت کرده بود ، سخت از رادیکالیزه شدن جنبش و گرایش توده‌ها به اعمال قهر انقلابی و خارج شدن عنان جنبش از دست خویش در هراس افتاده بودند . رهبری همواره توده‌ها را به مبارزه مسالمت‌آمیز دعوت نموده و برنامه کاملاً رفرمیستی درپیش گرفته بودند و در تلاش انتقال کامبگام و مسالمت‌آمیز قدرت بودند و موضع کاملاً مشخص و قاطعی دربرا بر امپریالیسم نداشتند . وابستگی آنها به قشر مرغه خرد بورژوازی سنتی و خصوصیات قشری و مذهبی آنها ، دلیل تزلزل و محافظه‌کاری ، عدم قاطعیت در مبارزه با امپریالیزم ، گرایش شدید ضد کمونیستی و غیر دموکراتیک آنان بود . همین خصوصیاتشان آنان را بعوض اتحاد و نزدیکی با نیروهای پرولتری و انقلابی – دمکراتیک به نیروهای سازشکار و مرتजع ووابسته به بورژوازی نزدیک ساخت . در شرایطی که توده‌ها در آستانه یک برآمد آشکار و دوران‌ساز قرار داشتند و فریاد «رهبران مارا مسلح کنید» همه‌جا را فراز گرفته بود ، رهبری مردم را به آرامش دعوت می‌کرد و راه مذاکره با دولت بختیار را درپیش گرفته بود و به تهدید و ترساندن عوامل امپریالیزم اکتفا می‌کرد . خمینی حتی زمانیکه دربرا بر شاه و حکومت نظامی قرار گرفته بود درپاریس اعلام کردکه به انتقال مسالمت‌آمیز قدرت معتقد است و تاکید کرد که «ما به طرفداران خود توصیه می‌کنیم که هیچ‌همکاری مشترک تاکتیکی و استراتژیکی با کمونیست‌هانداشته باشند». خمینی شعار «ارتش برادرماست» را به توده‌ها تحمیل کرد و آنان را واداشت که گل تقدیم ارتش بکنند و توده‌ها نیز در تجربه عملی دریافتند که جواب گل ، گلوله بود . خمینی حتی به سران ارتش نیز پیام فرستاد و از آنان استمداد جست و ... البته اشتباه خواهد بود هر آینه این محافظه‌کاری و تزلزل و شیوه‌های رفرمیستی را به شخص وی منسب بدانیم ، اشتباهی که متسفانه در تحلیل

برخی از نیروها دیده میشود و مدام بر خصوصیات شخصی و استثنائی او تاکیدمی کنند . پیش از آنکه این خصوصیات را منتب به شخص وی بدانیم باید آنرا خصوصیات قشری بدانیم که آنرا نمایندگی میکرد . در اینجا خصوصیات شخص وی دارای اهمیت فرعی است . خمینی تجلی خصوصیات خرد بورژوازی سنتی مرفه بودکه توسط روحانیت قشری نمایندگی میشد ، محافظه کاری ، تفردو تزلزل خرد بورژوازی آمیخته باقشریت شدید مذهبی . این نیرو هنگامیکه در راس جنبش عظیم توده ای و در آستانه یک حرکت انقلابی توده ها در هراس افتاد و به آغوش بورژوازی پناه برد . در شرایطی که شعار های رادیکال با برچسب کمونیستی ممنوع اعلام میشد و تظاهرات و اقدامات کمونیستها و نیرو های واقع اتفاقی با ممانعت رو برو می گردید ، نخست وزیر حکومت «انقلابی» واعضای شورای «انقلاب» از نمایندگان بورژوازی انتخاب می شدند و پست های مهم برای آنان در نظر گرفته میشد و هنگامیکه هیچگونه مذاکره ای بانیروهای کمونیست و واقعاً انقلابی آنجام نمی گرفت و رسماً عدم هرگونه همکاری با این نیروها تبلیغ میشد ، با سران ارش مزدور و ضد خلقی و عوامل امپریالیزم مذاکراتی صورت میگرفت . اینکه آیا این نیرو با چنین سازشی که با بورژوازی و امپریالیزم میکرد از منافع واقعی قشری که نمایندگی آنرا تا این مقطع به عهده داشت نیز میتوانست پیگیرانه دفاع کند ، مطلبی است که در بخش بعدی بدان خواهیم پرداخت . اینکه آنها در این سازش چه فکر میکردند و آیا تصور می کردند که می توانند منافع طبقاتی خویش را تضمین و تامین کنند و یا خیر ، فاقد اهمیت عملی است . اگر حتی آنها در این سازش «حسن نیت» نیز می داشتند در اصل موضوع تغییری حاصل نمیشد . چه بساکه «راه جهنم نیز بانیات حسن مفروش میگردد» . نیروئی که راه مذاکره و سازش و ائتلاف با نیروهای وابسته به امپریالیزم و بورژوازی را بر اتحاد بانیروهای انقلابی ترجیح میدهد و قدرت واقعی دولتی را عملاً به بورژوازی می سپارد و مانع درهم شکسته شدن ارگانهای سرکوبگر بورژوازی (دستگاه اداری و نظامی) توسط توده های قیام کننده می شود و توده ها را از قیام منع می کند ، این اقدامات را با هرنیتی که انجام دهد ، حتی با آرمان «خدمت به مستضعفین» ، عملاً در خدمت بورژوازی قرار گرفته و نفوذ توده ای خویش را درجهت حفظ سلطه بورژوازی به کار گرفته است .

بی جهت نبود که امپریالیزم و بورژوازی به سازش با چنین نیروئی امیدوار بودند.

سلطه امپریالیزم و بورژوازی با خطر جدی روپرتو گشته بود، بحران اقتصادی و سیاسی رژیم را فلچ کرده بود، توده‌های میلیونی‌ای که سراز خواب گران برداشت و پیاخته بودند توان آن را داشتند که با اقدام مستقل و تاریخی خویش سلطه اجتماعی بورژوازی و نظام‌گندیده سرمایه‌داری واپسی را درهم بربزند. ارکانهای سرکوبگر رژیم در پراپرجنیش عظیم توده‌ای کارائی خود را از دست داده بود. عمق بحران هر نین‌نگی برای حفظ رژیم سلطنتی از جانب بورژوازی و امپریالیزم را بین‌نگ ساخته بود. امپریالیزم و بورژوازی بدرستی دریافته بودند که با توسل به شیوه‌های سرکوبگرانه گذشته قادر به حفظ سلطه خویش نیستند، لذا بفکر استفاده از نفوذ و اتوریته‌هایی برای مهار کردن سیل بنیان‌گذار و موج خروشان جنبش توده‌ای افتادند. و با خصوصیاتی که از رهبری سراغ داشتند برای رسیدن به این چنین سازشی زمینه‌های لازم را مهیا ساختند، البته مجبور بودند تن به عقب‌نشینی‌هایی بدهند و لطماتی را تحمل کنند و مهره‌هایی را قربانی کنند، ولی سیستم را از خطر نابودی رها می‌ساختند و جنبش را به انحراف می‌کشانند.

جنیش در مقطع قیام کاملاً رنگ مذهبی بخود گرفته بود و صفت‌بندهای طبقاتی هنوز در جنبش بطور مشخص شکل نگرفته بود و صفاتی و های انقلابی از صفت‌نیروهای مرتاج و ضدانقلابی متمایز نشده بود و بعلت ضعف سیاسی و سازمانی نیروهای پرولتاری و واقعاً انقلابی و فقدان رابطه و پیوند گسترده آنان با زحمتکشان شهر و روستا، رهبری بطور کامل در اختیار نیروهای سازشکار قرار داشت. سیر جنبش را تها از طریق سازش بارهبری می‌شد منحرف نمود و سیستم را از خطر انهدام رها گردانید. امپریالیزم و عوامل وی تلاش می‌کردند تا از طریق سازش با رهبری جلوی ضربه خوردن و متلاشی شدن ارگانهای اداری و نظامی را بگیرند و بدین منظور مجبور بودند با پذیرفتن برخی اصلاحات موردنظر رهبری و دادن امتیازات ویژه به روحانیت و افزایش سهم بورژوازی متوسط در قدرت سیاسی و کاهش نقش بورژوازی بوروکراتیک راه سازش را هموارسازند. در روزهای قبل از قیام، تهران و شهرستانها چهره‌ای بس باشکوه داشت، توده‌های پرافروخته از خشم و کینه فریاد می‌زدند: «مشت‌گره کرده

ما روزی مسلسل میشود» شعار «رهبران ما را مسلح کنید» و «ایران را سراسر سیاهکل میکنیم» با استقبال مردم روپرور میگشت. در چنین شرایطی تضادهای درون ارتش حاد میشود و توصیه رهبران در مردم اینکه مردم، دشمنانشان را خودشان مجازات نکنند موثر واقع نمیشود.

شب ۲۱ بهمن نیروهای لشگرکار باقصد کودتا به نفع سلطنت طلبان به پادگان نیروی هوایی همافران انقلابی حمله میکنند و فردای آنروز مردم و نیروهای سازمان و هوادارانش و هواداران مجاهدین خلق به کمک همافران میشتابند، بخشی از شهر بوسیله نیروهای انقلابی و مردم تغییر میشود. فرمانداری نظامی اعلام میکند که ساعت حکومت نظامی به ساعت ۵ منتصف شب است و رهبری اعلام میکند که هنوز اعلام جهاد نداده است. بعد از ظهر ۲۱ بهمن تا ساعت ۳ هنوز امام حرفی نزده است و اطرافیانش حتی آیت الله طالقانی صعبت از توطئه میکنند.

توده‌ها با قیام خودانگیخته خویش بنامه انتقال مسالت آمیز و کام بگام قدرت را برهم زندند. رهبری در مقابل قیام خودبخودی توده‌ها غافلگیر شده و به هراس می‌افتد. آنها «باران» میخواستند ولی «سیل» آمد. آیت الله شریعتمداری قبل از مصاحبه‌ای درخانه‌اش در قم به‌نوعی به موضوع مشترک خویش با خمینی نسبت به مسئله جنگ مسلحانه اشاره کرد و گفت: «آنها که ویرا میانه رو و آیت الله خمینی را تندرو نامیده‌اند، تاکتیک را با اصول اشتباه کرده‌اند... وقتیکه آدم در خارج از فضای یک رژیم دیکتاتوری سیاسی است تندرو بودن آسان است. اما وقتیکه شما در تهدید دائمی توپ و تفنگ بسر می‌برید، مسلم است که باید به تاکتیک‌های متفاوتی متولّ گردید». ۱۰ و اکنون نوبت خمینی بود که موضع خود را نسبت به جنگ مسلحانه علام شخص سازد. خمینی در اعلامیه ۱۱۷۱ داد که پیش‌بینی شریعتمداری به دور از واقعیت نبوده است. امام در این اعلامیه میگوید:

«... بطوريکه ميدانيد اينجاتب بنادرم که مسائل ايران بطور مسالت آمیز حل شود. ليكن دستگاه ظلم و ستم... به مردم شجاع مسلمان حمله کرده وکشtar نموده است... من با آنکه هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام و نيز مایلم تا مصالحت حفظ و قضايا موافق آراء ملت و موازين

قانون عمل شود، لکن نمی‌توانم تحمل این وحشیگری‌ها را بکنم و اخطار می‌سم که اگر دست از این برادرکشی برندارید و لشکر گارد به محل خودش بر نگرد و از طرف مقامات ارتش از این تهدیات جلوگیری نشود، تصمیم آخرم را بهماید خدا می‌گیرم و مسئولیت آن با متجاسین و متجاوزین است... ۲

البته در این اعلامیه گفته شده بود که مردم به حکومت نظامی اعتماد نکنند، ولی با توجه به وضعیت آنروز خود مردم به اعلامیه حکومت نظامی توجه نکرده بودند. این اعلامیه در شرایطی داده شده که توده‌ها قیام را آغاز کرده بودند، در چنین شرایطی اعلام اینکه «هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام» بمعنای جلوگیری از قیام و گسترش آنست. در آین اعلامیه از «موازین قانون» صحبت می‌شود آنهم درحالیکه توده‌ها به ابتکار خویش به اقدام مستقیم انقلابی متولّ شده‌اند. همچنین از برادرکشی صحبت می‌شود و از «مقامات» ارتش خواسته می‌شود که مانع تهدیات بشوند و این‌همه روشن است که روی سخن با امثال قره‌باگی‌های است که قول وقرارهای ایشان را فراموش نکنند. و مهمتر اینکه بالاخره امام جهاد مقدس را اعلام نکرد و روز بعد ارتش، «اسلامی» اعلام و مصون از تعرض شناخته شد.

پرخی از پادگانها و مراکز جور و ستم رژیم توسط مردم تسخیب گردید. اما بسیاری از مناکز مهم قدرت با اعلام وفاداری به رهبری و اسلام از تعرض مصون ماندند. رهبری حداعلای تلاش خویش را برای حفظ و جلوگیری از ضربه‌خوردن ارگانهای رژیم بکار بست.

هنگامیکه توده‌ها در خیابانها بریگادها برپا می‌ساختند و به پادگانها و مراکز ساواک و کلانتریها حمله می‌بردند و سینه‌های ایشان آماج تیزهای مزدوران قرار می‌گرفت، عناصر بورژوازی حاکمیت نظیر یزدی‌ها، قرنی‌ها، انتظام‌ها، قطبزاده‌ها، نزیه‌ها، توکلی‌ها و ... در تلاش تصاحب وزارت‌خانه‌ها و اشغال پست‌های مهم و حساس دولتی بودند. و اینها اکثریت وزارت‌خانه‌ها و پست‌های حساس و مهم دولتی را اشغال کردند و اکثریت حکومت در دست نمایندگان بورژوازی متوسط قرار گرفت.

۲- اعلامیه آیت‌الله خمینی ۱۱ رجب ۱۳۷۵ (تاكید از ماست)

۳- امام تنها در زمان سرکوب خلق زحمتکشی کرده جهاد مقدس علیه خلق کرده را اعلام کرد.

اکثریت عناصر تشکیل دهنده شورای انقلاب نمایندگان بورژوازی متوسط بودند. کابینه بازرگان که تا قبل از ادغام آن در شورای انقلاب قوه اجرائی را در اختیار داشت. عمدتاً از نمایندگان بورژوازی متوسط تشکیل میشد. دولت و شورای انقلاب مورد تائید کامل امام بود.

قیام مردم که علی رغم خواست و برنامه رهبری به قوع پیوست مشکلات فراوانی برای حاکمیت کنویی ایجاد کرد. رهبری میخواست بشکل مسالمت‌آمیز باحداقل اصلاحات در ارگان‌های رژیم گذشته، ماشین دولتی را تعویل بگیرد و قدرت به دولت بازرگان و شورای انقلاب تفویض گردد. قیام توده‌ها ضربات کوبنده‌ای بر ارگان‌های رژیم گذشته وارد کرد، سلاح‌های بسیاری را در اختیار مردم قرار داد، انسجام و نظم ارگان‌های سرکوبگر رژیم گذشته (ارتش، پلیس، دادگاهها...) را به میزان زیادی برهم زد، ارگان‌های خاصی از دل قیام سرپرآورد و تشکیل شد نظیر شوراهای مختلف کارگری، دهقانی، کارمندی، پرسنل انقلابی و... کمیته‌های مختلف بوجود آمد. توده‌ها در اقدام مستقیم و انقلابی به نیروی لایزال خویش پی بردنده، آکامی و انتظاراتشان بالا رفت، بطوریکه دادستان انقلاب در جواب اعتراض «لیبرالها» به اعدام‌های سران ارتش و واپستگان رژیم گذشته گفت: «اگر ما اینکار را نکنیم مردم خودشان در میدان شهداء، و بهشت زهراها به اعدام مزدوران اقدام می‌کنند».

اگر قیام صورت نمی‌گرفت باز هم انتقال قدرت به دولت بازرگان و شورای انقلاب امری بود که اتفاق میافتد، لیکن در انصourt ارگان‌های رژیم گذشته با اصلاحات به مراتب کمتر و با آسیب‌های جزئی، دست‌نخورده باقی میماند و بورژوازی بوروکرات کمتر صدمه میدید و سهم بورژوازی بزرگ‌تر در قدرت دولتی بیشتر میشد و تعدد مراکز قدرت که پس از قیام بوجود آمد، به میزان زیادی کاهش میافتد. بقول آقای بازرگان چیزی که آنها میخواستند باران بود، منتهی سیل آمد.

قیام یک بن‌آمد توده‌ای، مبارزه و نبرد طبقاتی آشکار و در عین حال قادر رهبری واقع‌آنقلابی و برنامه و سیاست از پیش تنظیم شده بود. قیام نیروی تاریخ‌ساز توده‌ها و قدرت توده‌ها را به عنینه نشان داد، حماسه‌هایی از قهرمانی آفرید و درس‌هایی گران‌بایی برای کمونیست‌های ایران و سراسر جهان به ارمغان آورد، درس‌هایی که هیچگاه فراموش نخواهد شد و در برآمد توده‌ای آینده بکار گرفته خواهد شد. قیام همچنین نشان داد که

برای پیروزی یک انقلاب، آماده بودن موقعیت انقلابی به تنها ای کافی نیست و شرایط ذهنی نقش تعیین‌کننده در پیروزی یا شکست انقلابات ایفا می‌کند، قیام همچنین ضرورت هژمونی پرولتاریائی برای پیروزی انقلاب و نقش تاریخی طبقه کارگر را در تحولات انقلابی آشکار ساخت.

نتایج قیام یکبار دیگر نشان داد که مسئله اساسی هر انقلابی اینست که کدام نیروها و چه کشورهای روبنای جدید را برقرار می‌سازند، نشان داد که یک قیام توده‌ای به صرف شرکت و سیع ترین توده‌ها نیز الزاماً به برقراری حاکمیت توده‌ها منجر نمی‌شود، بلکه در درجه اول به نقش نیروهای رهبوی کشته با ماهیت طبقاتی و توان تاریخی نیروها منوط است.

اما امروز برخی رفقاء ادعا می‌کنند که اگر حاکمیت را در «وجه غالب آن خرد بورژوازی» و خلقی ندانیم قیام را باور نکرده‌ایم. این رفقاء دو مسئله اساساً متفاوت را که یکی شرکت توده‌ها در قیام و دیگری نتایج آن که به نقش نیروهای رهبری کشته مربوط می‌شود با هم مخلوط کرده‌اند. حال آنکه لینین در ارزیابی انقلاب ۱۹۰۵ این مسئله را بنحو کاملاً روشن و صریحی مشخص کرده است. لینین در این باره می‌نویسد:

«اگر بعنوان مثال انقلابات سده بیستم را در نظر بگیریم، آنگاه البته باید هم انقلاب پر تقال و هم انقلاب ترکیه را بورژوازی بدانیم. ولی نه این و نه آن هیچیک انقلاب «خلقی» نیست، زیرا توده خلق اکثریت عظیم آن نه در این و نه در آن بطور فعال، مستقل و با خواسته‌ای اقتصادی و سیاسی خود برآمد مشهودی نداشتند. بر عکس انقلاب بورژوازی سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روس با آنکه دارای کامپیابیهای «درخشانی» که گاهی نعمیب انقلاب‌های پر تقال و ترکیه شده‌است نبود مع الوصف بدون شک انقلاب «خلقی واقعی» بود زیرا توده خلق، اکثریت آن یعنی ژرف‌ترین «قشرهای پائینی» جامعه که پشتیان در زیر فشار ستم و استثمار دوتا شده بود، مستقلان برآمد می‌کردند و در تمام جریان انقلاب مهر و نشان خواسته‌ای خود را که هدفش بنای جامعه نوینی به سبک خود بجای جامعه منهدم‌شونده بود، باقی گذاردند.» (دولت و انقلاب - تاکید از ماست).

همانطور که می‌بینیم لینین، نتایج انقلابات پر تقال و ترکیه را علیرغم «خلقی» نبودنشان «درخشان» تر از انقلاب «خلقی واقعی» روسیه میداند،

۱ - اشاره بر نوشته «نقدي بر راه کارگر

و تلاش نمیکند با قلم فرسائی درباره قیام مسکو و غیره نتایج آنرا تعریف نماید.

در بررسی تحولاتی که در ایران بوقوع پیوست نیز باید از این متدهای نینی پیروی کرد. ما به صرف شرکت توده‌ها در قیام خود انگیخته بهمن‌ماه نمیتوانیم آنچه راکه بوقوع پیوسته «انقلاب دموکراتیک پهنه‌بری خرد بورژوازی که توسط بورژوازی بشکست و توسط پرولتاریا به پیروزی میرسد»<sup>۱</sup> بدانیم.

رفقاً معتقدند که در عصر امپریالیسم اولاً در جوامعی که سیستم سرمایه‌داری وابسته برآنها مسلط است، خرد بورژوازی میتواند رهبر انقلاب دموکراتیک شود! ثانیاً این «انقلاب» دموکراتیک در حالیکه هیچ اثر و نشانی از مهر هژمونی پرولتاریا برآن مشهود نیست میتواند پیروز شود، مشروط براینکه امپریالیست‌ها دست از پا خطا نکنند، علیه خرد بورژوازی توطئه نکنند و نقش ساقدوش عروس‌نوبقدرت رسیده را ایفا نمایند (که مسلماً نیز چنین کرده و خواهند کرد!!) و پرولتاریا پس از فروکش‌کردن گرد و غبار گردباد «انقلاب دموکراتیک» کذائی بسوی بارگاه قدرت دولتی بشتاید و «امانت» راکه عبارت باشد از قدرت حاکمه‌ای که وجه غالب آن خرد بورژوازی است» (وجه غیر غالب آن سهواً از قلم افتاده....!) بطور مسالمت‌آمیز و در صلح و صفا و در پرتو شعار «وحدت کلمه» از خرد بورژوازی خیز و نیکوکار تعویل بگیرد و به خیز و خوشی در راه سوییازم گام بردار! خیر رفقاً انقلاب دموکراتیک مفهوم معین و مشخصی دارد و بدان معنی است که نیروهای انقلابی - دموکراتیک با مهر هژمونی، قدرت سیاسی راکه در جامعه مادرقبضه‌ی بورژوازی وابسته به امپریالیزم بود، از کف بورژوازی خارج کنند و خود در اختیار بگیرند، یعنی توسط انقلاب، قدرت سیاسی (قدرت حقیقی دولتی) را تصرف کنند و این قدرت را علیه بورژوازی وابسته و جهت تحول انقلابی - دموکراتیک و نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته بکار گیرند. به عبارت دیگر دیکتاتوری دموکراتیک خلق را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی وابسته می‌سازند، حال زمانیکه مشاهده می‌کنیم خود این رفقاً می‌گویند «خرد بورژوازی مغلوم است و مجبور است که دستگاه بوروکراسی و ارتش را اگذار کند و می‌کند

۱— نقدی بر راه کارگر

وهم اکنون نیز واگذار کرده است.<sup>۱۰</sup> و در عمل نیز شاهد آنیم که سیاست‌های حاکمه بر ارگانهای قدرت دولتی، سیاستی بورژوازی است، یعنی قدرت دولتی که در دست بورژوازی است. باید اذعان کنیم که متأسفانه، نه مفهوم مارکسیستی دولت و قدرت دولتی درک شده و نه مفهوم انقلاب بطور عام و انقلاب دموکراتیک بطور خاص. چراکه بقول این مسئله اساس‌های انقلاب مسئله قدرت دولتی است و این مسئله اساس در تحلیل های رفقا جائی ندارد. قدرت دولتی علاوه بر بورژوازی واگذار میشود ولی تحولات اخیر «انقلاب دموکراتیک» به رهبری خرده - بورژوازی ارزیابی میگردد. و این چنین است برخورد اپورتونیستی با مسئله اساسی انقلاب یعنی مسئله قدرت سیاسی از جانب این رفقا. اپورتونیزم به روشن‌ترین وجهی خویشتن را در چگونگی پاسخ به این مسئله اساسی می‌نمایاند، امروز نیز عیناً چنین است.

بررسی روند عینی تحولات بوقوع پیوسته به روشی نشان میدهد که قیام علیه‌غم خواست و تعامل رهبری و بطور خودانگیخته آغاز شد. در این قیام، زحمتکش‌ترین اشاره‌جامعة، توده‌های مردم بحرکت درآمدند، پرخی پادگانها را تسخیر کردند، به مراکز جور و ستم رؤیم سلطنتی حمله برداشتند و آنها را بمیزان قابل توجهی متلاشی کردند، باریگادها در خیابانها برپا ساختند، شوراها تشکیل دادند، کارخانه‌هایی را در اختیار گرفتند، زمینهای را تقسیم کردند، توده‌های خود به دست خویش برای تحقق دموکراسی تلاش کردند و مهر و نشان خواسته‌های خود و تلاشهای خویش را که هدفش نابودی کامل ارتجاع وابسته به امپریالیسم و پرقراری دموکراسی بود، بسبک‌خویش در جریان انقلاب بر جای گذاشتند. ولی کدام نیروها قدرت سیاسی را قبضه کردند و رو بنای جدید را چگونه بوقت ارساختند و سهم زحمتکشان در قدرت سیاسی چه بود؟

این حاکمیت از لحاظ ترکیب طبقاتی از سازش نیروهای وابسته به قشر بالائی خرده بورژوازی سنتی با نمایندگان بورژوازی وابسته (عمدتاً بورژوازی متوسط) تشکیل شد، و پستهای حساس و مهم و مراکز اصلی دستگاه دولتی عمدتاً بدست نمایندگان بورژوازی متوسط افتاد. ترکیب شورای انقلاب و دولت آقای بازرگان وکسانیکه در وزارت کشور و وزارت دفاع و راس نیروهای نظامی و مسلح قرار گرفتند، این مسئله را

بروشنی اثبات میکند.

سیاستها و عملکردهای این حاکمیت و شیوه‌ایگه در قبال توده‌های خلق و انقلاب در پیش‌گرفت و اقداماتی که آنعام داد بخوبی بیانگر ماهیت و خصلت طبقاتی سیاستهای این ارگان سازش است. این حاکمیت از نخستین روزهای بقدرت رسیدنش درجهت متوقف ساختن گسترش دامنه قیام عمل کرده است، جلوگیری از انهدام کامل ارگانهای رژیم گذشته، احیاء و بازسازی ارگانهای ضربه‌خورده، حمایت از گروههای فالانش، حمایت از سرمایه‌داران و زمینداران در برابر کارگران و دهقانان، سرکوب کارگران، دهقانان و زحمتکشان، کشتار خلق ترکمن، خلق کرد و ...، از بین بردن آزادیها و حقوق دموکراتیک مردم، منوعیت اعتصاب، برقراری دوباره سانسور و تصویب قانون اساسی ارتجاعی و ... همه و همه نشان میدهد که ماهیت سیاستهای حاکمیت کنونی بورژوازی است و در جهت تحکیم سلطه اجتماعی بورژوازی واپس است.

البته واضح است که بدلیل ترکیب تاهمگون حاکمیت کنونی و وضعیت تثیت نشده آن، حضور جناحهای مختلف بورژوازی و گرایشهای خرد بورژوازی سنتی مرffe در حاکمیت، ضربه خوردن ارگانهای دولتشی، بحران شدید حاکم بر جامعه، و از همه مهمتر فشار از پائین توده‌های مردم و «زیگزاگهایی» رابه حاکمیت کنونی تعییل میکند، که از آن جمله آند برخی اقدامات ضد امپریالیستی این حاکمیت. ولی آنچه در تحلیل ماهیت حاکمیت کنونی باید در نظر گرفت اینست که باید بتوانیم قدرت ظاهری را از قدرت واقعی (عملی)، اقدامات اساسی را از اقدامات فرعی تمیز دهیم، از سطح پدیده به عمق آن نفوذ کنیم و قادر باشیم آن خط سیاهی که اقدامات اساسی این حاکمیت را بهم پیوند میدهد و ماهیت طبقاتی آنرا مشخص میکند، ۱. تشخیص دهیم. و گرنه مانند برخی رفقا به سراسر شیوه‌های تحلیل بورژوازی در خواهیم غلطید و انگشت بدeman و حیران بازویهم انباشتن فاکتهای ضد و نقیض و جدانکردن اقدامات اساسی از فرعی، از تشخیص ماهیت و خصلت طبقاتی حاکمیت کنونی باز خواهیم ماند. شیوه

۱- آنچه در اینجا می‌خواهم بدان تاکید رکنم جهت‌گیری طبقاتی این ارگان توضیح این مسئله است که این ارگان در «نهایت» ارگان ستمگری کدام طبقه پیلیه کدام طبقه است .

بورژواشی تعلیل معمولاً در بررسی‌های خویش عملکردهای مختلف را نه در ارتباط با یکدیگر بلکه جدا از هم بطور مکانیکی کنار هم ردیف می‌کند و به عملکردهای مختلف بهای واحد میدهد، اساسی را از فرعی تمیز نمیدهد و قادر نیست از بررسی مجموعه عملکردها و یا نموده‌ها به ماهیت پدیده پی‌برد و حرکت تکاملی و ماهیت آنرا مشخص کند، چراکه متفاوت طبقاتی اش چنین حکم می‌کند، و حرکت تکاملی حکم مرگ وی را صادر می‌کند.

متدارکسیستی تعلیل برخلاف شیوه فوق اولاً عملکردها را در ارتباط دنیاگذاریکی با یکدیگر بررسی می‌کند و اساسی را از فرعی تمیز میدهد و تلاش می‌کند با نفوذ از سطح به عمق، ماهیت پدیده و سیر تکاملی آنرا مشخص کند و موضع مشخصین نسبت به آن اتخاذ کند. در متدارکسیستی معیار و ملاک حقیقت، پراتیک است و جامعه (واقعیات عینی) همواره باید بعنوان پیش‌شرط اراده‌کدر نظر گرفته شود.

برای روشن‌تر شدن مسئله مثالی بزنیم، نویسنده «نقدي بر راه کارگر» برای آثبات ماهیت خرد بورژواشی خمینی و شکستن «دگمهای» وی به نفع خرد بورژوازی و دمکراتیسم خرد بورژواشی می‌نویسد: «امام گفته قانون اساسی نه تنها با دمکراسی تناقض ندارد...»<sup>۱</sup> حال اگر مضمون قانون اساسی که مورد تأیید کامل امام است، کاملاً ضد دموکراتیک باشد ربطی به نویسنده ندارد، چرا که وی مصمم است «دگمهای» خمینی را به نفع دمکراتیسم خرد بورژواشی بشکند. برای او یک حرف خمینی مهمتر و قابل استنادتر از واقعیت عملی مضمون قانون اساسی است. و یا وی برای آثبات اینکه خمینی متعدد کمونیست‌ها و دشمن امپریالیست‌هاست می‌نویسد که امام گفت:

«بهر مسلکی که باشید قلم‌ها و مسلسلها را بسوی شیطان بزرگ برگردانید»<sup>۲</sup> حال اگر در واقعیت پراتیک عینی خمینی دستور کشتار خلق کرد، ترکمن و ... و سرکوب کمونیستها و انقلابیون و پرسنل انقلابی ارش و کارگران و دهقانان و غیره.. را میدهد (و یا حداقل آنرا تأیید می‌کند) و یا در مصاحبه بالوموند حتی قبل از آمدنش به ایران می‌گوید:

۱- نقدي بر راه کارگر ص ۲۶

۲- نقدي بر راه کارگر ص ۲۶

«هیچگاه میان مردم مسلمانی که برضد شاه در حال مبارزه‌اند و عناصر کمونیست افراطی و غیرافراطی اتحاد وجود نداشته است» و یا: «دشمنان قسم خورده اسلام، صهیونیسم، امپریالیسم و مارکسیسم با اتحاد نامقدس جبهه‌واحده در مقابله با این ملت ناجی بشریت برپا ساخته‌اند.» (قدس فوق العاده اردبیلهشت ۵۷)

اینها دیگر از نظر نویسنده «نقدي بر راه کارگر» قادر ارزش است، و همچنین است هنگامی که همین رهبری در روزهای قبل از قیام می‌گفت «کمونیست‌ها حق فعالیت علی خواهند داشت بشرطی که توطنه نکنند» ولی بلا فاصله پس از بقدرت رسیدن، کمونیست‌ها را شیاطین نامید و گفت «شیاطین در کارخانه‌ها و ... فتنه برپا می‌کنند و خرمنهارا می‌سوزانند.» و بعداً دستور قتل عام خلق کرد و جهاد علیه زحمتکشان کرد را صادر کرد و در همان حال قرارگرفتن نمایندگان بورژوازی را در راس قدرت دولتی، در شورای انقلاب و دولت و ... را تائید کرد. این مسائل قادر ارزش است ولی یا کجمله خمینی دارای آنچنان ارزشی است که شکستن دگمه‌ای وی را به نفع دموکراتیسم خرد بورژوازی تائید می‌کند. و این چنین است شیوه تحلیل بورژوازی. مثل مشهوری است که می‌گوید: اگر قضایای بدیهی هندسی نیز بامنافع افراد برخورد می‌کرد. محققتاً آنرا رد می‌کردد و متاسفانه چنین آست برخورد برخی‌ها به حاکمیت کنونی.

بهمین دلیل است که لینین در فاصله بین دو انقلاب که تئوری مارکسیستی دولت توسط منشیک‌ها تحریف شده بود مدام بر «قدرت حاکمه واقعی»،

«حکومت عمدۀ، حقیقی واقعی»<sup>۲</sup> تأکید می‌کند و می‌نویسد:

«ما گفتیم مسئله أساسی انقلاب مسئله قدرت حاکمه است. باید اضافه کرد: همانا انقلابها هستند که در هر کام بما نشان میدهند در مسئله مربوط باین که قدرت حقیقی در کجاست ابهام وجود دارد و نیز نشان میدهد که بین قدرت صوری و قدرت واقعی مغایرت وجود دارد».

(لینین در اطراف شعارها. خطها تاکید از ماست)

و بدین وسیله از بشیوه‌ها می‌خواهد که بعوض تکیه بر «وعده و وعیدها و شیرین زبانی‌ها» بر واقعیات عینی و عملی و پ्रاتیک توجه کنند،

۱- در اطراف شعارها - لینین

۴- تزهای آوریل - لینین

و تحلیل‌های خود را بر اساس بررسی علمی روند عینی استوارسازند.  
 امروز نیز بجای آنکه به حکم‌های «تجربیدی» و غیرعلمی و به مواعید  
 و حرفها و وعده‌ها متولّشویم باید به بررسی علمی روند عینی پردازیم  
 و به واقعیات عینی درحال گسترش توجه جدی مبذول‌داریم و بجای  
 ذهنیگری به واقعیات بنگریم. مارکس درباره نقد بررسی علمی می‌نویسد:  
 «حرکت از عالم انتزاع به عالم مشخص صرفاً راهی است که طی  
 آن ذهن، مفهوم مشخص را در خود جذب کرده‌اند باصورت یک مقوله ذهنی  
 مشخص تجدید تولید می‌کنند... بنابراین مضمون، یعنی جامعه بایستی  
 همواره بعنوان پیش‌شرط ادراک در نظر گرفته شود حتی وقتی که روش  
 بظری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

(در نقد اقتصاد سیاسی - مارکس).

رفقا بجای تکیه بر اعتقادات (معتقدیم وجه غالب حاکمیت که روحانیت  
 پیش و خط امام است)<sup>۱</sup> و یا احکام و گفته‌ها (ما در شمیمه کار ۳۵ گفته  
 بودیم «ایده‌های اتوپیائی اندیشه‌گران خرد بورژوازی سرانجام مغلوب  
 منافع واقعی خرد بورژوازی خواهد شد.»)<sup>۲</sup> و یا احساسات (احساس ما  
 اینست که رفقا بدون درک جوهر پرداشت ما در زیگزاگها و پیچیده‌گیهای  
 حرکت روحانیت در تطبیق بمنافع واقعی خرد بورژوازی...)<sup>۳</sup> باید بر  
 واقعیات و تحلیل مارکسیستی روند عینی تکیه کنند.

بررسی روند عینی تحولات نشان میدهد که حاکمیت کنونی که با  
 قیام توده‌ها بقدرت رسید، بطور عده محصول سازش طبقاتی نمایندگان  
 بورژوازی وابسته غیر بوروکرات<sup>۴</sup> (عمدتاً متوسط) بانیوهای وابسته  
 به قشر بالائی خرد بورژوازی سنتی بود. در چنین ترکیبی نیروهای انقلابی  
 و دمکرات ضد اپریالیست پیگیر نمی‌توانستند شرکت داشته باشند و  
 حضور نیز نداشتند. نیروهای وابسته به خرد بورژوازی سنتی را عمدتاً

۱- نقد راه کارگر ص ۱۲ .

۲- نقد راه کارگر ص ۱۷ .

۳- نقد راه کارگر ص ۲۰ .

۴- برخی از سران ارتش و بوروکرات‌ها امثال قربانی‌ها و ... نیز در این سازش  
 شرکت داشتند، ولی در ارگان سازش نقش چندانی ندارند یعنی نقش بورژوازی  
 بوروکرات در ارگان سازش پس از قیام خیلی ضعیف است.

جناحی از روحانیت برهبری آیت الله خمینی با تمایلات شدید قشری، ضدکمونیستی و ضد دمکراتیک تشکیل میداد. نیروئی که قبل از قیام نیز بهیچوجه حاضر به همکاری و حتی همراهی با کمونیستها نبود،<sup>۵</sup> این خصوصیات زمینه سازش این نیرو را با بورژوازی فراموش کرد و هرچه بیشتر بسوی بورژوازی کشانه. این نیرو که درگذشته عمدتاً از منافع خردۀ بورژوازی سنتی مرفه دفاع میکرد، در شرایط نوین و در ارگان سازش، بلحاظ سازش طبقاتی<sup>ایکه</sup><sup>۶</sup> صورت گرفت و قدرت واقعی دولتی عمدتاً به بورژوازی متوسط تفویض شد، قادر نبود از منافع واقعی خردۀ بورژوازی سنتی دفاع کند. چراکه چنین سازشی دارای ماهیتی بورژوازی و در خدمت تعکیم و حفظ سلطه اجتماعی بورژوازی است و منافع خردۀ بورژوازی سنتی با سلطه امپریالیسم و مناسبات ادامه وابستگی به امپریالیسم و مناسبات سرمایه داری وابسته در تضاد قرار دارد. حفظ این مناسبات و ادامه وابستگی به امپریالیزم بمعنای تحفشار قرار گرفتن خردۀ بورژوازی و پایمال شدن منافع آنست. در ارگان سازش، قدرت دولتی بطور عمدۀ در دست بورژوازی متوسط قرار گرفت. شورای انقلاب، دولت بازرگان، فرماندهان ارشاد و ... عمدتاً از عنانس بورژوا تشکیل شد. سیاستهای واقعی این حاکمیت عمدتاً درجهٔ حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته و در خدمت بورژوازی و منافع طبقاتی وی قرار می‌گیرد. نیروهای وابسته به خردۀ

۵- خمینی این مسئله را در مصاحبه‌اش با روزنامه «القومي العربي» در تاریخ ۲۰ آبان ۱۹۷۲ چنین بیان داشت :

«س- چرا حضر تعالی نیروهای سیاسی مخالف دیگر را از همکاری با خود در مبارزه برای رسیدن به هدفهایان دور می‌کنید؟ مثل کمونیستها که همان هدف را دارند .

ج- نه ، مانع توافق کمونیستها را بپذیریم ، برای اینکه خطر آنان برای کشور کمتر از خطر شاه نیست ما آنها رانع توافق بپذیریم .

۶- لینین درباره پایه طبقاتی سازش تاکیدمی کند :

« تاکیدمی کنم که آنچه در اینمورد بیشتر منظور من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل ، سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیر آگاهانه ناشی می‌گردد.»

بورژوازی مرده سنتی ممکن است تصور کنند میتوانند در کنار بورژوازی وابسته به امپریالیزم منافع خویش را نیز تامین کنند ولی در عرصه زندگی واقعی آین امر تحقق نایافتند است و توهمندی بیش نیست و تلاش‌های آنها در تهای از رفاه‌های درجهت خرده بورژوازی نمیتواند فراترود. خرده بورژوازی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری وابسته محکوم به تعامل فشار و زور اقتصادی و سیاسی و ... است و از لحاظ تاریخی منافعش با نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته میتواند تامین شود.

خرده بورژوازی سنتی با رشد سیستم سرمایه‌داری وابسته پتدربیج و رشکست شده و رو به زوال میگذارد. او نمیتواند کنار بورژوازی وابسته از قید ستم آزاد گردد و در زین چرخ سرمایه‌های بزرگ له می‌شود. بنابراین نیروهای وابسته به این قشر که در عرصه مبارزه به سازش طبقاتی با بورژوازی کشیده شده‌اند و در ارگان‌سازش با ماهیت بورژوازی قرار گرفته‌اند و با تفویض قدرت واقعی دولتی به بورژوازی، عدم تأ بر سیاست‌های بورژوازی ارگان سازش صحه می‌گذارند، بدلیل آنکه قادر نیستند از منافع واقعی این قشر مدافعت کنند، پتدربیج از پایگاه طبقاتی خویش جدامی شوند و از آن فاصله می‌گیرند و با صعنه‌گذاردن بر سیاست‌های ماهیتاً بورژوازی و پاسداری از مناسبات موجود، منافع خرده بورژوازی را پایمال می‌کنند و تمایلات خرده بورژوازی در آنها پتدربیج تضعیف می‌شود.

این‌چنین حاکمیتی نه «در وجه غالب خرده بورژوازی» بلکه اساساً بورژوازی است و این‌را سمت‌گیری این ارگان در صحنه مبارزه طبقاتی بخوبی نشان میدهد و آشکار میکند که ارگان ستمگری کدام طبقه بر علیه کدام طبقه و در خدمت ایجاد و حفظ شرایط تولید و تجدید تولید چه مناسباتی است.

## بخش دوم

# ترکیب ارگان سازش و تضادهای درونی آن

درینش قبل به بحران اقتصادی و سیاسی و پرسوه رشد مبارزه طبقاتی و چگونگی سرنگونی رژیم دیكتاتوری شاه و شکلگیری ارگان سازش پرداختیم و نشان دادیم که ارگان سازش علیرغم ترکیب ناممکن و حضور جناحهای مختلف بورژوازی وابسته و نیروهایی با تمایلات خرد بورژوازی سنتی مرفه، دارای ماهیتی بورژوازی است و قدرت عمدده دولتی در دست بورژوازی متوسط وابسته قرار دارد.

دراین بخش می‌کوشیم ترکیب ارگان سازش و تضادهای درونی آن را بطور مشروح توضیح دهیم و با بررسی نقش جناحهای مختلف ارگان سازش، ماهیت طبقاتی و خصلت سیاسی آن روش کنیم.

از آنجائیکه نقش جناحهای مختلف روحانیت در ارگان سازش بعنوان مبنله محوری و گره‌اصلی دربحث‌ها و تحلیل‌های مختلف درآمده، مقدمتاً به اختصار به جناح‌بندیهای روحانیت و نقش آن اشاره می‌کنیم.

دستگاه روحانیت اسلام پس از حمله اعراب به ایران و پی‌آمدهای آن در ایران شکل گرفت. در آن دوران روابط فنودالی در جامعه ما مسلط بود و مذهب (روحانیون و دستگاه مذهبی) بمتابه وسیله‌ای بود در دست فنودالها و سعی در تعکیم حاکمیت فنودالها داشت. اکثر روحانیون و مراجع عالی رتبه وابسته به شاه و دربار و فنودالها بودند. در شرایط حاکمیت فنودالیسم که اراضی موقوفه در اختیار دستگاه روحانیت قرار داشت، روحانیون مستقیماً در استثمار فنودالی سهیم و شریک بودند و

این خود یکی از زمینه‌های پیوند آنها با فتووالیسم بود و مذهب در خدمت توجیه استثمار فتووالی بکار گرفته میشد، از این لحاظ دستگاه مذهبی در ایران مشابهت‌هایی با نقش کلیسا در غرب دارد. انگلستان درباره نقش کلیسیا در غرب می‌نویسد:

«کلیسا در هر کشوری بعنوان مالک تقریباً یک سوم زمین بود و در تشکیلات فتووالی قدرت عظیمی داشت، کلیسا با مالکیت فتووالیش رشتہ ارتباط واقعی میان کشورهای مختلف را تشکیل میداد و تشکیلات فتووالی کلیسا به نظام فتووالی و سلطه دنیوی غسل تطبیق می‌بخشد» (انگلستان سوسیالیزم قضائی).

روحانیون علاوه بر راهبیان غیر «مشروع» و یا شرکت در تولید بطور اتفاقی، از ملریق درآمدهای اوقاف و اداره اماکن مذهبی، خمس و زکوة، وعظ و خطابه، اجرای امور معاملات و عقد و غیره... زندگی خود را تامین میکردند.

بخش اعظم دستگاه مذهبی، ارجاعی و متعدد فتووالها و دربار بود و بخشی از دستگاه دولتی محسوب میشد. ولی بخشی از روحانیت (بویژه لایه‌های پائیشی آن - طلاق فقیر و...) بعلت نزدیکی و آمیختگی زندگی شان با زندگی زحمتکشان، به دفاع از زحمتکشان برمی‌خواستند و به جنبش‌های اعتراضی می‌پیوستند. روحانیون متوجه این جنبش‌های توده‌ای دوران فتووالیسم که غالباً رنگ مذهبی نیز بخود میگرفت، نقش فعالی ایفا کرده‌اند. بدین ترتیب از همان آغاز، جناحهای مختلف روحانیت موضع گیریهای طبقاتی گوناگون داشته‌اند، بخشی در کنار ارجاع و بخش دیگر در کنار خلق قرار گرفته‌اند.

روحانیت بمثاله یک قشر اجتماعی دارای خصوصیاتی است که لازم است مورد توجه قرار گیرد. این قشر نقش مستقیم در تولید ندارد و از قبل زحمتکشان خود را تامین میکند. ورود به جامعه روحانیت دارای مشخصاتی است که ازان جمله است:

آشنایی به زبان عربی، دانستن فقه اسلامی، گذراندن دوره‌های آموزشی در مدارس علوم دینی «طلبگی»، ملبس بودن به لباس آخوندی... روحانیت در جامعه موقعیت اجتماعی ویژه‌ای دارد. این موقعیت ویژه اجتماعی و نحوه بهره‌مندی از تولیدات اجتماعی برای این قشر، منافع اقتصادی و اجتماعی خاصی ایجاد کرده‌است. این منافع اقتصادی و اجتماعی

در رابطه مستقیم با وضعیت اجتماعی آنان در جامعه قرار دارد. بدین لحاظ تامین منافع صنفی (تشری) روحانیت درگزرو تضمین وضعیت حقوقی سیاسی یا موقعیت اجتماعی آنان است. این امر موجب میشود که جناحهای مختلف روحانیت علاوه بر موضعگیری به نمایندگی از جانب اشار و طبقات مختلف جامعه، درجهت تامین منافع و مصالح صنفی (تشری) روحانیت نیز تلاش کنند. رفیق بیژن در این مورد می‌نویسد:

«کاست روحانی علاوه بر نقشی که به نمایندگی از جانب قشرها و طبقات مختلف جامعه بعده دارد و از این جهت موضع گیریهای مختلف میکند، خوددارای منافع و مصالح صنفی است. رهبران روحانی و دستگاه مذهبی در طول تاریخ فتووالیزم، در ایران بثابه یک مرجع سیاسی و قضائی به حساب آمده و در حاکمیت با دربار و خوانین شریک بودند. در گذشته شاهد درگیری قشر بالائی دستگاه مذهبی با دربار و حکام بر سر حدود و ثبور فرمانروائی ارضی بوده‌ایم» (طرح جامعه‌شناسی – تاکید از ماست).

دستگاه مذهبی در ایران (و در اکثر کشورهای تحت سلطه) هرچند مشابه‌هایی با نقش کلیسا در غرب دارد ولی دارای ویژگیهای نیز هست که در رابطه با تاثیری است که ورود استعمار به این جوامع در مسیر تکامل آنها بر جای گذارده است. بیژن در این باره می‌نویسد:

«در دوره معاصر، ورود استعمارگران و نفوذ سیاسی و فرهنگی آنها، آینده قشر روحانی را با خطر روپر و می‌ساخت. بدین ترتیب در حالیکه فتووالیسم در ایران از ورود مسالمت‌آمیز استعمارگران پنهان‌وص هنگامیکه استعمار مستقیم عمل نمیکرد، احسان خطر نصی‌کرد، روحانیون که ثبات موقعیت آنها به ادامه تعیین فرهنگ‌مذهبی و موقعیت مذهب در جامعه بستگی دارد، از این نفوذ مستمر ناراضی بودند. رشد بورژوازی باعث شدکه جناحی از قشرهای مذهبی، باین طبقه روپرورد تکیه کند و به نمایندگی آن در مقابل دربار و استعمار مقاومت نماید. این جناح روحانی نمی‌توانست در چهارچوب کهنه و ارتجاعی مذهبی اقی بماند و از خود تمایلات ترقی خواهانه نشان ندهد. جناحهای ارتجاعی که با فتووالیسم پیوند داشتند در مقابل جناحهای مترقی قرار گرفتند ولی آنچاکه پای مصالح قشری بیان می‌آمد یعنی موقعیت دستگاه مذهبی از جانب رژیم دوچار بخاطر می‌افتاد در عین تضادهای سیاسی، همبستگی‌های صنفی و لو بطور

موقع ظاهر میشد.» (طرح جامعه‌شناسی - تاکید از ماست.)

پس از مازش بورژوازی بزرگ با امپریالیزم و فتووالیسم در انقلاب مشروطیت، که تقسیم‌بندی بورژوازی به دو بخش کمپرادور و ملی تکمیل شد، جناحهای از روحانیت که وابسته به فتووالیسم و کمپرادوریسم و امپریالیسم بودند، در برابر روحانیت مدافعانه بورژوازی ملی و خردۀ بورژوازی قرار گرفتند که تضادهای سیاسی - طبقاتی و کشمکش بین آنها را در طول مبارزات دمه‌های اخیر به نحو کاملاً روشن و بارزی میتوان مشاهده کرد.

با رشد و گسترش سرمایه‌داری و بسط و نفوذ فرهنگ غربی، به تدریج از نقش مذهب کاسته شد. بار فرم ارضی و پایان دادن به مسلطه اقتصادی - سیاسی فتووالیسم در ایران، ضربه اساسی به منافع و موقعیت این قشر وارد آمد. تقسیم اراضی موقوفه، خارج شدن اداره امور حج و اماکن متبرکه و غیره از دست روحانیت و برقراری کنترل دولتی براین مراکز، فروپاشی سنتهای گذشته، تحلیل تدریجی بورژوازی ملی و رو به تلاشی نهادن و تضعیف روزافزون خردۀ بورژوازی سنتی و کاهش اهمیت و نقش سیاسی و اقتصادی بازار، موقعیت روحانیت را بیش از پیش تضعیف کرد. با اینهمه، بخش اعظم مراجع عالی رتبه مذهبی، علی‌رغم مخالفت‌های جزئی و گاه و بیگانه‌شان که بدلیل وابستگی آنها به جناحهای غیر مسلط بورژوازی وابسته و پایمال شدن مصالح قشری روحانیت بود، در برابر دیکتاتوری خشن تسلیم شدند و به حاکمیت دیکتاتوری خشن و فاشیستی تن دردادند و بصورت مدافعان سیستم درآمدند. تنها اقلیتی از مراجع مذهبی نظریں آیت‌الله خمینی و طالقانی و... بعلت پیوندشان با خردۀ بورژوازی سنتی دارای تمایلات ضد امپریالیستی بودند و بر علیه دیکتاتوری مبارزه میکردند.

با ادامه رشد بورژوازی وابسته، رشد صنایع و گسترش تولید و سبدالله کالانی، نقش و میزان قدرت و نفوذ مذهب نیز می‌باشد تابع ضروریات و نیازهای رشد و گسترش سرمایه‌داری وابسته میشد. در این دوران بودکه مستله جدائی دین از سیاست اzmوضع بورژوازی برای سیستم حاکم بصورت نیاز می‌نمود و همانطور که در دو دهه گذشته دیدیم گام به گام انجام شد. البته جدائی دین از سیاست، جایگزینی قوانین حقوقی بجای قوانین شرعی در تکامل سرمایه‌داری در غرب و دیگر جوامع نیز

اتفاق آفتاده است. جنبش کالونیسم و پرووتستانیسم درحقیقت تجلی جریان بورژوازی برای جدائی دین از سیاست و بورژوازی کردن دین فتووالی بود. انگلیس درخصوص جدائی دین از سیاست در غرب می نویسد:

«پرچم مذهبی در انگلستان برای آخرین بار در قرن هفدهم به اهتزاز درآمد و هنوز نیم قرن سپری نشده بود که جهان بینی نویسی - که می بایستی جهان بینی کلامیک بورژوازی بشود، یعنی جهان بینی حقوقی بدون بُرْئَه در فرانسه تجلی گرد. این بمعنی دنیوی شدن جهان بینی مذهبی و جانشین شدن دگم حقوق الهی بوسیله حقوق انسانی و جایگزین شدن کلیسا بوسیله دولت بود. مناسبات اقتصادی و اجتماعی که در گذشته مردم تصور میکردند بوسیله کلیسا و دگم آفریده شده است - زیرا بوسیله کلیسا تحمل شده بود - اکنون بمنزله مناسباتی تلقی میشود که بن پایه حقوق استوار بود و بوسیله حکومت بوجود آمده بود. علت آن بود که مبادله کالا در مقیاس اجتماعی و در حد اعلای گسترش آن خاصه بوسیله مساعده ودادن - اعتبار مالی - مناسبات قراردادی مربوطه متنقابل را بوجود میاورد و به این ترتیب مستلزم قواعد کلی ایست که فقط میتواند بوسیله جامعه ارائه شود - یعنی ضوابط حقوقی ای که بوسیله حکومت مقرر شده است.»

#### (انگلیس - سویالیزم قضائی - تاکیدها از ماست)

البته پروسه ایکه در غرب طی شد تا جدائی دین از سیاست تحقق یافت، هم در دوران تاریخی متفاوتی بود و هم با نوعه تحقق آن در جوامع تحت سلطه تفاوت داشت. در آنجا بورژوازی در دوران رقابت آزاد سرمایه داری قرار داشت و دارای خصلت های انقلابی بود و این جدائی را بخوبیست رادیکالی انجام داد. حال آنکه در جوامع تحت سلطه بخش اعظم بورژوازی، وابسته به انحصارات امپریالیستی و فاقد خصلت انقلابی بود و با فتووالیزم سازش کرد و نتوانست جدائی دین از سیاست را بخوا رادیکالی عملی سازد. بورژوازی وابسته همانطور که طی پروسه تدریجی و رفمیستی به حیات فتووالیسم پایان داد، در این زمینه نیز بتدریج عمل کرده است.

با جدائی هرچه بیشتر دین از سیاست، موقعیت اجتماعی روحانیت نیز تعیین شد و جناح هایی نیز که به فتووالیسم تکیه داشتند، با الگاه فتووالیسم و کانالیزه شدن فتووالها درجهت بورژوازی وابسته به این

طبقه (بورژوازی) تکیه کردند و بدفع از آن پرداختند.

همانطور که گفتیم جناحهای مختلف روحانیت علاوه بر دفاع از منافع طبقاتی معین برای تامین منافع قشری خویش نیز تلاش می‌کنند. البته منافع و مصالح قشری روحانیت میتواند در جنبه‌هایی اصطکاک‌ها و تضادهایی نیز با منافع طبقاتی معین داشته باشد. مثلاً هنگامیکه ضرورت های مادی رشد سیستم، جدائی دین از سیاست و به تبع آن تضمیف موقعیت روحانیت را ایجاب میکند و بورژوازی در این جهت اقدام میکند، با این عمل خود مسکن است حتی اعتراض جناحهای بورژوازی روحانیت را نیز برانگیزد و این جناحها را وادارد که برای دفاع از مصالح قشری خویش دربرابر بورژوازی قرار بگیرند و با آن اقدامات مخالفت ورزند. ولی این مخالفتها هیچگاه نمیتواند موجب آن شود که این جناحها بجای دفاع از منافع بورژوازی از منافع طبقاتی دیگری دفاع کنند. بلکه آنها در همان حال در حین مخالفتشان، دست در دست بورژوازی به دفاع از منافع طبقاتی بورژوازی در برابر سایر اشار و طبقات که منافعشان با بورژوازی تضاد دارد، بر می‌خینند و از منافع بورژوازی دفاع می‌کنند. آنها همچنان مالکیت خصوصی بورژوازی را تقدیس می‌کنند و آنرا موهبت آسمانی می‌شمارند و استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان را توسط بورژوازی کسب و کار حلال اعلام می‌کنند. لذا این تضادها را نباید مطلق و عمده انگاشت. تماینده هر طبقه‌ای ضمن وحدت با طبقه خویش، دارای تضاد با آن نیز هست و طبقه از تماینده طبقه متمایز است. مارکس در ایدئولوژی آلمانی می‌نویسد:

«سه‌جزء نیروی تولید، وضع اجتماعی و آگاهی میتواند و باید با یکدیگر در تضاد افتد، زیرا با تقسیم کار این امکان و از آن بالاتر این واقعیت بوجود آمدکه فعالیت معنوی و مادی، بهره‌مندی و کار، تولید و مصرف، نسبیت افراد مختلف گردد. و امکان اینکه اینها در تقاض نیفتند تنها در از میان برداشتن تقسیم کار است... تقسیم کاری که در بالا چون یکی از نیروهای اصلی تاریخ تاکنون یافته‌یم، اکنون در طبقه‌حاکم نیز چون تقسیم کار میان کار معنوی و مادی نمودار می‌شود، آنچنانکه درون این طبقه بخشی چون اندیشنده‌گان این طبقه ظاهر می‌شود (ایدئولوگی‌های فمال و دریابنده‌ای که ساختن خوش‌پنداری این طبقه درباره خویش را منبع اصلی

ماش خویش می‌سازند) درحالیکه بخش دیگر باین خوشبینداریها برخوردی بیشتر منفصل دارد. دراین طبقه این شکاف میتواند حتی به تغایف و دشمنی دو بخش تکامل یابد، ولی با هر تصادم عملی که در آن خود طبقه به خطر می‌افتد خود بخود از میان می‌رود جائیکه دیگر این نمود نیاز از میان می‌رود که افکار حاکم گویا افکار طبقه حاکم نبوده و نیروئی جدا از تیروئی این طبقه داشته است.

(ایدئولوژی آلمانی - ترجیحه فارسی - تاکید از ماست)

این رابطه طبقه و نمایندگانش بطور عام بود و اگر بطور خاص روحانیت را با خصوصیات قشری و مذهبی اش در نظر بگیریم، آنگاه استقلال نسبی که در رابطه بین طبقه و نماینده‌اش وجود دارد بشکل بازتری در رابطه بارو حانیت مشاهده خواهد شد.

بنابراین هنگامیکه می‌گوئیم جناحهای مختلف روحانیت از منافع قشری خویش دفاع می‌کنند و معنی در حفظ موقعیت اجتماعی روحانیت دارند، این بدان معنی نیست که این جناحهای صرفاً و فقط از منافع قشری روحانیت دفاع می‌کنند و از منافع طبقاتی معین دفاع نمی‌کنند. ویا بر عکس هنگامیکه می‌گوئیم جناحهای مختلف روحانیت، منافع طبقاتی اقشار و طبقات مختلف جامعه را نمایندگی می‌کنند بدان مفهوم نیست که منافع قشری اصلاً مطرح نیست و جناحهای مختلف برای حفظ موقعیت اجتماعی روحانیت و مصالح قشری آن تلاش نمی‌کنند.

واقعیت آنست که جناحهای مختلف روحانیت هلاوه‌ین دفاع از منافع طبقاتی معین برای تامین مصالح قشری خویش نیز تلاش می‌کنند. البته لازم به تاکید است که آنچه در نهایت نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌کند، منافع طبقاتی است و جناحهای مختلف تنها در چهارچوب دفاع از منافع طبقاتی معین است که می‌گوشند منافع و مصالح صنفی خویش را نیز تامین کنند. یعنی ما نه مانند برخی رفقا با دیدن ظاهر مذهبی حاکمیت کنونی به این نتیجه می‌رسیم که در حاکمیت کنونی روحانیت صرفاً از منافع قشری خویش حرکت می‌کند و جناحهای مختلف روحانیت از منافع طبقاتی معین پیروی نمی‌کنند، و نه مانند برخی رفقا تلاش‌های روحانیت را برای تضمین منافع ویژه‌اش به مردم بورزوایی منتی (آرمان‌گرایی و اپس‌گرایانه خود).

۱- به این مسئله توجه کنیم که ایده‌ها در تحلیل نهایی در خدمت اقشار و طبقات مختلف جامعه قرار می‌گیرند و نقش عینی طبقاتی معینی دارند.

بورژوازی سنتی - خسینه کار (۳۵) منصب می‌کنیم. ذیرا با چنین تحلیلی معلوم نیست موضع کسانی نظیر قمی، شیرازی، بهشتی و... که آشکارا از منافع بورژوازی دفاع می‌کنند و در عین حال طرفدار ولایت فقیه و تضمین منافع ویژه روحانیت هستند، چگونه قابل توجیه خواهد بود.

کسانی نظیر بهشتی برای تضمین منافع ویژه روحانیت تلاش می‌کنند و حتی برس همین امتیازات ویژه باکسانی نظیر بازارگان که مخالف این امتیازات هستند، اختلاف و درگیری نیز پیدا می‌کنند ولی علیهم این «کشمکش»ها هر دوی آنها بورژوازی وابسته متوسط را نمایندگی می‌کنند و در دفاع از منافع طبقاتی بورژوازی متفق الرأی بوده دریک صفت قرار دارند و تاکنون نیز هیچگاه در این مورد درنگی راجایز نشمرده‌اند.

ولایت فقیه نیز برخلاف نظر پرخسی رفقا، بازتاب آرمانگارانی و پسگرایانه خود بورژوازی سنتی نیست. اگر چنین بود نمایندگان بورژوادزی از آن دفاع نمی‌کردند. اگر ولایت فقیه رابطه مجرد و جدا از واقعیت‌های اجتماعی و شرایط موجود و اینکه چگونه عملی می‌شود، در نظر بگیریم، میتوانیم بگوییم که بخودی خود بازتاب مشخص منافع طبقاتی طبقه معینی نیست. ولایت فقیه بسته به اینکه چه کسی آنرا تفسیر کند و چه کسانی آنرا عملی سازند در خدمت منافع طبقاتی گروه اجتماعی خاص قرار خواهد گرفت. اگر آنرا بهشتی یا قمی تفسیر کنند و بنی‌صدر و چمران عملی سازند مبدأ بته که در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی بکار گرفته خواهد شد و امروز در قانون اساسی ولایت فقیه با مناسبات موجود تلفیق شده و بر می‌ستم سرمایه‌داری وابسته صحة‌گذاره است. البته ولایت فقیه ویژگی خاصی نیز دارد و آن امتیازاتی است که برای روحانیت در نظر گرفته است و بیانگر تلاشی است برای تلفیق دین و سیاست که در حقیقت انکاس تلاش روحانیت است برای حفظ امتیازات ویژه و تضمین موقعیت اجتماعی‌اش.

با این‌همه امروزکه قانون اساسی در عمل پیاده می‌شود و رنگ واقعی خود را باز می‌یابد، سپرده شدن قدرت عمدی دولتی بذست بورژوازی را تائید می‌کند و درجهٔ حفظ و بازسازی مناسبات موجود بکار گرفته می‌شود.<sup>۱</sup> در جامعه‌ایکه مناسبات سرمایه‌داری وابسته بر آن حاکم است و قدرت دولتی در اختیار بورژوازی است جز این‌هم نمی‌توانست باشد.

۱- یعنی نقش عینی طبقاتی آن، ثبیت سلطه بورژوازی وابسته است.

ولی چرا او چگونه روحانیت در این مقطع تاریخی از چنین امتیازات ویژه‌ای برخوردار نمی‌شود (ولو بطور موقعی) برای درک این مسئله باید به بحث سیاسی و اجتماعی عمیق حاکم بر جامعه، روند گسترش مبارزه طبقاتی و نقش روحانیت در جنبش اخیر و چگونگی شکل‌گینی ارگان‌سازش توجه کرد. همانطور که در بخش‌های قبل نیز اشاره کردیم، با اوج گیری مبارزات مردم از سال ۵۶، مخالفت جناحهای مختلف روحانیت‌علیه رژیم فزومنی یافت. ولی این مخالفتها از موضع طبقاتی واحدی صورت نمی‌گرفت. جناحهایی از روحانیت بدليل پیوندان با جناحهای غیر مسلط بورژوازی وابسته و نیز تضعیف موقعیت اجتماعی و پایمال شدن منافع و صالح قشری روحانیت در موضع اپوزیسیون قرار گرفته بودند. اکثریت مراجع عالی رتبه نظری قمی، روحانی، محلاتی، شیرازی، شریعتمداری، بهشتی و ... در این جناح قرار می‌گیرند. جناح دیگر روحانیت که پیوند‌های دیرینه‌ای با خود بورژوازی سنتی داشت، به دفاع از منافع پایمال شده خود بورژوازی سنتی و منافع قشری روحانیت به مبارزه با دیکتاتوری برخاسته بود. طالقانی، خمینی، سعیدی، منتظری و ... از چهره‌های برجسته این جناح بودند. البته همانگونه که در طیف وابسته به بورژوازی می‌توان جناحهای وابسته بورژوازی بزرگ و متوسط را از یکدیگر تمیزداد، ۱ در درون طیف مدافعين خود بورژوازی نیز می‌توان موضع‌گیری لایه‌های مختلف خود بورژوازی سنتی را از یکدیگر تمایز کرد. مثلاً موضع‌گیری‌های خمینی بیشتر به لایه بالائی خود بورژوازی سنتی و موضع طالقانی به لایه میانی آن نزدیک بود. موضع خمینی محافظه‌کارانه‌تر از طالقانی بود و اینراچه در موضع‌گیری‌های مختلف و چه در روش‌هایی که برای مبارزه در پیش می‌گرفتند به روشنی می‌توان تشخیص داد. مثلاً طالقانی از مجاهدین خلق ایران حمایت کرد حال آنکه خمینی هبچگاه آنان را تائید نکرد. و یادربود داشت‌ها و تفسیرهای و گوناگون از قرآن و فقه اسلامی تفاوت‌های چشمگیری بین آنان وجود داشت. طالقانی مخالف ولایت فقیه بود و قشریت خمینی را دارانبود. این در حقیقت بدان معنی

۱- باید تذکر دهیم که این تمایز در دوره قبل از قیام بعلت شکل نگرفتن صفت‌بندی مشخص طبقاتی در جنبش زیادآشکار و دویش نبود، اولی امروز که صفت‌بندی طبقاتی در جنبش شکل می‌گیرد آشکار قریب شود.

بودکه‌وی پیگیرانه‌تر از منافع خردۀ بورژوازی دفاع می‌کرد و می‌کوشید دین‌اسلام راه‌چه بیشتر با منافع واقعی خردۀ بورژوازی و متناسب با آیدن‌لوژی آن نوسازی کند.

بتدریج و پارشد مبارزات توده‌ای (که عمدتاً خوداً نگیخته بود) در غیاب مازمانه‌او احزاب نیرومند و با تجربه انقلابی و فعالتر بودن خردۀ بورژوازی در جنبش، جدا‌حی از روحانیت که پیوند‌های نزدیک و فشرده‌تر با خردۀ بورژوازی سنتی داشت، باتکیه بر بازاریان و کسبه و با سودجستن از امکاناتی که برای برپائی جنبش اعتراضی علیه رژیم در اختیارداشت (از قبیل منابر، مساجد، مراسم مذهبی و...) و کلاً با تسلی به تاکتیک‌های مذهبی، اتوریته روزافزونی کسب می‌کرد.

قاطعیت خمینی در برابر شاه (علی‌غم تزلزلش در مقابله با امپریالیسم)، سوابق مبارزاتی اش در میان مردم و معبویتی که در بین بازاریان و کسبه داشت‌واز همه‌مهتر فعالتر بودن خردۀ بورژوازی سنتی در صحنه مبارزه دمکراتیک و ضد دیکتاتوری، او و پیروانش را که به این قشر تکیه‌داشتندار اعتبار سیاسی بسیار زیادی برخوردار کرد.

از همان زمان «همسوئی» نیروهای مختلف در بواب دیکتاتوری، امکان‌های‌منگی بین آنها را بوجود آورده بود و روحانیت نیز علی‌غم جناح‌بندهای و تضاد‌های سیاسی‌نشی از وا استگی‌های طبقاتی متفاوت، تقریباً بطور یکپارچه حرکت می‌کرد. که این‌امر خود در آن مقطع بیانگر فقدان صفت‌بندهای طبقاتی در روحانیت، همچنانکه در کل جنبش، بود.

رشد و گسترش مبارزات توده‌ای و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی حاکمیت بورژوازی را با خطری جدی روپرتو ساخته بود. بورژوازی وابسته بعلت شرایط تاریخی رشد خود، وابستگی به انحصارات جهانی، ضعف قشنهای تولیدی و نقش فائنه بخش دولتی و قشنه بوروکرات، سلطه سیاسی خویش را از طریق دیکتاتوری مونارکوفاشیستی شاه اعمال می‌کرد و احزاب وابسته بخود را تشکیل نداده بود. بورژوازی، سلطنت را آنچنان‌جاودانه می‌انگاشت که تصور نمی‌کرد توده‌ها بتوانند آن‌اسنونگون سازند. احزاب چندکانه‌ای بورژوازی نظیر حزب ایران‌نوین، مردم‌پان‌ایرانیست وغیره ۱۰۰۰۰

۱- در اینجا ذکر این مسئله لازم است که این احزاب به علت آنکه شدیداً از بالا کنترل می‌شدند و بیشتر جنبه نمایشی داشتند هیچ‌گاه تبدیل به احزاب قدرتمند بورژوازی نشدند.

که قادر اعتبار سیاسی در بین توده‌ها بودند و عمل در صحنه سیاست نقش چندانی را ایفا نمی‌کردند منحل شدند و حزب فراگیر و شهادت‌گرستاخیز ملم شد. علی‌غم تمام تلاشها و تبلیغات و بوقوکرنای رژیم، این حزب نیز نتوانست هیچگونه اعتبار سیاسی و نفوذ معنوی در بین توده‌ها کسب کند. بورژوازی در پناه چماق با سرکوب‌فاشیستی رژیم و با تکیه بر آرگانهای نظامی و پلیس، آن از منافع اقتصادی و سیاسی خود و امپریالیسم مدافعت و برای تعکیم سلطه خویش تلاش می‌کرد.

بارشد بحران اقتصادی و سیاسی و شدت‌یافتن تضاد‌های دروغی بورژوازی، درگیریهای جناحهای مختلف بورژوازی برای تامین و تضمین سیم خویش و چگونگی حل بحران اقتصادی فزوونی گرفت. جناحهای مختلف بورژوازی پتدربیخ خطر سقوط دیکتاتوری را احساس و تلاش می‌کردند مبارزات توده‌ها را به انحراف پکشانند و از عمق وسعت آن بکاهند و بیستم را از بحران نجات دهند. محاذی، دستجات، احزاب، جناحهای مذهبی وابسته به بورژوازی که سالیان سال با خالی کردن صحنه مبارزه، زمینه را برای سرکوب خشن و فاشیستی رژیم ضدغلقی و وابسته به امپریالیسم آماده کرده بودند به تکاپو افتادند. ولی سه اعتبارتر ازان بودند که بتوانند به سادگی در دل مردم جائی برای خویش بیابند. در این میان شانس جناحهای مذهبی وابسته به بورژوازی به علت پایه داشتن اعتقادات مذهبی در ذهن، تفکر و فرهنگ توده‌ها و رنگ مذهبی گرفتن جنبش، بیش از سایر جناحهای بود. بورژوازی تلاش می‌کرد - در برابر خمینی، دیگر مراجع مذهبی وابسته بخود را تقویت کند، نمونه‌های بارز این تلاشها تبلیغاتی بود که برای امثال شریعتمداری‌ها صورت می‌گرفت. گرچه بورژوازی به سازش با خمینی امیدوار بود، لیکن تلاش می‌کرد که عناصر کامل‌وابسته بخود را در رام جنبش قرار دهد. و هنگامیکه نتوانست در این امر موفق شود کوشش کردتا با احاطه کردن دور و برد هبری او را به طرف خود پکشاند، باز رگان با امام بیعت کرد، سنجابی پس از مسافت به پاریس رهبری امام را پذیرفت، عناصر وابسته به بورژوازی و امپریالیزم در کنار امام قرار گرفتند. دیگر مراجع تقلید نظیر آیت الله نجفی، شیرازی، قمی، محلاتی، گلپایگانی و ... که موضع شان حتی در برای رژیم دیکتاتوری شاه آشتی‌جویانه بود پتدربیخ رهبری خمینی را پذیرفتند. لیکن شریعتمداری علی‌غم تایید ضمنی خمینی، حاضر با قبول کامل رهبری‌وی نشد و علاوه بر حفظ تضادهای سیاسی به رقابت صنفی باوی نیز

ادامه داد . خمینی به مقام رهبری بلا منازع و مرجع عالی و امام امت ارتقاء  
یافت . برچتین زمینه‌ای «وحدت کلمه» تبلیغ میشد .

این رهبری که همواره بدبناول توده‌ها حرکت کرده بود، نه تنها قادر  
نباود انرژی خروشان میلیونها توده به پا خاسته را در جهت سرنگونی کامل  
سیستم هدایت کند، بلکه خود نیز از رادیکالیزم شدن جنبش در هراس بود  
و با تاکتیک‌هایی که اتخاذ میکرد و روشهایی که در پیش میگرفت، مانع  
عمق یافتن جنبش و قطب‌بندی طبقاتی در آن میشد .

علیرغم محافظه‌کاری رهبری، بعران اجتماعی و سیاسی که تمام  
زوایای جامعه را دربرگرفته بود، هر روز توده‌های وسیع‌تری را به میدان  
مبازه‌می‌کشاند . هنگامیکه دیگر سرکوب ترویستی و آشکار، کارآئی  
خود را دربراپرس جنبش توده‌ای از دست داده بود، بورژوازی به شیوه‌های  
نوینی برای سد کردن جنبش توده‌ای روی آورد . بورژوازی به استفاده از  
مذهب و به روحانیت (که در جنبش از نفوذ و اعتبار بیسابقه‌ای برخوردار  
شده بود)، متولّ شد تا بتواند درپناه نفوذ روحانیون و زیرپرچم مذهب  
ورهبری مذهبی جنبش، از اقدامات قهرآمیز توده‌ها علیه مناسبات موجود،  
وازنابودی کامل آن جلوگیری کند . نفوذ و اتوریتete رهبران مذهبی چنانچه  
در خدمت بورژوازی بکار گرفته میشد میتوانست توده‌هارا از اقدام مستقلانه  
جهت واژگوتی سیستم گندیده سرمایه‌داری وابسته بازدارد .

مبازه طبقاتی آنچنان شرایطی را ایجاد کرده بود که روحانیت و  
مذهبی با است برای نجات سیستم از خطر انهدام و نابودی، نقش بسیار  
فعالی ایفا میکردند . بهترین طریق به انحراف کشاندن جنبش که کاملاً نگک  
مذهبی بخود گرفته بود، استفاده از مذهب و روحانیون بود . در چنین  
شرایطی مذهب از موقعیت و منزلت والائی برخوردار شد و نمایندگان مذهبی  
بورژوازی نقش بسیار فعال و موقعیت ویژه‌ای یافته‌اند . حتی جناح‌های  
سیاسی بورژوازی نیز رنگ مذهبی بیشتری بخود گرفتند و حداقل تلاش  
برای سازش با جناح مذهبی وابسته به خوده بورژوازی سنتی مرffe که رهبری  
جنوب را نیز در اختیار داشت بعمل آمد . در موقعیتی که شرایط عینی  
انقلاب بلوغ نهایی می‌یافتد و توده‌ها در آستانه یک اقدام بی‌سابقه تاریخی  
قرار داشتند، نمایندگان مذهبی خوده بورژوازی سنتی مرffe با تایید تشکیل  
شورای انقلاب و دولت بازرگان که در ترکیب هردوارگان، نمایندگان  
بورژوازی وابسته متوسط اکثریت داشتند، در واقع سپردن قدرت عده

دولتی بدست بورژوازی و راه سازش با بورژوازی را برگزیدند. ۱ در چنین شرایطی ضروری بود که روحانیت و مذهب از موقعیت خاص و امتیازات ویژه‌ای برخوردار شود. روحانیت وابسته به بورژوازی تلاش میکرد علاوه بر پاسداری از منافع بورژوازی، منافع و مصالح خویش را نیز تضمین کشد و امتیازات ویژه‌ای را که کسب کرده بود، حفظ کند. جناح مذهبی وابسته به خرد بورژوازی سنتی مرغه نیز که بابورژوازی سازش کرده بود، علاوه بر واداشتن بورژوازی به انجام فرمهای به نفع قشر مرغه خرد بورژوازی در عین حال درجهت حفظ امتیازات ویژه روحانیت تلاش میکرد. این تلاش همانطور که قبل نیز توضیح دادیم بصورت پاشاری برای تلفیق ولایت فقیه با رو بنای مناسبات موجود، تجلی و تبلور یافت. لذا در حاکمیت کنونی علیرغم پوشش مذهبی و موقعیت ویژه روحانیت در آن، قدرت واقعی دولتی در دست بورژوازی قرار گرفته است. البته ولایت فقیه با رو بنای جامعه سرمایه داری وابسته تضاد هایی دارد که در بررسی قانون اساسی به آن خواهیم پرداخت.

۱- البته زمینه‌های سازش از قبل فراهم شده بود.

# سیاست‌های اقتصادی ارگان سازش

املحاصل و عملکرد چنین ارگانی (سازش نمایندگان خرد بورژوازی) بورژوازی) چه میتواند باشد؟ لینین به این سوال چنین جواب میدهد: «دموکراسی خرد بورژوازی و بخصوص سران آن، به بورژوازی گرایش دارند. سران دموکراسی خرد بورژوازی توده‌های خود را با وعده و عیید و اطمینان بامکان سازش با سرمایه‌داران بزرگ تسکین میدهند و در بهترین حالت از سرمایه‌داران برای قشر فوکانی کم عله توده‌های زحمتکش گذشتگان ناچیز بسیار کوتاه مدتی میگیرند. ولی این دموکراسی خرد بورژوازی در کلیه مسائل قطعی و مهم همیشه دنباله بورژوازی بوده و بشکل زائنه ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است.» (درس‌های انقلاب، مجموعه آثار صفحه ۴۸۸ – تأکید از ماست).

عینیت عملکرد یک ساله حاکمیت کنونی نیز چیزی جزاین را نشان نداده است. بعلاوه اگر حاکمیت کنونی مجبور شده اقداماتی درجهت احیای تولید خرد بکند، عمدتاً با اتکاء و برپایه فشار خرد کنند توده‌ها و عدم تواناییش در سهار کردن و تعت کنترل گرفتن این فشار بوده است. در این بخش هدف ما بررسی سیاست‌های حاکمیت کنونی در زمینه‌ی اقتصاد است. این سیاست‌ها عبارتند از:

- ۱- رفع‌هایی درجهت احیای تولید خرد و حمایت از خرد بورژوازی.
- ۲- تلاش برای بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته.

## ۱- رفرههای درجهت احیای تولید خرد و حمایت از خردبوزروازی.

اگر پندریم که فعالترین نیرو در جریان قیام خردبوزروازی، آنهم قش کاسپکاران و خرد تولیدکنندگان شهری بوده‌اند و این قش بیش از دیگر اشار و مطبقات بمنافع طبقاتی خود واقع بود و نمایندگان آن‌همگام با بوزروازی در حاکمیت حضور فعال داشت، روش خواهد شد که لزوماً و از همان ابتدای بقدرت رسیدن هیات حاکمه جدید مستله پرداخت خسارات و آسیب‌های وارد شده به کسبه و پیشه‌وران و بازاریان در جریان درگیریهای ماهیاتی قبل از قیام وبالاخص در طی احتصابات و تعطیل مغازه‌ها و بستن بازار و نیز صدمات وارد شده به آنها در روزهای قیام مطرح بوده است، تا بدان حدکه بازرگان تحت فشار این نیروها و نیز برای برآمده انداختن چرخهای اقتصاد مملکت، در پیام تلویزیونی خود در ۲۶ فروردین ماه گفت: «کارخانجات هم سه‌دسته است: کارخانجات دولتی، بخش خصوصی متوسط و کوچک و بعد کارخانجات بخش خصوصی به مقیاس وسیع و بزرگ»، که یکبار دیگر هم در یک سخنرانی به آن اشاره کرد. این دسته سوم او لا مالکین و صاحبان سرمایه‌ها رفته بودند و نیستند و پول‌راهم بوده‌اند و برای ما ارث بدھکاری و وزحمت گذاشتند. اینها را البته بدو دلیل نمی‌توان نادیده گرفت او لا دستگاه‌های تولیدی مملکت هستند که اقتصاد کشاورزی، صنعت و تجارت مملکت وابسته به آنهاست، نمی‌شود این سرمایه بزرگ‌کرا که حال از هر راهی جمع شده چون در داخل مملکت هستند خوابانید. او لین مستله این بود که سروسامان و سرپرستی برای این دستگاه‌ها بایدست بیاوریم و سرجایشان بگذاریم. که البته در عرض یکماه انجام شد. و خیلی از آنها راه افتاده و حتی الان هم از ایران ناسیونال اتومبیل بیرون می‌آید و هم از آن مجتمع بزرگ کوچک و متوسط بخش خصوصی، اینها در وضع شده است. اما آن صنایع کوچک و متوسط بخش خصوصی، اینها در مرحله اسفلباری... قرار داشته‌اند. او لا بازار نبود و فروشی نداشتیم، بازاری نبود که مصرف کند. ثانیاً بسیاری از اینها پولی را که باید به کارگران پدهند... نداشتند. و اینها را بادادن یک مبلغ نسبتاً معنابهی وام با پیوه بسیار نازل کمتر اختیار اطاق‌های بازرگانی گذاشتند تا بانتظارت آنها در مرحله اول حقوق و دستمزد کارگران داده شود، بعد مواد اولیه نداشتند که جنس‌هایشان تهیه شود...» (تاكید از ماست)

دولت موقت در «وعده و وعید» دادن و کوشش جهت حفظ و زنده

نگهداشت امید در این اشاره، به جمهوری اسلامی هرگز کوتاهی نکرد! و ماهها بعداز بقدرت رسیدن نیز همچنان از «روح تازه دمیدن» در کالبد بی‌جان «کسبه جزء پیشه‌وران» صعبت میکرد، از جمله بازرگان در پیام تلویزیونی خود در اوایل شهریور ماه (۱۳۶۸) درباره «کارهای انجام شده» توسط دولت چنین گفت:

«صندوق ترمیمی درست شده، مردم در آن پول ریخته‌اند. ۷۵ میلیارد ریال از طریق اطاق بازرگانی وام داده شد. برای بکار افتدن مجددصنایع خوابیده، تا زنده بشوند و بتوانند مواد اولیه بخورد و علیرغم اخلالهایی که میشود، روی پایشان بایستند. ۳ میلیارد از طریق بانکهای کشاورزی، بانکهای دولتی، در اختیار کشاورزان گذاشته شد. همین دیشب درشورای اقتصاد مبلغی در حدود ۵ میلیارد و پاسه یاچهار میلیارد (یادم نیست) برای وام دادن به باغداران پسته و در نطنز باجهانی که آفت و سرمازدگی داشته‌اند، داده شد. پنجاه میلیارد ریال اختصاص داده شد وام برای کسبه جزء و برای پیشه‌وران و برای کشاورزان و صاحبان صنایع مثل آهنگر، خیاط، ماهیگیر و ... که اینها یک مقدار رمی در کارشان بیاید و بتوانند ابتکار بخرج بدنه و اوچ تازه‌ای پیدا کنند. (تاکید ما از ماست) . و نیز بهشتی در مصاجبه‌ای باخبرنگاران در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۶۸ بازو و عدد دادکه: «طرح هماکنون در دست اجراء است (!) برای دادن سرمایه‌های کوچک به کسانی که میخواهند مستقلان کار صنعتی و کارکشاورزی و تولیدی بکنند، البته در شاخه‌های موردنیاز عموم» .

تا اینکه بالاخره پس از گذشت یکسال از حکومت جمهوری اسلامی در دوم بهمن ماه «آئین‌نامه وام‌های کوچک تولیدی و خدماتی» که اصل آن به تصویب شورای انقلاب رسیده است، اعلام شد .

این آئین‌نامه به بهترین وجهی بیانگر آن «بهترین حالتی» است که «گذشت‌های را برای قشر فوقانی کم‌عده» خرد بورژوازی تامین میکند . بجزئیات آن بپردازم:

اولاً : آئین‌نامه با تکیه بر «کار مستقیم و تمام وقت» وام‌گیرنده هدف خود را که حمایت از خرد بورژوازی است روشن میکند : «وام گیرنده: کسانیکه بتوانند یک واحد کوچک ... چه بصورت فردی چه بصورت گروهی و شرکت، بشرط آنکه اعضای گروه بیش از ۵ نفر نباشد و هر عضو مستقیماً و تمام وقت در واحدی که گروه تامین کرده کار کنده» .

ثانیا : شبکه توزیع کننده این وام همان شبکهایست که از مدت‌ها قبل توسط بازار و بازاریان تشکیل گردیده است . «صندوق قرض الحسن در سراسر کشور» به معرفی دفاتر جهاد سازندگی . این صندوقها که برای پرداخت وام به افراد مورد اعتماد خود (مسلمان) در درجه اول و عمدتا همکاران بازاری بدون دریافت بهره (ربح) بوجود آمده است .

ثالثا : میزان و حداکثر وام پرداختی به فرد سیصد هزار تومان است . رقمی که بخوبی بیانگر کوچکی واحد تولیدی یا خدماتی ایجاد شده است .

رابعا : بایک محاسبه سرانگشتی و سریع فوراً روش میشود که رفرم، قشر کوچک و «کم‌عده‌ای» از خرده تولید کنندگان را شامل میشود : کل اعتبار تصویب شده ۳۰ میلیارد ریال حداکثر وام پرداختی به فرد (فرض می‌کنیم همه مراجعه کنندگان بصورت فردی وام دریافت کنند ، (\*) زیرا اگر بصورت گروهی و به مشارکت مراجعه کنند حتی تا ۱۸ میلیون ریال هم می‌توانند وام بگیرند) ۳ میلیون ریال .

#### تعداد نفرات وام گیرنده

$$۳۰,۰۰۰ = ۱۰,۰۰۰ \times ۳,۰۰۰$$

ملحوظه میشود که در اینصورت اعتبار تصویب شده شامل حال ده هزار نفر می‌شود که در مقایسه با جمعیت کثیر تولید کنندگان ورشکسته و خسارت‌دیده در سالهای اخیر بسیار «کم‌عده» است . برای مقایسه یادآور میشویم که فقط در طی چند ممال اخیر در شهر تهران بیش از ۶۰ هزار کاسپیکار خوده پاورشکست شده‌اند . نکته‌ای که باید خاطر نشان کردار یافست که گرچه این اعتبار در مقایسه با وام اختصاص یافته به واحدهای بزرگ تولیدی در همان زمان (ونه حالاکه آقای بنی‌صدر میزان وام به صنایع بزرگ را نامحدود کرده است و در بخش‌های بعدی بدان اشاره می‌شود) رقم قابل توجهی است (۳ میلیارد در برابر ۸۵ میلیارد تومان) اما بهینگام تخصیص این اعتبار و علیرغم وعده ووعید های آقای بازرگان-

\*...به مصاحبه علیرضا محمودی مدیر عامل بانک سپه در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۹۵۹ را توجه شود: «ضمناً به طرحهایی که کارکنان آنها بصورت گروهی و مشارکت نقاضاً اعتبار نمایند. اولویت داده خواهد شد.»

وبهشتی) «برای پیشموران و کشاورزان و صاحبان صنایع» — «بکسانی که میخواهند مستقل از کار صنعتی و کار کشاورزی و تولیدی بکنند» خصلت رفمیستی وغیره بنیادی خود را بازهم بیشتر نشان داده است زیرا از جمع وام تامین شده فقط ۳۰٪ به بخش صنعت و بهمان میزان یعنی ۳۰٪ نیز به بخش خدمات اختصاص داده شده است.

مهمتر آنکه این آئینه اگرچه امیدهای را در میان خرد بورژوازی برآنگیخت اما هنوز به اجرا در نیامده است. مهدوی مدیر امور اعتبارات بانک مرکزی در دومین روز سمینار بررسی مسائل و مشکلات مدیریت واحدهای تحت اداره دولت در هشتم بهمن ماه گفته بود:

«سی میلیارد ریال از طریق بانک صادرات برای صنایع کوچک کشاورزی و خدمات کوچک تخصیص داده شد، که این مبلغ هنوز در مرحله ابتدائی و به مصرف نرسیده است».

در حالیکه وی در همان جلسه اعلام کرد که «هشتاد میلیارد ریال از طریق وزارت صنایع و معادن جهت (واحدهای دولتی) ... در نظر گرفته شد که تاکنون چهل میلیارد آن مصرف و چهل میلیارد بقیه در صدد پرداخت باشند و احدهاست».

با این ترتیب میتوان به سادگی این حکم را اثبات شده یافت که سازش سران خرد بورژوازی با بورژوازی (آنهم در جامعه‌ای با نظام سرمایه‌داری وابسته و پیشرفتی) می‌تواند در بهترین حالات رفرم‌های در جهت منافع قشر فوکانی خرد بورژوازی بنماید.

حال به رفرم دیگری از ارگان سازش می‌پردازیم و آن دولتی کردن بانکها تحت پوشش رفمیستی «ملی کردن بانکها» و ادغام آنها در یکدیگر است.

«دولتی کردن بانکها و ادغام آنها — سیاستی بورژوازی یاخوده— بورژوازی؟»

اگرچه «کنترل یک بانک، ترکیب شدن تمام بانکها در یک بانک... قدمی بسوی موسیمالیسم است» و اگرچه بازرگان و بنی‌صدر و بسیاری از اقتصاددانان مدافعانست و سخت این‌گونه «ملی» کردن‌ها و ادغام آنها و بعبارت دیگر تمرکز و دولتی کردن بانکها بودند و سیاست این عناصر حتی به رفقای ما نیز کمک کرد تا برای گرایشات تجدید نظر طلبانه خود توجیهاتی دست و پاکنند و این‌گونه سیاستها را (بدون توجه به ماهیت آن)

خوده بورژوازی قلمداد کنند، اما حقیقت آنستکه چنین قدمهایی در هر جامعه سرمایه داری که دچار بحران شده باشد، توسط دولت بورژوازی و برای نجات خود بورژوازی نیز برداشته می شود و بقول نین «امروز چنین قدمهایی در آلمان توسط یونکرها و بورژوازی علیه مردم برداشته می شود ». <sup>(\*)</sup> (تاکید از ماست).

باتوجه به مقدمه فوق هدف این بخش آنستکه نشان داده شود چرا بانکها دولتی شد؟

الف : مشکلات بانکها در دوران انقلاب :

توده ها که غارتگری این سیستم را باتمام وجود خود حس می کردند از همان اولین روزهای اوچ گیری مبارزه طبقاتی، نوک حمله خود را متوجه آن نمودند. این مبارزه علاوه بر شیوه های خشن که اغلب به آتش زدن و تخریب دارائی های بانکها می انجامید، از طریق خارج کردن سپرده ها از بانکها و عدم پرداخت اقساط نیز صورت می گرفت. اعتراض کارکنان بانکها و شایعه ورشکستگی آنها که در آبان ماه سال ۵۷ کم کم در سطح کشور رواج می یافت، سبب تشدید بحران می گشت. آهنگ خارج کردن سپرده ها فزونی یافت و اگرچه بانک مرکزی توانست با صدور دستور عدم پرداخت سپرده های مدتدار جلوی جریان سپرده ها بخارج از بانک را در سطح نازلی و برای مدتی بسیار کوتاه بگیرد ولی خارج کردن سپرده ها و عدم باز پرداخت آنها سبب کمبود نقدینگی بانکها گردید و عدم امکان تامین پول از جاهای دیگر نیز سبب عمیق تر شدن بحران شد تا جایی که در آستانه روزهای خونین بهمن ماه بسیاری از بانکها در لبه پرتگاه ورشکستگی قرار داشتند. به عنوان نمونه میتوان از کاهش حجم سپرده های ۵ بانک (صادرات، صنایع، تهران، کار و شهریار) یاد کرد. بانک صادرات به تنها ۵۶ درصد از حجم سپرده هایش کاسته شده بود، یعنی بانک بالغ بر ۶۸ میلیارد ریال از حجم سپرده هایش کاسته شده بود، در پایان ۵۶ در حدود ۳۷۸ میلیارد ریال سپرده در اختیار داشت و روند در پایان ۵۷ میلیارد ریال سپرده در اختیار داشت و روند معمولی معاملات بانکی در سالهای قبل همواره برمیزان آن می افزود. در حالیکه در پایان بهمن ماه ۵۷ معادل ۶۸ میلیارد ریال از حجم آن کاسته شده بود. این پنج بانک در پایان اسفند ۵۶ جمعا در حدود ۵۷۹ میلیارد ریال سپرده داشتند ولی در پایان بهمن ۹۹,۵۷ میلیارد ریال آنرا ازدست دادند.

بعد از قیام و باروی کارآمدن دولت موقت ، بازرگان بدون اینکه حتی فکر ملی شدن بانکها را به مخیله اش راه دهد تصمیم می گیرد چرخهای از کارافتاده را بحرکت درآورد . وی در پیام تلویزیونی خود در ۲۶ فروردین ماه گفت: « نمیشود این سرمایه بزرگ را حال از هر راهی جمع شده (!) - چون در داخل مملکت هستند خواهانید . اولین مستله این بود که سروسامان و سرپرستی این دستگاهها را بدست بیاوریم و سرجایشان بگذاریم که این البته در عرض یکماه انجام شده و خیلی از آنها راه افتاده است » .

دولت آقای بازرگان از موضع طبقاتی خود (بورژوازی) دست به اقداماتی میزند : برای پرداخت حقوق عقب افتاده کارگران به صاحبان صنایع وام میدهد ، با کمک بانکهای کشور (دولتی و خصوصی) و امبهانی با بهره ارزان در اختیار سرمایه داران قرار میدهد . ولی این اقدامات به علت عدم همگاری بانکهای خصوصی و همچنین همواستفاده صاحبان صنایع از وام های ارزان به شکست می انجامد . بدین ترتیب وضع بانکها باز هم بدتر میشود . با وجود انکار دولت ، مردم بطور منظم بخارج کردن سپرده های خود ادامه دادند که علت آن را می توان در سلب اعتماد صاحبان سپرده ها از بانکهای خصوصی به علت ترس از روشکستگی آنها جستجو کرد و در این مورد صاحبان پس انداز و سپرده های مدت دار بیشتر را غب هستند پولهای خود را در بانک های دولتی نگهداری کنند و این موضوع باعث میشود که بانک های خصوصی بیشتر تحت فشار قرار گیرند . از طرف دیگر پرداخت اقساط وامها نیز از طرف دو گروه متفاوت از مردم به تعویق انداخته میشود .

گروه اول : را معمولاً بدھکارانی تشکیل میدادند که برای خرید ساختمان و یا جهت گسترش پیشه خود اقدام با استقرارض وام از بانکها کردند بودند که نرخ بهره این وام های نیز مستگین بود . برای عدم پرداخت این وامها از جانب این بدھکاران میتوان دلایل زیر را بر شمرد :

- ۱- نداشتن پول به علت بیکاری یا کسادی کسب و کار .
- ۲- کاهش ارزش وثیقه بدھی و از بین رفتن ترس توقيف آن .

۳- تعمیق مبارزه طبقاتی بدین معنی که اگر علیه سرمایه داران انقلاب شده ، بدھی آنها را نیز نباید پرداخت و بایستی بانکها ملی گردد .  
گروه دوم : که از پرداخت اقساط بدھی خود سرباز زدند سرمایه داران و صاحبان صنایع و کارخانجات بودند . دلایلی را که برای عمل این گروه میتوان ارائه داد عبارتند از : کاهش ارزش وثیقه (زمینها و ساختمانهای

موردوئیقه ارزش خود را تاحدود زیادی از دست داده بودند . بعلاوه صعبت ازملی شدن زمینها ، ارزش مبادلاتی زمین را تاحدود زیادی کاهش داد و این امر نیز سبب شد که ارزش وئیقه ها که اکثر املکی بودند کاهش پیدا کند .) و نیز بی اعتمادی به امکان ادامه استثمار ناشی از ناامنی و بحران سیاسی حاکم بر جامعه ، بی ثباتی سیاسی و عدم تضمین کافی برای امنیت سرمایه . در موردگشایی اعتبار اسنادی نیز بانکها با مشکلات زیادی رو برو بودند . بانک های خارجی به بانک های خصوصی ایران اعتمادنمی کردند و انتظار داشتند که وجه اعتبارات آنها پیش پرداخت شود و این موضوع ساده ای نبود ، با این وضع واردات کالاها و مواد لازم برای کارخانجات ، لوازم یدکی و غیره به کنندی انجام می گرفت و احتیاج به حمایت و ضمانت دولت داشت .

از طرف دیگر روابط بین مدیریت بانکها و کارکنان آنها وضع آشفته ای را در سیستم اداری بانکها بوجود آورده بود . پس از قیام پیروزمندانه خلق ، بسیاری از سرمایه داران خانه نشین شده بودند . عده زیادی از مدیران و صاحبان بانکها جراحت حاضر شدن در سرکار خود را نداشتند . از طرفی کارکنان حاضر به پذیرش نظم کهنه نبودند . اکثر کارکنان بانکها اقدام به تشکیل شوراهای اداری کردند و پاره ای از آنها کم و بیش اداره بانکها را در دست گرفته بودند . بانک مرکزی سعی می کرد با اعمال فشار روی شوراهای سندیکاها ، مدیران را تقویت کند ولی از این کار خود سودی نبرد . در این مورد می توان نمونه های زیر را ذکر کرد :

۱- پس از فرار هیئت مدیره بانک صنایع ، اداره بانک پدست نمایندگان منتخب کارکنان افتاد .

۲- مدیر عامل بانک پارس توسط سندیکا اخراج شد و سندیکا خود مدیریت عامل جدید انتخاب کرد که این موضوع به هیئت مدیره هم قبول نده شد ولی قبل از روی کار آمدن مدیر عامل جدید ، بانکها دولتی شدند .

۳- در بانک تهران عمل مدیریت بانک از طریق کمیته های مشترک و سندیکا زیر نفوذ سندیکا قرار گرفته بود .

به این ترتیب مشکلات فوق و بخصوص « قدرت نقدینگی » بانکها ( یعنی جوابگویی به تقاضای مشتریان برای دریافت موجودی خود ) مانند هیولا می در برابر بانکداران خونخوار قدم برافراشت . عدم امکان دریافت وام و

اعتبار از خارج و غیره دست این دزخیمان را بست . آنکه می‌توانست نوشداروئی در اختیارشان بگذارد دولت بود و بانک مرکزی . در یک می‌سistem اقتصادی سرمایه‌داری بدون وجود بانک‌های خیال‌داده مناسبات سرمایه‌داری نیز نابغه‌دانه است ، بنابراین آنانکه دودستی به مالکیت بورژوازی چسبیده‌اند باید ترانسفورماتور آن یعنی بانک‌ها را قبل از همه حمایت کنند . بانک مرکزی از طرف دولت چنین وظیفه‌ای را بر عهده گرفت . بمحض بروز نشانه‌های بحران بانکی ، از طریق اعطای اعتبار ، بازخرید اوراق قرضه (که طبق قانون باید بانک‌ها سهم معینی از سپرده‌ها را به خرید آن اختصاص دهند) ، تنزیل مجدد ، اضافه برداشت از حسابشان نزد بانک مرکزی و غیره شروع به تزریق پول به کالبدبی‌رمق بانک‌های محترض شد . از رهگذر این اعمال بود که حجم اسکناس منتشره در عرض چندماه به بیش از دو برابر رسید .  
بانک‌ها در چند روز تا قبل از ملی‌شدن بطور خلاصه چنین وضعی داشته‌اند :

اتکاء بیش از اندازه به اعتبارات دولتی یکی از ویژگیهای عمدۀ بود . بانک‌های ایران در یک‌ساله بین اردیبهشت ۵۶ تا ۵۷ حدود ۷۱ میلیارد ریال از اعتبارات بانک مرکزی استفاده کردند . این رقم علاوه بر بازخرید اوراق قرضه ، اضافه برداشت و غیره می‌باشد .

عدم وجود قدرت نقدینگی و جریان گرفتن سپرده‌ها به خارج دو مسئله لایحل دیگر بود . از یکطرف اعلام کاملاً دودرد صد بهره بانکی و از طرف دیگر نابسامانی وضع اقتصادی به مشکلات بانک‌ها دامن میزد . علی‌افغانی مدیر بانک (منتصب از طرف دولت پس از دولتی شدن) در گفتگوئی با خبرگزاری پارس گفت : «قانون ملی شدن بانک‌ها اجتناب ناپذیر بود و اگر غیر از آن عمل می‌شد بانک‌های خصوصی قادر به ادامه کار نبودند .»

ب: دولتی شدن بانکها :

برای رفع این بحران بایستی راه حلی پیدا می‌شد . ورشکستگی بانک‌ها بمعنای ورشکستگی اقتصادی قدرت حاکمه جدید می‌توانست باشد . این بودکه شرکای قدرت سیاسی (بورژوازی و خرده بورژوازی / مرافقه‌منتسی) اساساً یک راه حل در پیش روی داشتند و آن دولتی کردن بانک‌ها بود : دولتی کردن یا تاخت‌کنترل دولت در آوردن بخششانی از رشته‌های خصوصی امر تازه و نوظهوری نیست . حتی در کشورهای امپریالیستی نیز

در شرایط بحران شدید و در مواقعي که انحصارات رو به ور شکستي می-  
گذارند برای جلوگيري از اورشكستگی کامل آنها، دولت کنترل اين انحصارات  
را به عهده ميگيرد تا ازانها حمایت کند. لين نمونه کاملی از اين قبيل  
دولتی کردن را در کتاب «امپرياليسم آخرین مرحله سرمایه‌داری» تحلیل  
ميکند:

در سال ۱۹۰۷ که انحصارات نفتی در آلمان در اثر رقابت با سایر  
انحصارات از طرف کمپاني «استاندارداویل» آمريكا با خطر ورشکستگی  
روپرتو بودند، دولت آلمان برای حمایت از اين انحصارات اقدام به دولتی-  
کردن آنها ميکند. لين در اين باره می‌نويسد:

«وضع انحصارپتس چنین بود، وضع انحصار نفت‌نیز چنین است،  
ووضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعی است که  
موسیالیست‌های دولتی ماکه پرسنیپ‌ظاهر فریب، دیده بصیرت آنها را  
کور کرده است بالاخره باین موضوع پی‌می‌برند که در آلمان انحصارها  
هیچگاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل باین نتیجه را در نظر نداشته‌اند  
که بمصرف کنندگان سودرانه‌یا اینکه قسمتی از منافع کارفرمانی خود  
را به دولت واگذار کند، بلکه تمام هم‌شان مصروف این بوده است که  
بعساب دولت صنایع خصوصی را که به سرحدور شکستگی رسیده است شفا  
بخشند» (امپرياليسم آخرین مرحله سرمایه‌داری صفحه ۴۱۸) (تاكيد از  
ماست). انگلس نیز در باره اين قبيل دولتی کردنها و درباره اقدامات  
بيسمارک در مورد دولتی کردن می‌نويسد:

«خواه رونق صنعت واژدياد ببعد و حصر اعتبارات متناظر برآن،  
خواه ورشکستگی ناشی از فروپاشی بنگاههای سرمایه‌داری هر روز منجر  
به شکلی از اجتماعی شدن انبوه بزرگی از ابزار تولیدی می‌شود... البته نه  
تبديل نیروهای مولده به شرکت‌های سهامی و نه مالکیت دولتی هیچ‌گدام  
حصلت سرمایه داری نیروهای مولده را ڈايل نمی کند... دولت جدید  
با زهم فقط تشکیلاتی است که جامعه سرمایه‌داری برای حفظ شرایط عمومی  
خارجی شیوه تولید سرمایه‌داری خواه در برابر حملات کارگران و خواه  
در برابر کمک‌سرمایه‌داران برای خود بوجود آورده است.

(آنکه دورینگ - تاكيد از ماست)